

دوره سوم



نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

نور علم

مطالب این شماره:

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام
- ۳ - استفاده از پایگاه ظلم به سود دین و مردم
- ۴ - خورشیدی از افقهای دور
- ۵ - نجوم امت
- ۶ - شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر(ص)
- ۷ - نگرشی بر پیوند تحولی علوم
- ۸ - شورا در حکومت و تقنین
- ۹ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت
- ۱۰ - ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید
- ۱۱ - اهل ذمه
- ۱۲ - پرسش و پاسخ

قَالَ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَا جَاءَكَ مِنْ عِبَادِكَ
وَبِحَقِّ مَا جَاءَكَ مِنْ عِبَادِكَ

رَبِّ الْعَالَمِينَ

حسود نسبت به دیگران از کمترین راحتی برخوردار است.

تحف العقول / ۲۶۷



علی (ع) فرمود:

أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَنْ نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفَهُ.
آگاه باش که قوی‌ترین چشمها، چشمی است که نگاهش
به سوی خیر و خوبی باشد.

أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَنْ وَعَى التَّذْكَيرَ وَقَبْلَهُ.
هوشیار باش که شنونده‌ترین گوشها، گوش‌ی است که
پندپذیر بوده و نگهدار آن باشد.

أَلَا وَإِنَّ الْقَنَاعَةَ وَغَلْبَةَ الشَّهْوَةِ مِنْ أَكْبَرِ الْعَفَافِ.
همانا قناعت و بر شهوت غلبه کردن از بالاترین
پاکدامنیهاست.



امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)

* شما ای ملت مجاهد در زیر پرچمی می‌روید که در سراسر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است، بیا بید آن را یا نیابید، شما راهی را می‌روید که تنها راه تمام انبیاء علیهم سلام الله و یکتا راه سعادت است.

مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای:

* امروز در دنیایی که قدرتمندانش به خاطر ترس از اسلام و ضربه خوردن از آن به مقابله برخاسته‌اند، ملت مسلمان ایران تصمیم به دفاع از اسلام گرفته است و صاحبان زر و زور تصور نکنند که می‌توانند اسلام را از صحنه خارج کنند زیرا زمانی که آنها می‌توانستند اسلام را منزوی کنند سپری شده است.

* ما سختی زیادی تحمل کرده‌ایم باز هم تحمل می‌کنیم و به فضل پروردگار با استقامت خود، دشمن را به زانو در خواهیم آورد.

نور علم

نشریه جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

شماره نهم دوره سوم

شماره مسلسل ۳۳

آذر ۱۳۶۸

جمادی الاول ۱۴۱۰

دسامبر ۱۹۸۹

● صاحب امتیاز: محمد یزدی

● درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

● نشانی: قم میدان شهداء

خیابان بیمارستان نبش کوی

ادیب کد پستی: ۳۷۱۵۶

● صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵

● تلفن: ۳۳۰۹۵

● حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهدای قم

فهرست مطالب

- ۱ - سر مقاله ۴
- ۲ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱۳) ۹
علی احمدی میانجی
- ۳ - استفاده از پایگاه ظلم به سود دین و مردم ۲۱
سید علی اکبر قرشی
- ۴ - خورشیدی از افقهای دور ۳۰
سید مرتضی نجومی
- ۵ - نجوم امت (زندگانی آیت الله علامه سید محمد حسین طباطبائی) (۳۰) ۴۴
ناصر باقری بیدندی
- ۶ - شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۷) ۸۸
محمد رضا امین زاده
- ۷ - نگرشی بر پیوند تحولی علوم ۹۴
علی ربانی گلپایگانی
- ۸ - شورا در حکومت و تقنین (۱) ۱۰۶
اسماعیل دارا بکلانی
- ۹ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت (۳) ۱۲۵
محمد حسین اسکندری
- ۱۰ - ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید ۱۳۳
سید محمد جواد شبیری
- ۱۱ - اهل ذمه (۲) ۱۵۴
محمد ابراهیمی
- ۱۲ - پرسش و پاسخ ۱۶۸

کتابخانه مقالات



میراث تفکر، تلاش، جهاد، شهادت، هجرت و فداکاری فرزندان راستین اسلام در طول تاریخ خونبار این دین آسمانی است، اگر پیغمبر اکرم (ص) بیست و سه سال در راه هدفش صبر و تلاش کرد و اگر علی (ع) بیست و پنج سال دوران انزوا را تحمل نمود و اگر امام حسن (ع) بر تلخی صلح با دشمن شکیبائی کرد و امام حسین (ع) برای حفظ و احیای ارزش های الهی در کربلای ظلم و استبداد شهید گشت و اولاد و الامقام او هر یک در تحصیل این هدف عالی نقشی به عهده گرفته و جان بر سر این هدف باختند و دیگر افراد

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) نهضتی عظیم و انقلابی ژرف و الهی را هوشمندانه و با کمک از تأییدات ربانی در مقابل قوای جهتمی استکبار و الحاد، رهبری کرد و با سرفرازی تمام تکلیف دینی خود را به سرانجام رسانید و با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از بین خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر کرد، او رفت ولی امانت بسیار گرانبها و بی نظیر و پرارزشی را به امت اسلامی سپرد، این امانت گرانبها و منحصر بفرد،

همچون شیخ مفیدها و شیخ طوسی ها و کلینی ها و... با تمام وجود تلاش کردند، همه و همه برای عینیت بخشیدن به فرهنگ و حاکمیت اسلام بود و انقلاب اسلامی، تجسم همه آن آرزوها و فداکاریهاست، پس به حق باید از چنین امانتی به تمام قوا پاسداری کرد، آفرین بر خیرگان ملت اسلامی که قدم اول را در راه حراست از این ودیعه الهی برداشتند و رهبری این قافله مقدس را بعد از رحلت امام بزرگوارمان بدست با کفایت شخصیتی عظیم القدر از سلالة پیغمبر(ص) نهادند تا پرچمدار تحقق آرمانهای اسلامی بوده و ادامه گراه خمینی بزرگ (اعلی الله کلمته) باشد. آفرین بر امت اسلامی که با تأیید همه جانبه خود بر این انتخاب شایسته مهر تأیید زده و عملاً و قولاً از آن دفاع کردند.

گوشهای ناشنوایی که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند، صدای قاطع ملت را در تأیید رهبر معظم بشنوند و چشمهایی که قدرت دیدن این نور الهی را ندارند و بالأخره افرادی که چه بسا در اثر هوای

نفس، تپشهای نامقدسی در دل خود دارند. بدانند که خون خمینی بزرگ در رگهای مردم ایران و تمام مستضعفین آگاه جهان جریان دارد و آنان تا لحظه آخر در تأیید مقام معظم رهبری تردیدی به خود راه نخواهند داد.

و از ایــــن انتخاب مبارک می‌توان به موقعیت استثنائی مجلس خبرگان که انتخابات آن در یکی دو سال آینده تجدید خواهد شد، پی برد، ملت مسلمان ایران باید در انتخاب افراد خبرگان با هوشیاری کامل افرادی را انتخاب کنند که اضافه بر موقعیت اجتماعی و مراتب عالی علوم اسلامی، از بینشی انقلابی و تحرکی ذاتی برخوردار بوده و معیارهایی را که امام عزیزمان در بیانات مختلف خود تذکر داده اند دارا باشند.

مجلس خبرگان باید جایگاه معارف عریق و عمیق اسلامی، مرکز مجتهدین سیاستمدار، فقهای عارف به مقتضیات زمان و مکان، عالمانی شجاع و... باشد تا شعاع نور انقلاب اسلامی را در سایه تصمیمات اصلح خود در اقصی

نقاط جهان بگسترانند.

امروز ما شاهد فروریختن دیوارهای الحاد در اثر تأثیر و صدور این انقلاب مقدس و الهی هستیم، این دیوارها در ابعاد و انحاء مختلف آن، چه در بعد سیاسی و چه در بعد اقتصادی و چه در بعد اجتماعی و عقیدتی آن یکی پس از دیگری فرومی‌ریزد و هرچند که نوطه‌های دنیای استکبار و الحاد از اولین روزهای انقلاب، مشترکاً بر علیه منافع اسلام و مستضعفین بکار افتاد، ولی به فضل الهی روزی هم شاهد فرو ریختن دیوارهای نامقدس استکبار در مقابل اسلام و انقلاب اسلامی خواهیم بود، بدین جهت باید همه و همه، دست بدست، همراه و همدل، هم فکر و هم رأی با دیده‌ای قوی و صبری بی‌پایان و قدمی استوار، تحت رهبری، رهبر معظم با اسلامی کردن هر چه بیشتر جامعه خود، آماده آن روزهای تاریخی باشیم. و سوف یؤتی الله المؤمنین اجراً عظیماً.

□ □ □

روزگاری که حجاب به عنوان

سمبل مبارزه با انواع فرهنگ‌ها و رسوم میندل، خصوصاً فرهنگ فسادانگیز غرب متجلی می‌شود و حجاب بانوان - که جزئی از ارزشهای اسلامی بوده و مشخص یک جهان‌بینی الهی است - همچون پرچمی افتخارآمیز در افقهای سرزمینهای کفر و الحاد در اهتزاز است و صدور انقلاب اسلامی در ابعاد مختلف آن، هر روز شتاب بیشتری به خود می‌گیرد و انگیزه‌های خداجویی در قالب مفاهیم عالی اسلامی در قلوب جوانان انقلابی جهان منزل می‌کند و بالأخره فریاد الهی زنان انقلابی کشورمان در پهنای کره ارض، چون امواج خروشان اقیانوسهای متلاطم، فضاهاى تازه‌ای را فتح می‌کند آیا وقت آن نرسیده که اقلیت محدودی از زنان در داخل کشور - که بدون آگاهی از جوهره احکام اسلام و بدون اطلاع از ارزشهای حاکم بر جامعه اسلامی حجاب کامل را مراعات نمی‌کنند - به این ایده اکثریت به دیده احترام نگریسته و با مراعات حجاب کامل اسلامی فضای ظاهری کشورمان را از این سنت سیئه

رضاخانی پاک کنند.

در نظام ارزشی اسلام، کلّ زندگی برای کلّ هدف است و هر جزئی از شرایط زندگی، نشان دهنده اعتماد شخص به هدف و عقاید خویش بوده و نمای ظاهری، سخنان، طرز برخورد و نحوه سخن گفتن شخص نموداری از تفکر، اعتقاد و اخلاق درست اوست، بنابراین شخصیت ظاهری شخص نشان دهنده اعتقادات و عقاید اوست و به قول معروف «از کوزه همان تراود که در اوست»، بدین جهت می‌توان گفت مراعات و عدم مراعات حجاب اسلامی و حرکات ظاهری یک بانو و طرز لباس پوشیدن او از این قاعده کلی مستثنی نیست بلکه نمای ظاهری او نمایش دهنده سطح فکر و اعتقاد و اخلاق و عنصر رفتاری اوست، محال است یک زن از فرهنگ اسلامی - در حدّ متوسط - و از طهارت اخلاقی برخوردار باشد و در عین حال برای خودنمایی و یا علل دیگر حجاب اسلامی را مراعات نکند.

تکیه کلام ما در این مقال بر این

است که در نظام نوپای اسلامی بد حجابی نباید به عنوان یک نقطه ضعف در شخصیت فردی شخص تلقی شود بلکه مسئله حجاب به عنوان سمبل تعهد و مراعات اصول و مقدّسات و ارزشهای پذیرفته شده در فرهنگ اسلامی در محیط ما مطرح است و این معنی را امام بزرگوار (رضوان الله تعالی علیه) در فرموده برارزش خود مورد اشاره قرار داده‌اند:

«زنان در انقلاب، پیشروان و طلابه‌دارانی بودند که از مردان گوی سبقت ربودند و اینارو از خود گذشتگی و عنصر فداکاری را در همه صحنه‌ها بویژه جنگ تحمیلی به نمایش گذاشته و همانان بودند که نماینده واقعی زن ایرانی و نمودار چهره انقلابی و سمبل شخصیت زن در صحنه بین‌المللی شدند و آثار اندیشه اسلامی و انقلابی شان را در خارج کشور و در دانشگاههای دنیا در سیمای زنان باحجاب نمودار ساختند.»

و در نقطه مقابل اینها زنان بدحجاب با بی‌حرمتی به ارزشهای الهی

انقلاب و دهن کجی به عواطف میلیونها مسلمان ایشارگر و عقیده‌مند به احکام اسلامی - که صاحبان اصلی این انقلاب مقدس هستند - هرروز به نوعی تغییر قیافه داده و هر لحظه به شکل بت عیاری درمی‌آیند و با حرکات هدایت شده از سوی دشمنان قسم خورده انقلاب و اسلام، به مقدسات و مقررات بی حرمتی می‌کنند، اینان در برابر شعارهای موسمی و موجهای گذرا مصونیت پیدا کرده و همچون میکربهای مُسری و خطرناک، سلامت جامعه را با ظاهر منحرف خود تهدید می‌کنند.

بدین جهت نباید در مقابل این حرکت‌های مرموز و حساب شده که هرروز ممکن است ابعاد بیشتری به خود بگیرد بی تفاوت بوده و به جهت بعضی از ملاحظه‌کارها و یا با این استدلال که مشکلات ناشی از بحرانهای اقتصادی، گرانی، تورم، بازار سیاه، چند نرخ، سوء استفاده، تبعیض، نابسامانیهای اداری و... ما را بس است و نباید بر تنشهای جامعه افزود، آن را نادیده بگیریم و برگردن سطحی اکتفاء کنیم.

به نظر ما غیر از لزوم برخورد دراز مدت فرهنگی با این پدیده فساد انگیز، برخورد قاطع و اقدام بسیار جدی و قاطع دولت، اثرات پرارزشی در بر خواهد داشت و چون اغلب بانوانی که مراعات حجاب کامل را نمی‌کنند از کارمندان دولت و محصلین مدارس و... می‌باشند قبل از توسل به قوه قضائیه و یا برخورد علنی، دولت می‌تواند با ممنوع کردن ورود چنین افراد به محیط اداری و مؤسسات دولتی و همچنین مراعات این نکته بعنوان ملاک مهم در مراکز گزینش، درصد بالایی از این خطر اجتماعی را از بین برده و قهراً با از بین رفتن جو کاذب مدگرایی و بدحجابی در بین اکثریت بانوان، مبارزه با اقلیت باقیمانده، با سهولت بیشتری انجام خواهد شد.





علی احمدی میانجی

از مشکلات شرعی و عقلی اطلاعات و تحقیقات یکی «تجسس» بود که در اطراف آن مفصل بحث شد و در نوشتار پیشین قسمتی از مباحث «سوءظن» که یکی دیگر از مشکلات اطلاعات و تحقیقات است از قبیل انواع ظن، معیار تشخیص ظن حلال و حرام و آیات و روایات این باب مورد بحث قرار گرفت و در این قسمت معنی و آثار سوءظن حرام و روایاتی که در مذمت سوءظن وارد شده بررسی می شود.

مراد از سوءظن حرام چیست؟

آیا ظن سوئی که در ذهن انسان نسبت به یک نفر حاصل می شود، حرام است و نباید بگذارد چنین صفتی بوجود آید، مخصوصاً در صورتی که مقدمات اختیاری هم داشته باشد؟ و یا اگر به وجود آمد باید آن را به هر نحوی که ممکن است زائل کند؟ علماء در این زمینه فرموده اند:

وَأَمَّا الْخَوَاطِرُ وَخَدِيثُ النَّفْسِ فَهُوَ مَقْفُوعٌ عَنْهُ بَلِ الشُّكُّ أَيْضاً مَقْفُوعٌ عَنْهُ وَلَكِنَّ الْمَنْهَى عَنْهُ أَنْ تَظُنَّ... وَالظَّنُّ عِبَارَةٌ عَمَّا تَرَكُّنُ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَتَمِيلُ إِلَيْهِ الْقَلْبُ.^۱

.....

۱- محجة البيضاء ج ۵ ص ۲۶۸.

خطورات و تصورات ذهنی و شک درباره مردم، مورد عفو و اغماض قرار گرفته است ولی از ظن و گمان، نهی شده... و ظن آن است که روح انسان در استدلال و عمل خویش بدان تکیه داشته و دل بدان تمایل نشان دهد.

ظاهر این عبارت این است که ظن حرام عبارت است از آنکه شخصی که سوء ظن دارد، این ظن را قبول داشته و بدان تمایل نشان دهد، شهید می فرماید:

وَالْمُرَادُ بِسُوءِ الظَّنِّ الْمُحَرَّمِ عَقْدُ الْقَلْبِ وَحُكْمُهُ عَلَيْهِ بِالسُّوءِ مِنْ غَيْرِ يَقِينٍ، فَأَمَّا الْخَوَاطِرُ وَحَدِيثُ النَّفْسِ فَهِيَ مَعْفُوءَةٌ عَنْهُ كَمَا أَنَّ الشَّكَّ أَيْضاً مَعْفُوءَةٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنْ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَعْتَقِدَ فِي غَيْرِكَ سُوءٌ إِلَّا إِذَا انْكَشَفَ لَكَ بَيَانٌ لَا يَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ وَمَا لَمْ تَقْلَعُهُ ثُمَّ وَقَعَ فِي قَلْبِكَ فَالْشَّيْطَانُ يُلْقِيهِ قَيْبَتِي أَنْ تُكْذِبَهُ.^۲

منظور از سوء ظن حرام، پذیرش قلبی و حکم کردن به بدی مظنون است بدون اینکه یقین حاصل شود و اما چیزهایی که در دل انسان خطور می کند و همچنین حدیث نفس، شرعاً معفو است کما اینکه شک هم معفو است چنانکه خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید:

اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ، پس سوء ظن نسبت به دیگری جایز نیست مگر آنکه بطور روشن ثابت شود و قابل تأویل و توجیه نباشد و آنچه از چند و چون آن اطلاع نداری و در دلت القاء می شود از طرف شیطان است که باید آن را تکذیب کرد.

علامة طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان می فرماید:

وَالْمُرَادُ بِالْاجْتِنَابِ عَنِ الظَّنِّ الْأَجْتِنَابِ عَنِ تَرْتِيبِ الْأَثَرِ عَلَيْهِ كَمَا أَنَّ يَظُنُّ بِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ سُوءَ فِتْرَتِهِ بِهِ وَتَذَكُّرَهُ لِغَيْرِهِ وَتَرْتِيبِ عَلَيْهِ سَائِرِ آثَارِهِ وَأَمَّا نَفْسُ الظَّنِّ بِمَا هُوَ نَوْعٌ مِنَ الإدْرَاكِ النَّفْسَانِيِّ فَهُوَ أَمْرٌ يُفَاجِئُ النَّفْسَ لِاعْتِنِاخْتِيَارِ فَلَا يَتَعَلَّقُ بِهِ أَتَاهِيَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَعْضُ مُقَدِّمَاتِهِ إِخْتِيَارِيًّا.^۳

مراد از اجتناب از ظن، اجتناب از ترتیب اثر دادن به ظن است مثل اینکه درباره برادر مؤمن خود گمان بد برده و آن را به او نسبت دهد و پیش دیگران به بازگوئی آن پردازد و دیگر آثار آن را بر آن

.....

۲- بحار ج ۷۵ ص ۲۰۰. مرآت العقول ج ۱۱ ص ۱۶-۱۷. سفينة البحار ج ۲ ص ۱۱۰ از كشف الريبه ص ۲۹۳ (در نسخه موجود نزد اینجانب) و ثعالبی می گوید: «بَلِ الْوَأَجِبُ أَنْ تُزِيلَ الظَّنَّ» ولكن از نووی نظیر کلام شهید را نقل کرده و ادعای اجماع کرده است که «خواطر النفس معفو است» کما اینکه ظاهر کلام جصاص در «احکام القرآن» ج ۵ ص ۲۸۹ همین است. و در «جامع السعادات» در مورد معفو بودن حدیث نفس بحث کرده است، رجوع شود به ج ۱ ص ۱۵۹ و در شرح سید بر صحیفه سجادیه در شرح دعای ۲۶ ص ۲۸۱ و همچنین «روح المعانی» نظیر کلام شهید را ذکر کرده است.

۳- المیزان ج ۱۸، ص ۳۵۱.

مترتب کند.

و اما خود ظن از این نظر که نوعی ادراک نفسانی بوده و بدون اختیار در دل راه پیدا می‌کند، نهی بر آن متعلق نمی‌شود مگر آنکه پاره‌ای از مقدمات آن اختیاری بوده و مکلف بتواند مانع از حدوث آن شود.

و خلاصه کلام بزرگان فقه و تفسیر این است که: چون تحقق صفت ظن، اختیاری نیست، بدین جهت ممکن نیست نهی به آن تعلق گرفته و حرام باشد، بنابراین اگر حصول و تحقق خود ظن اختیاری باشد—ولو از جهت اختیاری بودن مقدماتش—مکلف می‌تواند مانع حدوث آنها شود و یا از خود زایل کند و به موجب آیه شریفه مورد نهی قرار خواهد گرفت یعنی اگر شخص بتواند نباید بگذارد در نفسش بوجود آید و اگر بوجود آمد باید آن را از بین ببرد.

آثار سوء ظن:

آثار ظنی که در اختیار انسان بوده و متعلق نهی هم قرار گرفته است عبارتند از:

- * ۱- جزم قلبی و معتقد شدن به انجام کار بد به وسیله برادر مؤمن
 - * ۲- تنفر قلبی از برادر مؤمن و بغض و عداوت داشتن به او به انگیزه آن سوء ظن
 - * ۳- نقل و اظهار آن پیش مردم و نسبت دادن آن به برادر مؤمن
 - * ۴- اهانت و بی‌مهری و قطع رابطه با مؤمن به خاطر آن سوء ظن
 - * ۵- درتفقد و اکرام او کوتاهی کردن
 - * ۶- پی‌گیری آن سوء ظن و تجسس و تحقیق درباره آن.^۴
- خلاصه هرآنچه از سوء ظن که بوجود آمدن آن در اختیار انسان باشد به حکم آیه شریفه، مورد نهی قرار گرفته و حرام است در اینجا نقل کلام شهید گرچه طولانی است ولی خالی از فایده نخواهد بود:

همانطور که یاد کردن مؤمن به بدی و نقل بدیهای او بردیگران حرام است، سوء ظن درباره مؤمن و حدیث نفس اختیاری کردن نیز حرام است و مراد از سوء ظن حرام، باور قلبی و حکم به بدی مؤمن است، بدون اینکه به آن یقین داشته باشد و اما خطورات قلبی و حدیث نفس [که بدون اختیار به ذهن انسان می‌آید] گناهی نداشته و معفو است چنانکه بدگمانی در حق مؤمن نیز معفو است، خداوند می‌فرماید: **اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ**. پس کسی حق ندارد درباره مؤمن گمان بدی داشته باشد مگر آنکه بطور

.....

۴- رجوع شود به محجة البیضاء ج ۵ ص ۲۶۹ - ۲۶۸. کشف الزیبة ص ۲۹۳. شرح صحیفه سیدعلی خان ص ۲۸۱. بحار ج ۷۵ ص ۲۰۰. المیزان ج ۱۸ ص ۳۵۱.

روشن، ثابت و غیر قابل تأویل باشد و چیزهایی را که بدان علم نداشته در آن موارد، جز گمان چیزی در دست نیست آنها را شیطان در دل انسان القاء می‌کند که باید او را تکذیب کرد زیرا شیطان افسق الفساق است برای همین است که خدا می‌فرماید: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ**.
به همین دلیل است که تصدیق ابلیس جائز نخواهد بود.

از اینجا است که در شرع مقدس آمده: اگر از دهان کسی بوی شراب احساس کردی جایز نیست حکم به شراب خوردن او نموده و او را حد بزنی زیرا این احتمال وجود دارد که شراب را در دهان گرفته و مزمره کرده و بعد بیرون ریخته و یا خوردن شراب به او تحمیل شده باشد.
رسول خدا (ص) فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السُّوءِ فَلَا يُسْتَبَاحُ.

خداوند تبارک و تعالی تجاوز به خون و مال مسلمان را حرام فرموده و سوء ظن درباره او را جایز نشموده است.

پس سوء ظن، جایز نیست مگر در جایی که ریختن خون و یا گرفتن مال حلال باشد و آن تنها موقعی حلال است که خود شخص دیده باشد و یا بینة عادل بر آن شهادت داده و یا از راههایی که شرع مقدس آنها را حجت قرار داده، ثابت شده باشد. امام صادق (ع) می‌فرمایند:

إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ يَنْمَاتُ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.

موقعی که مؤمن برادر مؤمنش را مورد اتهام قرار می‌دهد، ایمان در دل او ذوب می‌شود، چنانکه نمک در آب ذوب شده و از بین می‌رود.

و نیز آن حضرت از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده که می‌فرماید:

ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَقْلُنْ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَخِيلًا.

کارهای برادر مؤمن را به بهترین صورتش توجیه کن تا موقعی که خلاف آن برای تو ثابت شود و درباره کلمه‌ای که از دهان او خارج می‌شود تا آنگاه که امکان حمل آن بر وجه صحیحی وجود دارد سوء ظن نکن.

و راه تشخیص سوء ظن از خطورات قلبی و یا شک مغفوق که در دل انسان وجود دارد، آن است که وضع خود را نسبت به برادر مؤمن مورد دقت قرار دهی، اگر وضع تو در رابطه با او نسبت به سابق فرق کرده و حالت نفرت از او در

دلت پیدا شده و ملاقات او برای تونا گوار شده است و در رعایت حال و تفقد از او و احترام کردن به او و اهمیت دادن به حال وی و غمگین شدن از گرفتاریهای او سست شده‌ای، بدان که گرفتار سوءظن حرام درباره برادرت شده است. رسول خدا (ص) فرموده است:

ثَلَاثَةٌ فِي الْمُؤْمِنِ وَآلِهِ مِنْهَا مَخْرَجٌ فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ إِلَّا بِحَقِّقَةٍ.

سه خصلت وجود دارد که برای مؤمن راه چاره‌ای از آنها وجود دارد... و راه خلاصی از سوءظن آن است که آن را مطابق واقع به شمار نیاورد.

یعنی قلباً آن را باور نکرده و در دل ایجاد تنفر و کراهت نکنی و عملاً بوسیله اعضاء و جوارح خود بدان ترتیب اثر ندهی.^۵

اکنون برای اینکه مطلب کاملاً روشن شود ذیلاً به ذکر احادیثی که در این زمینه

وارد شده می پردازیم:

۱- رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَطْوِفُ بِالْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: مَا أَظْيَبَكَ وَمَا أَظْيَبَ رِيحَكَ وَأَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حُرْمَتِكَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لِحُرْمَةِ الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ حُرْمَةً مِنْكَ مَا لَهُ وَدَمُهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ إِلَّا خَيْرًا.^۶

رسول خدا (ص) را دیدم که به دور خانه خدا طواف کرده و می فرمود: چقدر پاکیزه هستی و چه عطر پاکیزه‌ای داری و چقدر دارای عظمتی و پیش خدا از چه حرمت بزرگی برخورداری، قسم به آنکه جان محمد در دست او است بدون تردید حرمت مؤمن پیش خدا از حرمت تو بزرگتر است، جانش و مالش و اینکه درباره او جز به خوبی گمان برده نشود.

۲- إِنَّ النَّبِيَّ (ص) نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ: مَا أَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حُرْمَتَكَ وَالْمُسْلِمُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ حَرَّمَ اللَّهُ ذَمَّهُ وَعَرَضَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ الْأَسْوَةِ.^۷

رسول خدا به کعبه نگاه کرد و فرمود: چه با عظمت هستی و حرمت تو چقدر زیاد است! ولی حرمت مسلمان از حرمت تو بیشتر است، خدا جان و مال مسلمان و سوءظن درباره او را حرام فرموده است. ابن اثیر گوید: الْعَرَضُ مَوْضِعُ الْمَدْحِ وَالذَّمُّ مِنَ الْإِنْسَانِ سَوَاءٌ كَانَ فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي سَلْفِهِ

.....

۵- کشف الريبه ص ۲۹۲ و ۲۹۳. سفينة البحار ج ۲/۱۱۰.

۶- طاب الشئ: لَدَّ، زَكَا، حَسَنَ، حَلَا، جَلَّ، أَجَادَ... الظَّيْبُ كُلُّ ذِي رَائِحَةٍ عَطِرَةٍ... الظَّيْبُ إِذَا وُصِفَ بِهِ اللَّهُ تَعَالَى أُرِيدَ بِهِ أَنَّهُ مَتَرَةٌ عَنِ الْقَائِمِ مَقْدَسٌ عَنِ الْآفَاتِ وَالنُّيُوبِ.

۷- دُرِّ الْمَشْرِجِ ج ۶ ص ۹۲ از ابن ماجه، از عبدالله بن عمر، رجوع شود به کشف ج ۴، ص ۳۷۲ و تفسیر ابن کثیر ج ۴، ص ۲۱۲.

۸- کشف ج ۴ ص ۳۷۲ و درحاشیه آن از ابن ابی شیبه و بیهقی.

أَوْ مَنْ يَلْزَمُهُ أَمْرُهُ. ٩

عرض خاستگاه مدح یا ذم در انسان است خواه این مدح و یا ذم درباره خود او باشد و یا درباره گذشتگان و یا کسانی که به او منتسب اند.

۳- **إِنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ.** ١٠

رسول خدا (ص) فرمود: از سوءظن دوری کنید که سوءظن دروغترین احادیث است.

۴- **مَنْ آسَأَ بِأَخِيهِ الظَّنَّ فَقَدْ آسَأَ بِرَبِّهِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ.** ١١

هرکس درباره برادر (دینی) خود گمان بد ببرد به خدا سوءظن برده است: زیرا خدا می فرماید:

«اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ».

۵- **إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْكِذْبِ.** ١٢

از سوءظن بپرهیزید که آن از دروغترین دروغها است.

۶- **ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يَسْتَحْسِنُ وَلَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ.** ١٣

سه چیز است که اتصاف مؤمن به این صفات درست نیست و برای خلاصی او از این سه،

چاره ای وجود دارد و چاره سوءظن، آن است که مظنون خود را حقیقت نداند، یعنی آن چه را که ظن کرده

محقق و ثابت فرض نکند.

۷- **كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؟ قَالَ: أَرْبَعٌ أَصَابِعٌ فَمَا رَأَيْتَهُ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسْمَعُ بِأَذْنِكَ**

بَاطِلاً كَثِيراً. ١٤

راوی از امام می پرسد حق از باطل چقدر فاصله دارد؟ فرمود چهار انگشت؛ چیزی که به چشم

می بینی حق است و حال آنکه با گوش خود باطل بسیاری می شنوی.

.....

۹- نهاییه ابن اثیر ج ۳/۲۰۹.

۱۰- در المنثور ج ۶ ص ۹۲ از مالک و احمد و بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و ابن منذر و ابن مردویه از ابهریره و رجوع شود به قرطبی ج ۱۶، ص ۳۳۱ و ابن کثیر ج ۴ ص ۲۱۲ و احکام القرآن ج ۵ ص ۲۲۸ و ثمالی ج ۴ ص ۱۹۰ و نورالثقلین ج ۵ ص ۹۲ از مجمع البیان. نهاییه در کلمه ظن و میزان الحکمه ج ۵ ص ۶۲۵. در معجم المفهرس الفاظ حدیث در کلمه ظن از بخاری در موارد زیاد و از صحیح مسلم و ترمذی و موطأ مالک و مسند احمد نقل کرده است و مستدرک ج ۲ ص ۱۱۱ و مسند شهاب ج ۲ ص ۹۷ و در حاشیه آن.

۱۱- در المنثور ج ۶ ص ۹۳ از ابن مردویه و ابن نجار از عائشه.

۱۲- بحار ج ۷۵ ص ۱۹۵ از قرب الاسناد. جامع السعادات ج ۱ ص ۱۸۰. وسائل ج ۱۸ ص ۳۸.

نرالدرج ۱ ص ۲۳۲.

۱۳- منجحة البيضاء ج ۵ ص ۲۶۹ از طبرانی، در لغت آمده: حَقَّقَ الشَّيْءُ: أَوْجَبَهُ وَأَكْذَهُ وَأَلْبَسَهُ وَ حَقَّقْتُ الْأَمْرَ: أَيْقَمْتُهُ إِذَا تَيَقَّنْتَهُ وَجَمَلْتَهُ ثَابِتاً لِأَزْمَانٍ. (أقرب الموارد و مجمع البیان).

۱۴- بحار ج ۷۵ ص ۱۹۶ از خصال.

این حدیث و حدیث پنجم و سوم، حجیت ظن را نفی می‌کند و لازمه آن حرمت عمل به ظن است.

۸- اَطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ بَيْنَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهَى عَنْ ذَلِكَ. ۱۵

گمان بد را از میان خود بردارید زیرا خدای عزوجل از آن نهی کرده است.

۹- مَنْ شَكَّ أَوْ ظَنَّ فَأَقَامَ عَلَى أَحَدِهِمَا حَبِطَ عَمَلُهُ إِنَّ حَبْجَةَ اللَّهِ هِيَ الْحُجَّةُ الْوَاضِحَةُ. ۱۶

هرکس شک یا ظن کند و براساس شک و ظن خود عمل نماید عمل او تباه است، زیرا حجبت و برهان خدا فقط دلیل و برهان روشن است (وظن و شک این خصوصیت را ندارد).

احتمال دارد این حدیث نظریه عدم حجیت ظن و یا شک در اصول عقاید و احکام داشته باشد همچنانکه احتمال می‌رود مراد اعم باشد.

۱۰- إِذَا ظَنَنْتُمْ فَلَا تُحَقِّقُوا. ۱۷

اگر ظن کردید آن را صحیح و مطابق واقع مپندارید، یعنی عملاً و اعتقاداً اثری بر آن مرتب نسازید.

۱۱- ثَلَاثٌ لَا يَنْجُو مِنْهُنَّ أَحَدٌ: الظَّنُّ وَالظَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَسَأَحِدُكُمْ بِالْمَخْرَجِ مِنْ ذَلِكَ إِذَا

ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ... ۱۸

سه چیز است که معمولاً احدی از آنها نجات پیدا نمی‌کند: گمان است و فال بد و حسد و راه چاره از آنها را برای شما بیان می‌کنم: اگر گمان کردی آن را ثابت و مطابق واقع قرار نده...

۱۲- إِذَا تَطَيَّرْتَ فَأَمْضِ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَقْضِ. ۱۹

اگر فال بد زدی بدان اعتنا نکرده و دنبال کار خود برو و اگر گمان کردی بر مبنای آن قضاوت نکن.

۱۳- لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى التَّقِيَةِ بِالظَّنِّ. ۲۰

درباره اشخاص موقر، براساس ظن حکم کردن، از عدالت نیست.

۱۴- إِيَّاكَ أَنْ تَغْلِبَكَ نَفْسُكَ عَلَى مَا تَظُنُّ وَلَا تُغْلِبَهَا عَلَى مَا تَسْتَيْقِنُ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَعْظَمِ

الشَّرِّ ۲۱

۱۵- بحارج ۷۵ ص ۱۹۴ از خصال. نورالثقلین ج ۵ ص ۹۲. مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۱۰.

۱۶- وسائل ج ۲۵/۱۸.

۱۷- احکام القرآن جصاص ج ۵ ص ۲۸۹. المیزان ج ۵ ص ۶۲۶.

۱۸- محبته البيضاء ج ۵ ص ۲۶۹ از طبرانی.

۱۹- وسائل ج ۱۸ ص ۳۸.

۲۰- ربيع الابراج ج ۲ ص ۸۰۰. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۲۲۰.

۲۱- میزان الحکمة ج ۵ ص ۶۲۵.

مبادا در عمل کردن به مقتضای ظن، نفست بر تو غالت آید و مبادا موارد مظنون را بر متیقن مقدم بداری زیرا این از بدترین شرها است.

۱۵- سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ. ۲۲

سوءظن کارها را فاسد و تباه می سازد و صاحبش را به اعمال شروا می دارد.

۱۶- مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَةً دِينِي وَسِدَادَ طَرِيقِي فَلَا تَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ النَّاسِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَزِيءُ الْكِرَامِي وَيَخْطِئُ الْكُتَاهِمُ. ۲۳

هرکس برای برادر (دینی) خود وثوق در دین و استقامت در راه و روش، سراغ داشته باشد به گفته های مردم درباره او ترتیب اثر ندهد، زیرا چه بسا تیراندازی تیر می اندازد و تیرها بر هدف نمی نشیند (گفته ها گاهی خلاف واقع درمی آید).

۱۷- وَلَا يُفْسِدُكَ الظَّنُّ عَلَى صَدِيقٍ أَصْلَحَكَ اليَقِينُ. ۲۴

سوءظن بر دوستت، قلب تو را فاسد نسازد تا بر او بدگمان شوی، یقین اصلاح گر کارهای تو باشد (معیار کارهایت، یقین باشد).

۱۸- سُوءَ الظَّنِّ يُدْوِي الْقُلُوبَ وَيَتَّهَمُ الْمَأْمُونَةَ وَيُوحِشُ الْمُسْتَأْنِسَ وَيُغَيِّرُ مَوَدَّةَ الْأَخْوَانِ. ۲۵

سوءظن دلها را مریض کرده و شخص مورد اعتماد را در معرض تهمت قرار می دهد و شخص مانوس را وحشتناک جلوه داده و محبت میان برادران دینی را از میان برمی دارد.

۱۹- أَظَلَبْتُ لِأَخِيكَ عُذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْرًا فَالْتَمِسْ لَهُ عُذْرًا. ۲۶

برای برادر دینی خود در رابطه با آن دسته از کارهای او که به نظر تو بد است، عذری جستجو کن و اگر عذری نیافتی سعی کن برای او عذری پیدا کنی.

۲۰- لَا تَكُنْ... وَمَنْ تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَتِينُ. ۲۷

از کسانی مباش که نفسش او را به مقتضای گمان و ادار به عمل می کند و نمی تواند در موارد یقین بر نفس خود چیره شود.

۲۱- أَسْوَءُ النَّاسِ حَالًا مَنْ لَا يَتَّقِي بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَتَّقِي بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ آثَرِهِ وَفِعْلِهِ. ۲۸

۲۲- الميزان ج ۵ ص ۶۲۶.

۲۳- بحارج ۷۵ ص ۱۹۲. سفينة البحارج ج ۲ ص ۱۱۱. ميزان الحكمة ج ۵ ص ۶۲۳. نهج البلاغه، خطبة ۱۳۹.

۲۴- قصار الجمل ج ۲ ص ۱۱ از وسائل و نهج البلاغه.

۲۵- ابن ابی الحديد ج ۲۰ ص ۲۸۰.

۲۶- بحارج ۷۵ ص ۱۹۷. سفينة البحارج ج ۲ ص ۱۱۰.

۲۷- ميزان الحكمة ج ۵ ص ۶۲۵ از نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰.

۲۸- ابن ابی الحديد، ج ۲۰ ص ۳۰۸. قصار الجمل ج ۲ ص ۱۲. بحارج ۷۸ ص ۹۳ از كنز الفوائد ص ۲۸۳.

بدترین مردم کسی است که در اثر سوءظن به کسی اعتماد ندارد و کسی هم به خاطر کارهای بدی که از او سر می زند به او اعتماد ندارد.

این احادیث گاهی صریحاً حرمت سوءظن را بیان می کند و گاهی بی اعتباری و عدم حجیت و خلاف واقع بودن آن و کثرت خطا در آن را که مستلزم حرمت عمل به مفاد و مقتضای آن است و گاهی نیز آثار بد ظن را از قبیل اینکه سوءظن، سلب اعتماد کرده و یا دل را مریض می کند و دوستان را از هم جدا می سازد، تذکر می دهد.

۲۲- قَالَ رَجُلٌ مِنْ خَوَاصِّ الشَّيْبَعَةِ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) وَهُوَ يَرْتَعِدُ بَعْدَ مَا خَلَى: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَا أَخَوْفُنِي أَنْ يَكُونَ فُلَانٌ بِنُ فُلَانٍ يُنَافِقُكَ فِي إِظْهَارِهِ وَاعْتِقَادِ وَصِيَّتِكَ وَامَانَتِكَ، فَقَالَ مُوسَى (ع): وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ لَأَتِي حَضْرَتُ مَعَهُ الْيَوْمَ فِي مَجْلِسِ فُلَانٍ رَجُلٍ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ بَغْدَادٍ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُ الْمَجْلِسِ: أَنْتَ تَزْعُمُ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِمَامٌ ذُو هَذِهِ الْخَلِيفَةِ الْقَاعِدِ عَلَيَّ سَرِيرَةٌ؟ قَالَ لَهُ صَاحِبُكَ هَذَا: مَا أَقُولُ هَذَا بَلْ أَرَعُمُ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ غَيْرُ إِمَامٍ وَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْتَقِدُ أَنَّهُ غَيْرُ إِمَامٍ فَعَلَيَّ وَعَلَى مَنْ يَعْتَقِدُ ذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ... فَقَالَ لَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) لَيْسَ كَمَا ظَنَنْتَ... يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنِي يَزُوكُ هَذَا الَّذِي ظَنَنْتَ بِأَخِيكَ هَذَا مِنْ الْيَفَاقِ تُبْ إِلَى اللَّهِ... قَالَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لِي مَا أَزْضِيهِ بِهِ وَلَكِنْ قَدْ وَهَبْتُ لَهُ سَطْرَ عَمَلِي مِنْ تَعْبُدِي وَصَلَاتِي عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنْ لَعْنَتِي لِأَعْدَائِكُمْ قَالَ مُوسَى (ع): الْآنَ خَرَجْتَ مِنَ الْكُتَابِ ۲۱

شخصی از خواص شیعه موسی بن جعفر (علیه السلام) در حالی که پس از خلوت شدن مجلس برخورد می لرزید عرض کرد: یا بن رسول الله چقدر می ترسم از اینکه فلانی، پسر فلان، منافقانه با شما رفتار کرده و به دروغ اظهار اعتقاد به وصایت و امامت شما بکند، موسی (ع) فرمود: چگونه؟ عرض کرد: برای اینکه من همراه وی در مجلس مردی از بزرگان بغداد حاضر شدیم صاحب مجلس از او پرسید: تو عقیده داری که موسی بن جعفر در مقابل این خلیفه که بر تخت سلطنت نشسته، امام است؟ یا بن رسول الله این شخص در جواب گفت من چنین نمی گویم بلکه معتقدم که موسی بن جعفر امام نیست و اگر معتقد باشم که او امام است، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر من و بر هر آنکه دارای چنین اعتقادی است باد، موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود قضیه چنانکه تو گمان برده ای نیست... ای بنده خدا کی این گمان نفاق آمیز از دل تو زوده خواهد شد، عرض کردم یا بن رسول الله من مالی ندارم که او را راضی کنم، ثواب قسمتی از عبادت خود و صلواتی که بر شما اهل بیت نثار کرده ام و لعنتی را که بردشمنان شما کرده ام به او می دهم تا از من راضی باشد، امام فرمود: الآن از آتش خلاص شدی.

.....

۲۹- بحار، ج ۷۵ ص ۱۹۵. سفینه ج ۲ ص ۱۱۰. مستدرک ج ۲ ص ۱۱۰ از تفسیر امام حسن عسکری (ع) و احتجاج طبرسی. این حدیث احتیاج به تفسیر و شرحی دارد که اینجا مناسب آن نیست و قسمتی از حدیث را هم نقل نکردیم، به مصادر بالا رجوع شود.

۲۳- لَا تَنْظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَحَدٍ سُوءاً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهُ فِي الْخَيْرِ مُخْتَلِئاً. ۳۰

به کلمه ای که از دهان کسی بیرون می آید تا جایی که می توانی محمل صحیحی بر آن پیدا کنی گمان بدمبر.

۲۴- ... إِنَّ أَبَا جَعْفَرَ الْبَاقِرِ (ع) اسْتَقْبَلَ الْكُفَّةَ وَقَالَ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَرَّمَكَ وَشَرَّفَكَ وَعَظَّمَكَ وَجَعَلَكَ مَثُوبَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاللَّهِ لِحُرْمَةِ الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ مِنْكَ حُرْمَةً مِنْكَ. ۳۱

امام باقر (ع) رو به کعبه کرده و فرمود: سپاس خدای را که گرامیت داشته و به توشرافت داد و بر تو عظمت داده و محل اجتماع مردم و خانه امن آنها قرار داد، قسم به بخدا حرمت مؤمن بیشتر از حرمت تو است.

۲۵- لَا يَتَقَدَّمُكَ مِنْ حَبِيبٍ سُوءَ ظَنٍّ. ۳۲

مواظب باش که سوء ظن دوست تو را از دستت نگیرد.

۲۶- وَلَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ فَإِنَّهُ لَا يَدْعُ بِتَيْتِكَ وَتَبِنَ صَدِيقِكَ صَفْحاً وَقَالَ: لَا يَتَقَدَّمُكَ

مِنْ شَفِيقٍ سُوءَ ظَنٍّ. ۳۳

سوء ظن هرگز بر تو غلبه نکند زیرا آن در میان تو و دوستت جای کوچکترین عضو و گذشتی باقی نمی گذارد و فرمود: سوء ظن دوست دلسوزت را از دستت تو نگیرد.

۲۷- أَبِي اللَّهِ أَنْ يُظَنَّ بِالْمُؤْمِنِ إِلَّا خَيْراً. ۳۴

خدا درباره مؤمن جز حسن ظن چیز دیگری را نمی پذیرد.

۲۸- سَرُّ النَّاسِ الظَّانُونَ وَسَرُّ الظَّانِينَ الْمُتَجَسِّسُونَ. ۳۵

بدترین مردم، سوء ظن برندگان درباره مردم هستند و بدترین سوء ظن کنندگان، جستجوگران عیوب و نقاط ضعف مردم می باشند.

۲۹- وَلَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ فَإِنَّهُ لَا يَدْعُ بِتَيْتِكَ وَتَبِنَ خَلِيلِكَ مَلْجَأً قَدِيقاً: سُوءُ الظَّنِّ

مِنْ الْحَزْمِ. ۳۶

هرگز سوء ظن بر تو غلبه نکند زیرا میان تو و دوستت دست آویزی برای آشتی باقی نمی گذارد و

.....

۳۰- نهج البلاغه، حکمت ۳۶۰. کشف الريبه ص ۲۹۲ - ۲۹۳. مستدرک ج ۲ ص ۱۱۰ از امالی صدوق و نهج البلاغه و اختصاص و تمام حدیث قبلاً در ضمن کلام شهید رحمه الله نقل شده.

۳۱- بحارج ۷۴ ص ۲۳۳.

۳۲- بحارج ۷۷ ص ۲۳۰.

۳۳- مستدرک، ج ۲ ص ۱۱۰.

۳۴- مستدرک، ج ۲ ص ۱۱۰.

۳۵- مستدرک، ج ۲ ص ۱۱۱.

۳۶- کنز العمال ج ۲۱ ص ۱۲۱.

گفته می شود که سوء ظن از حزم و احتیاط است.

احادیث دیگری هم در مورد نهی از اتهام مؤمن وارد شده است. در لغت آمده:

الْوَهْمُ مَا يَقَعُ فِي الْقَلْبِ مِنَ الْخَاطِرِ أَوْ مَرْجُوحِ ظَرْفِي التَّرْدُدِ وَالْجَمْعُ أَوْهَامٌ. وَتَوَهَّمْتُ أَيَّ ظَنٍّ وَأَتَهَّمُهُ بِكَذَا أَيِ الْأَخْلِ عَلَيْهِ التُّهْمَةُ وَظَنُّهُ بِهِ.^{۳۷}

پس شاید مراد از اتهام مؤمن این باشد که چیزهایی که باعث عیب و نقص او می شود و در او نیست درباره وی گفته شود. و محتمل است که مراد، سوء ظن درباره او باشد، به هر حال چون این احادیث شامل سوء ظن نیز می شود و یا محتمل است که شامل شوند پس نقل آنها در این مقام خالی از فایده نخواهد بود.

۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ إِنَّمَا الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.^{۳۸}

اگر مؤمن برادر دینی خود را در معرض تهمت قرار دهد همچنانکه نمک در آب حل می گردد ایمان در قلبش ذوب می شود.

۲- عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ فِي دِينِهِ فَلَا حُرْمَةَ بَيْنَهُمَا وَمَنْ عَامَلَ أَخَاهُ بِمِثْلِ مَا يُعَامَلُ بِهِ النَّاسَ فَهُوَ بَرٌّ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ.^{۳۹}

هرکسی برادر دینی خود را هدف اتهام قرار دهد حرمت بین آنها از بین می رود (علاقه برادری در میان آنها قطع شده و رابطه دینی در میانشان باقی نمی ماند و چنان می نماید که گویا تهمت زننده ایمان ندارد) و هرکس با برادر دینی خود چنان رفتار کند که با دیگر گروهها می کند از کسی که خود را به آن نسبت داده (خدا و پیامبر و اهل بیت ع) دور می شود.

۳- لَيْسَ لَكَ أَنْ تَأْتِيَنَّ مَنْ عَشَّكَ وَلَا تَتَّهَمَ مَنْ اتُّمِّنْتَ.^{۴۰}

روا نیست کسی را که بر تو خیانت کرده امین قرار دهی و همچنین روانیست بر کسی که امین قرار داده ای تهمت بزنی.

.....

۳۷- اقرب الموارد و هم عبارت است از چیزی مانند خطورات ذهنی و طرف مرجوع از دو طرف تردید که به دل انسان می نشیند و جمع آن اوهام است. فعل «تَوَهَّمْتُ» به معنی «گمان کرد» یا «او را به فلان کار متهم نمود» یا «به او تهمت زد» بکار رفته است.

۳۸- بحار ج ۷۵ ص ۱۹۸. وسائل ج ۸ ص ۶۱۳. قصار الجمل ج ۱ ص ۸۱. كشف الزیبة ص ۲۹۳. کافی ج ۲ ص ۳۶۱. مرآة العقول ج ۱۱ ص ۱۳ طجدید.

۳۹- کافی ج ۲ ص ۳۶۱، وسائل ج ۸ ص ۶۱۴. قصار الجمل ج ۱ ص ۸۱ و در شرح حدیث اول و دوم، مرحوم مجلسی تحقیقی دارد. رجوع شود.

۴۰- بحار ج ۷۵ ص ۱۹۴.

۴- اَلْمُؤْمِنُ اٰخُوَالْمُؤْمِنِ لَا يَبِيْهٖ وَاَقِيْبِهٖ، مَلْعُوْنٌ مَلْعُوْنٌ مَنِ اٰتٰهَمُ اٰخَاهُ.^{۴۱}

مؤمن، همچون برادر تویی مؤمن است ملعون و دور از رحمت خداست کسی که برادرش را مورد اتهام قرار بدهد.

۵- ... وَاِذَا اٰتٰهَمُ اِيْمَانًا فِي الْقَلْبِ كَمَا يَنْمَاتُ الْبَلْعُ فِي الْمَاءِ.^{۴۲}

در بیان حقوق مؤمن می فرماید: ... اگر فردی، مؤمن را در معرض تهمت قرار دهد... ایمان در قلبش آب می شود همانطوری که نمک در آب.

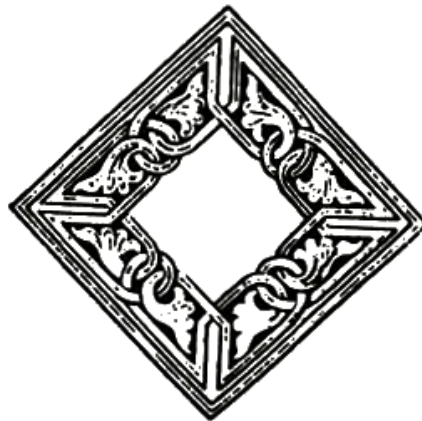
۶- ثَلَاثَةٌ مَنِ اسْتَعْمَلَهَا اَفْسَدَ دِيْنَهُ وَدُنْيَاةً مِّنْ اَسَاْءٍ فَلَنْهٗ وَاَفْكَرَنَّ مِنْ سَمْعِهٖ وَ...^{۴۳}

سه چیز است که هرکس دست بدانها بزند دین و دنیای خود را تباه کرده است: کسی که سوءظن داشته باشد، و کسی که بدون تحقیق به حرف دیگران گوش کند و...

۷- لَيْسَ لَكَ اَنْ تَتَّهَمَ مَنْ قَدِ اتُّمِّنَتْهُ وَلَا تَأْمَنَ الْخَائِنَ وَقَدْ جَرَّتْهٗ.^{۴۴}

جایز نیست کسی را که امین قرار داده ای متهم کنی و جایز نیست خائنی را که خیانتش را آزموده ای امین قرار دهی.

این بود نمونه ای از احادیثی که بر حرمت سوءظن دلالت داشته و یا به ضرر و عواقب سوء آن اشاره می کند.



.....

۴۱- وسائل ج ۸ ص ۵۶۳ از عُدَّة الداعی تألیف ابن فهد.

۴۲- کافی ج ۲ ص ۱۷۱ حدیث ۷ و ص ۱۷۰ حدیث ۵. مستدرک ج ۲ ص ۱۱۰.

۴۳- بحار ج ۷۸ ص ۲۳۲ از تحف العقول.

۴۴- بحار ج ۷۵ ص ۱۹۴ از قرب الاسناد ص ۴۰.

استفاده از

بناگاه مسلم

به سود دین یا مردم

سید علی کبروشی

در رابطه با عنوان فوق، دو نوع روایت و فتوای به ظاهر متناقض و متضاد وجود دارد که برای نشان دادن حقیقت امر لازم است درباره آنها توضیح کافی داده شود، اینک ما مصادیق و شواهدی برای هر کدام آورده و آنگاه نتیجه کلی به دست آمده را بیان می‌کنیم.

حرمت اعانت به ظالم و همکاری با او در دین اسلام مشهور و مسلم بوده و فقهاء در ابواب مختلف فقه، آن را به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌اند:

۱ - عَنْ ابْنِ أَبِي تَعْفُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَهُ: أَضَلَّكَ اللَّهُ إِنَّهُ رُبَّمَا أَضَابَ الرَّجُلَ مِنْهُ الضَّيْقُ أَوَّ الشَّدَّةُ فَيُدْعَى إِلَى الْبِنَاءِ بِنَبِيِّهِ أَوْ النَّهْرِ بِكُرْبِهِ أَوَّ الْمُسْتَأْنَةِ بِضَلِّحِهَا فَمَا تَقُولُ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): مَا أَحْبَبُّ إِلَيَّ عَقْدَتُ لَهُمْ عُقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَيْتًا وَأَنَّ لِي مَا تَبَيَّنَ لِابْتِنِهَا لِأَوْلَا مَدَّةً بِقَلَمٍ إِنَّ أَعْوَانَ الظُّلْمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ اللَّهُ تَبَيَّنَ

العباد^۱

ابن ابی یعفور می گوید: روزی خدمت امام صادق (ع) بودم مردی از شیعیان وارد شده و چنین گفت: گاهی بعضی از ماها بناچار برای بنی عباس بتائی می کنیم و یا برای آنها نهی می کنیم و یا قناتی را لایروبی می نمائیم، نظرتان در این باره چیست؟
حضرت فرمود: حتی برای بدست آوردن کلیه ثروتهائی که در میان شرق و غرب است، حاضر نیستم برای آنها گرهی بزنم و یا سرکیسه ای را ببندم و یا حتی قلمی به دوات ببرم. اعوان ظلمه در روز قیامت در خیمه ای از آتش قرار گرفته و در آنجا می مانند تا حساب مردم فیصله یابد.

۲ - ... عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كِتَابِ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ لِي: اسْتَأْذِنْ لِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هُوَلَاءِ الْقَوْمِ فَأُصِيبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَالًا كَثِيرًا وَأَغْمَضْتُ فِي مَطَالِيهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): لَوْلَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَيُجِيبُ لَهُمُ الْقَسِيَّ وَيُنَاقِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا وَلَوْ تَرَكَهُمْ آتْسُ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ...^۲

علی بن حمزه می گوید: دوستی داشتم که در دیوان محاسبات بنی امیه کار می کرد، روزی به من گفت از حضرت صادق (ع) وقت و اجازه ملاقات بگیرم، برای او اجازه گرفتم، وقتی به محضر امام رسید سلام کرد و نشست و سپس گفت: فدایت شوم من در دیوان بنی امیه بودم از این راه مال زیادی اندوختم و در اندوختن آن مراعات حلال و حرام را نکردم.

امام (علیه السلام) فرمود: اگر بنی امیه امثال تو را نمی یافتند که دفاتر آنها را اداره کرده و مالیات برای آنها جمع آوری کند و برای استقرار حکومتشان بجنگد و در اجتماعات آنها حاضر شود، آنان نمی توانستند حق ما را غصب کنند، اگر مردم آنها را بخود وامی گذاشتند آنان چیزی نمی یافتند.

۳ - عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ مِهْرَانَ الْجَمَّالُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (ع) فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئًا وَاحِدًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَيْءٍ؟ قَالَ: إِكْرَاؤُكَ جِمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ بَعْنَى هَارُونَ، قُلْتُ وَاللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا لِيَصْبِدَ وَلَا لِيَلْهَوْ وَلِكَيْتِي

۱ - کافی ج ۵ ص ۱۰۷.

۲ - کافی ج ۵ ص ۱۰۶.

أَكْرَهَ لِهَذَا الطَّرِيقِ بَعْنَى طَرِيقِ مَكَّةَ وَلَا اتَّوَلَاهُ بِنَفْسِي وَلَكِنْ أَنْصِبُ غِلْمَانِي.
 فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ أَتَبْعُ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَقَالَ
 لِي: أَتَحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاؤُكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ
 مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ.

قَالَ صَفْوَانُ: قَدَّمْتُ وَيَعْتُ جِمَالِي عَنْ آخِرِهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ قَدَعَانِي
 فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ بَلَّغْنِي إِنَّكَ يَعْتُ جِمَالِكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: لِمَ؟ قُلْتُ: أَنَا شَيْخٌ
 كَبِيرٌ وَإِنَّ الْعِلْمَانَ لَا يَبْقُونَ بِأَلَا عَمَالٍ.

فَقَالَ: هَيْهَاتَ، أَيُّهَا أَنْتَى لَا عِلْمَ مَنْ أَسَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قُلْتُ:
 مَالِي وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: دَعِ هَذَا عَنْكَ فَوَاللَّهِ لَوْلَا حُسْنُ صُحْبَتِكَ لَقَتَلْتُكَ.^۳

ابوعمر و کثی از علماء قرن چهارم هجری در رجال خود در شرح حال صفوان بن مهران
 جمال نقل می کند:

روزی به محضر امام کاظم (ع) وارد شدم، آن حضرت فرمود: ای صفوان همه کارهایت
 جز یکی خوب است، گفتم فدایت شوم آن یکی کدام است؟ فرمود: شترهایت را به هارون کرایه
 می دهی، گفتم یا بن رسول الله به خدامن به منظور فساد و تکبر و شکار و عیاشی، شترهایم را به او
 کرایه نمی دهم بلکه فقط برای بردن آنها به مکه این کار را می کنم آن هم نخودم همراه آنها
 نمی روم، بلکه غلامان خویش را می فرستم. فرمود: آیا پول کرایه ات به عهده آنها باقی می ماند؟
 گفتم آری فدایت شوم، فرمود: آیا دوست داری آنها زنده بمانند تا پول تو را بپردازند؟ گفتم: آری،
 فرمود: هرکس زنده ماندن آنها را بخواهد، از آنها است و هرکس از آنان باشد گرفتار آتش می شود.
 صفوان می گوید: رفتم تمامی شترانم را فروختم، هارون از این ماجرا باخبر شده و مرا
 خواست و گفت: چرا شترانم را فروختی؟ گفتم: پیر شده ام و غلامان نیز چنانکه باید بکار
 نمی رسند، گفت نه من می دانم چه کسی دستور فروش آنها را به تو داده، این کار را به دستور
 موسی بن جعفر انجام داده ای، گفتم مرا باموسی بن جعفر چه کار؟ گفت: این حرفها را کنار بگذار
 بخدا اگر حُسن معاشرت تو نبود دستور قتلت را صادر می کردم.

بطوریکه روشن است، این روایات و امثال آن حاکی از حرمت همکاری و
 تعاون با ستمکاران و حکام جور می باشد، ولی در مقابل این روایات، مدارک و شواهد
 دیگری در دست است که خلاف آن را می رسانند! ینک ما پیش از آنکه به بیان نتیجه

.....

۳ - اختیار معرفة الرجال ج ۲ ص ۷۴۰، (مؤسسه آل البيت).

کلی بحث برداریم قسمتی از آن مدارک را ذیلاً ارائه می دهیم:

۱- امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با همکاری خود با خلفاء در نامه ۶۲

نهج البلاغه چنین می فرماید:

فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدَرَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ
مَخْفِي دِينَ مُحَمَّدٍ (ص) فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ إِنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَ أَوْ هَذَا تَكُونُ
الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ.^۴

مدتی خود را کنار کشیدم ولی دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشته و دیگران را به نابودی دین رسول خدا (ص) فرا می خوانند بدین جهت ترسیدم که اگر بیاری اسلام و مسلمین برنخیزم شکاف و انهدامی در اسلام ببینم که مصیبت آن برای من دردناکتر از غضب حقم می باشد. و بدین گونه امام بر جواز همکاری خود با حکومتی که آن را غاصب می داند، استدلال می کند، و چون ارتداد گروهی از مردم در دوران حکومت ابوبکر را می بیند و متعاقب آن جریان مسیلمه کذاب و دیگران پیش می آید، صلاح در آن می بیند که با حکومت همکاری نمایند.

۲- حضرت سجاد (ع) در دعای ۲۷ صحیفه سجادیه برای سربازان اسلام

که از مرزهای اسلامی در مقابل کفر حفاظت می کردند و همه از سربازان بنی امیه بوده و به نفع آنها کار می کردند، به جهت آنکه اگر نبودند کفر پیروز شده و اسلام از بین می رفت، مرزدارانیکه باعث تحکیم حکومت اموی بودند، دعا فرموده و از خدا برای آنها صبر و تأمین رزق و استقامت در مقابل دوری از اهل و عیال می طلبید:

اللَّهُمَّ وَإِنَّمَا غَايَ غَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِكَ أَوْ مُجَاهِدِ جَاهِدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ سُنَّتِكَ
يَسْكُونُ دِينِكَ أَلَا عَلِيٌّ وَحِزْبِكَ أَلَا قُوِيَّ وَحَظُّكَ أَلَا وَفِي فَلْيَقِهِ الْبَيْسَ وَهَتِي ؛ لَهُ الْأَمْرُ...
وَأَنسِيهِ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ...

پروردگارا سربازانی از ملت اسلام و پیروان راه تورا که با کفار می ستیزند تا دین تورا پیروز و حزب تورا نیرومند گردانند، کار را برای آنان آسان و نیازهای آنان را برای آنها برآورده و یاد اهل و عیال و فرزندان را از ایشان فراموش گردان.

۳- عبدالله بن سنان (رضوان الله علیه) از اصحاب امام صادق (ع) وزیر خزانه داری

چهار خلیفه ستمگر عباسی؛ منصور، هادی، مهدی و هارون بود با اینحال همه بزرگان،

.....

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ۶۲ ص ۱۰۴۸.

وثاقت او را مورد تأکید قرار داده و فرموده اند: او ثقه بوده و به هیچوجه مورد ایراد و طعن نمی باشد، مرحوم نجاشی در رجال خود در رابطه با او می فرماید:

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ كَانَ خَازِنًا لِلْمَنْصُورِ وَالْمَهْدِيِّ وَالْهَادِي وَالرَّشِيدِ كُوفِيٌّ ثِقَةٌ ثِقَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جَلِيلٌ لَا يُطْعَمُنْ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ.

عبدالله بن سنان که مسئول خزانه داری منصور و مهدی و هادی و رشید بود از اهل کوفه و مورد اعتماد وثقه است از شخصیت های جلیل القدر شیعه بوده و به هیچ وجه قابل ایراد و خدشه نیست.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست، وثاقت او را مورد تأکید قرار داده آنگاه به معرفی تألیفات او می پردازد.

ابوعمر و کشی در رجال خود می گوید: او از ثقات اصحاب امام صادق (ع) و خزانه دار منصور و مهدی عباسی بود.

علامه حلی در کتاب خلاصه درباره او می فرماید: وی خزانه دار منصور، مهدی، هادی، و رشید بوده و از اهل کوفه است از اصحاب ماوثقه و جلیل القدر می باشد و هرگز قابل طعن و خدشه نیست.

شما فکر کنید کسی که مسئول خزانه داری و امور مالی چهار خلیفه ستمگر باشد تا چه حد با آنها همکاری می کرده است، با این حال همه بزرگان او را ثقه و مورد اعتماد دانسته اند، این نیست مگر بخاطر آن که او از طرف امامان (ع) در اینکار مأذون بوده و بودن او در دستگاه ظلم آنهم در آن پست حساس برای دین و مردم مفید بوده است و به شیوه ای حرکت می کرده که آنها از شیعه بودن وی چیزی نفهمیدند زیرا اگر بوئی از شیعه بودنش می بردند در چنین پست مهمی باقی نمی ماند.

۴- علی بن یقظین (رحمه الله) که از وزرای هارون الرشید بوده از خواص اصحاب امام کاظم (ع) بشمار رفته و جلالت او مافوق تصور است.

کشی در رجال خود درباره او از عبدالرحمان بن حجاج چنین نقل می کند: به امام کاظم (ع) گفتم:

علی بن یقظین مرا فرستاده که درباره او دعائی بفرمائید، فرمود در رابطه با آخرت وی؟ گفتم آری، امام دست بر سینه گذاشته و فرمود: برای ابن یقظین بهشت و مصونیت از عذاب آتش را من ضمانت کرده ام.

فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: ضَمِنْتُ لِعَلِيِّ بْنِ يَقْظِينَ الْجَنَّةَ وَأَنْ لَا تَمْسَهُ النَّارُ

آبَدًا.

و در حدیث دیگر فرموده: **أَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ** (من شهادت می دهم که او از اهل بهشت است) و این مقامی است فوق تصور.
شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب فهرست فرموده:
عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثِقَةٌ جَلِيلٌ الْقَدْرِ لَهُ مَنْزِلَةٌ عَظِيمَةٌ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَظِيمُ الْمَكَانِ فِي الْقَطَائِفِ.

علی بن یقطین مردی مورد اعتماد و جلیل القدر و پیش ابوالحسن موسی (ع) مقام بزرگی داشته و از نظر امامیه دارای موقعیت عظیمی بود.
و علامه در کتاب خلاصه چنین می فرماید: جریان وضو گرفتن او مطابق فقه اهل سنت به دستور موسی بن جعفر (ع) و فرستادن لباس ارزشمند به محضر امام، در تاریخ روشن است.

۵- یوسف (ع) و پادشاه مصر:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى قَالَ: رَوَى أَصْحَابُنَا عَنِ الرَّضَا (ع) أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ صِرْتَ إِلَى مَا صِرْتَ إِلَيْهِ مِنَ الْمَأْمُونِ فَكَأَنَّهُ أَنْكَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (ع): يَا هَذَا، أَيُّمَا أَفْضَلُ النَّبِيِّ أَوْ الْوَصِيِّ؟ فَقَالَ لِأَجْلِ النَّبِيِّ قَالَ فَأَيُّمَا أَفْضَلُ مُسْلِمٍ أَوْ مُشْرِكٍ؟ قَالَ لِأَجْلِ مُسْلِمٍ، قَالَ: فَإِنَّ الْعَزِيزَ عَزِيزٌ مِصْرَ كَانَ مُشْرِكًا وَكَانَ يُوسُفَ (ع) نَبِيًّا وَإِنَّ الْمَأْمُونِ مُسْلِمٌ وَأَنَا وَصِيُّ وَيُوسُفَ سَأَلَ الْعَزِيزَ أَنْ يُؤْتِيَهُ حِينَ قَالَ «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ»^۵ وَالْمَأْمُونُ أَجْبَرَنِي عَلَيَّ مَا أَنَا فِيهِ...^۶

مرحوم صدوق در علل الشرایع نقل می کند: مردی به حضرت رضا (ع) گفت: اصلحك الله چطور ولایت عهدی مأمون را پذیرفتی؟ (گوئی این مرد از این کار ناراضی بود) امام در جواب او فرمود:

آیا پیامبر افضل است یا وصی پیامبر؟ گفت: پیامبر افضل است، فرمود: مسلمان افضل است یا مشرک؟ گفت مسلمان، حضرت فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف (ع) پیامبر، و مأمون مسلمان است و من وصی پیامبر، یوسف از عزیز مصر خواست تا او را به سر پرستی خزانه های مملکت بگمارد و گفت من هم در نگاهداری آن و هم در اداره آن توانا هستم. ولی مأمون مرا به

۵ - سورة يوسف / ۵۵

۶ - علل الشرایع، ص ۲۳۸ باب ۱۷۳.

اینکار در حالی که من از آن اکراه داشتم واداشت.
 در روایت ربیان بن صلت آمده: آن حضرت پس از نقل جریان حضرت
 یوسف (ع) فرمود: خدا می داند که من از اینکار کراهت داشتم، ولی چون بر سر دو
 راهی قبول ولایت و قتل قرار داشتم، بناچار ولایت را پذیرفتم همانگونه که ضرورت،
 یوسف را بدان کار واداشت.

ناگفته نماند که همیشه در چنین مواردی نمی شود طرف کشته شدن را
 انتخاب کرد زیرا بعضی اوقات، کشته شدن شقاوت است نه شهادت و سعادت، و
 امام (ع) که مصالح و مفاسد را بهتر از هرکس می دانست قبول ولایت بدون مسئولیت را
 برگزیده شدن ترجیح داد.

۶ - ابن شهر آشوب در مناقب آورده:

وَحِكِي أَنْ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) بِالْجُلُوسِ لِتَهْنِئَةٍ فِي يَوْمِ
 التَّبَرُّوزِ وَقَبِضَ مَا يُحْمَلُ إِلَيْهِ فَقَالَ (ع): إِنِّي قَدْ قَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص)
 فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعَمِيدِ خَيْرًا وَأَنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا إِلَّا سَلَامٌ وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ
 مَا مَحَاهُ إِلَّا سَلَامٌ.

فَقَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّمَا نَفَعْتُ هَذَا سِيَّاسَةً لِلْجُنْدِ، فَسَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا جَلَسْتَ
 فَجَلَسَ وَدَخَلَتْ عَلَيْهِ الْمُلُوكُ وَالْأَمْرَاءُ وَالْأَجْنَادُ يُهَيِّئُونَهُ وَيَحْمِلُونَ إِلَيْهِ الْهَدَايَا
 وَالشَّحَفَ وَعَلَى رَأْسِهِ لِحَادِمُ الْمَنْصُورِ يُحْضِي مَا يُحْمَلُ فَدَخَلَ فِي آخِرِ النَّاسِ رَجُلٌ
 شَيْخٌ كَبِيرٌ السَّيِّ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِنِّي رَجُلٌ صَغَلْتُكَ لِأَمْوَالِي
 أَنْحَفُكَ وَلَكِنْ أَنْحَفُكَ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ فَأَلْهَا جَدِّي فِي جَدِّكَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع):

عَجِبْتُ لِمَضْمُونِ عَمَلِكَ فِرْنَدُهُ	يَوْمَ الْهَيْجِاقِ وَقَدْ عَمَلَكِ عِبَارُ
وَلَا سَهْمٍ نَفَذْتِكِ دُونَ حَرَائِرِ	يَدْعُونَ جَدَّكَ وَالْأَدْمُوعِ غِرَارُ
أَلَا تَغْضَضَتِ السَّهَامُ وَعَاقَهَا	عَنْ جِسْمِكَ إِلَّا جِلَالَكَ وَالْأَكْبَارُ

قال: قَبِلْتُ هَدِيَّتَكَ إِجْلِسْ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْخَادِمِ وَقَالَ: إِنْضِ
 إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَرَّفَهُ بِهَذَا الْمَالِ وَمَا يُصْنَعُ بِهِ فَمَضَى الْخَادِمُ وَعَادَ وَقَالَ هُوَ يَقُولُ
 كُلُّهَا هِبَةٌ مِنِّي لَهُ، يَفْعَلُ بِهِ مَا أَرَادَ فَقَالَ مُوسَى لِلسَّيِّخِ إِنْضِ جَمِيعَ هَذَا الْمَالِ فَهُوَ هِبَةٌ

هیتی لک. ۷

حکایت شده منصور دوانقی از امام کاظم (ع) خواست در عیدنوروز از طرف او هدایائی را که به خلیفه تقدیم می شد، بپذیرد، امام به او پیام داد: من اخبار جدم رسول خدا (ص) را زیر و رو کردم و خبری در مورد این عید پیدا نکردم و این عید از سنن ایرانیان است که اسلام خط بطلان روی آن کشیده است، پناه به خدا می برم از اینکه آنچه اسلام آن را از بین برده دوباره بدست ما زنده شود.

منصور در جواب، پیام فرستاد که این کار به صلاح لشکریان است تو را بحق خدای بزرگ که این درخواست را قبول کنی، امام درخواست او را پذیرفت و بجای وی نشست، حکام و فرماندهان نظامی به محضر آن حضرت رسیده و پس از عرض تبریک، هدایای خود را تقدیم می داشتند و خادم منصور از آنها صورت برداری می کرد، در آخر جمعیت پیرمردی وارد شده و گفت: یابن رسول الله من مردی فقیرم مالی نداشتم تا تحفه بیاورم ولی در عوض سه بیت شعر که جدم درباره جد تو حسین بن علی (ع) سروده به عنوان هدیه تقدیم می دارم:

شگفتا از شمشیرهای آخته ایکه لبه نیز آنها در حالیکه گرد و غبار، نبرد گاه را در برگرفته بود بطرف تو برگردانده شد.

شگفتا از تیرهایی که بر پیکر پاکت فرو ریختند در حالیکه اهل بیت بزرگواریت در چند قدمی تو اشک می ریختند و جدت رسول خدا را به استمداد می طلبدند.

چرا آن تیرها درهم نشکستند و چرا عظمت و بزرگواری تو مانع از فرود آمدن آن همه تیر بر پیکر پاکت نشد؟!؟

امام پس از شنیدن اشعار فرمود، هدیه ات را قبول کردم بنشین آفرین بر تو، سپس خطاب بخادم منصور فرمود پیش او برو و بگو با این هدایا چکار کنیم؟ خادم خبر آورد: خلیفه می گوید آنها را به تو بخشیدم هرکار می خواهید بکنید و امام (ع) روبرو آن پیرمرد کرده و فرمود بردار من همه آنها را بتو بخشیدم.

نتیجه

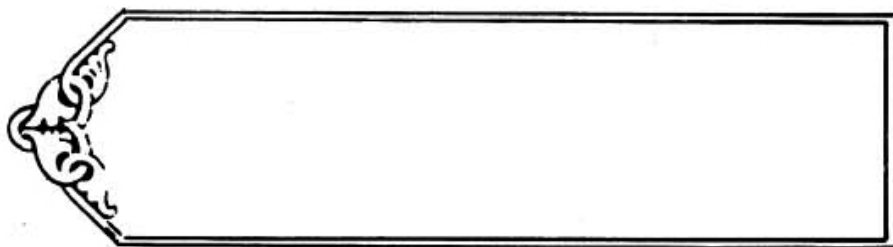
با توجه به این روایات می توان گفت که: هر نوع همکاری با ظالم را نمی شود حرام دانسته و همکاری کننده را آماج تاخت و تاز قرار داد، بلکه باید نوع همکاری را در نظر گرفته و پس از شناخت هدف و انگیزه و ارزیابی نتایج آن، روی آن قضاوت کرد شواهد بالا نشان می دهد که همکاری با ظالم در صورت مفید بودن به حال مردم و داشتن نتایج مفیدی برای پیشرفت و ترویج دین، مانع ندارد و گرنه چگونه

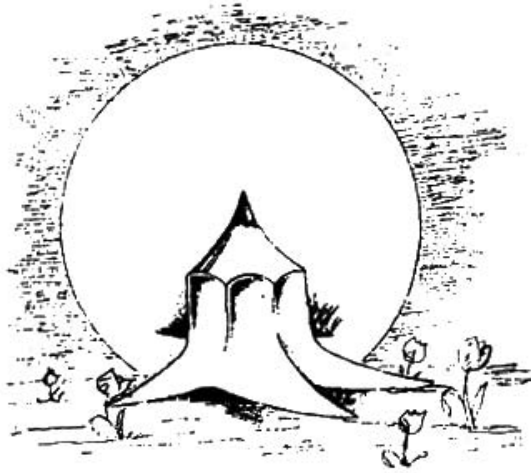
ممکن است مثلاً علی بن یقطین وزیر هارون بوده و با او چنان همکاری تنگاتنگی داشته باشد و امام کاظم (ع) درباره او بفرماید: «او اهل بهشت است» همکاری امثال مرحوم شیخ بهائی و مرحوم مجلسی با سلاطین صفویه و همکاری علماء دیگر با سلاطین دیگر نیز از این قبیل بود. زیرا آنها می خواستند از وجود سلاطین به نفع دین و مذهب استفاده کنند، مرحوم شیخ بهائی (ره) روی شاه عباس چنان اثر گذاشت که او را با پای پیاده از اصفهان به مشهد آورد، شاه عباس در حرم شریف امام رضا (ع) چنان خضوعی از خود نشان داد که همچون خادمان حرم، قیچی بدست گرفته و زبان سوخته شمعه را می گرفت و در این حال، شیخ، اشعاری را زمزمه می کرد که به شاه هشدار می داد مواظب باش که بالهای ملانکه را قطع نکنی.

همینطور مجلسی (رحمه الله) و دیگران از نفوذ شاهان استفاده کرده و بالاخره توانستند ایران را به صورت کشور ولایت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) درآورند اینها همان راه علی بن یقطین و عبدالله بن سنان ها را رفتند بلکه ارزش کار آنها ده ها مرتبه از ارزش کار علی بن یقطین و ابن سنان بالاتر بود.

در خاتمه مستدرک الوسائل ص ۴۳۲، ۴۳۳ و در «شهداء الفضیله» مرحوم علامه امینی در ترجمه محقق کرکی، اجازه نامه شاه طهماست صفوی را که در رابطه با حل و فصل امور اسلامی به آن مرحوم داده بخوانید و آنگاه کارهایی را که آن بزرگوار در زمان شاه طهماسب انجام داده در نظر بگیرید آن وقت می فهمید که علمای بزرگ ما از همکاری با سلاطین چه هدفی داشته اند.

شگفتا که برخی از بزرگان امثال شیخ بهائی و مجلسی و نظائر آنها مورد تاخت و تاز قرار گرفته و نعوذ بالله آنان را توجیه گر سلاطین قلمداد کرده اند. درحالی که آن بزرگواران در این حرکت جز از امامان خود پیروی نکرده اند، آن وقت عده ای تحت تأثیر فرهنگ های غیراسلامی قد برافراشته و این شخصیت های عظیم القدر، حاملین مشعل نورانی علوم آل محمد (ص) را مورد تهمت و شماتت قرار دادند.





خورشیدی

از

افق‌های دور

سید مرتضیٰ نجومی

در زبان شریعت مقدسه (آیات و احادیث شریفه) علم، به نور و عالمان به خورشیدها و ستارگان تشبیه شده‌اند، اما تابش علم و ادب و دانش بعضی از بزرگان به جهت نزدیکی و دوری از مجامع اسلامی و متمدن، کم و زیاد دیده می‌شود، چونان ستارگان و خورشیدها که هرکدام به ما نزدیکتر است درخشندگی و نورافشانش را بیشتر و هرکدام دورتر، تابش و نورش را کم سوتر می‌بینیم و بسا ممکن است آنکه دورتر است به مراتب گرمتر و درخشنده‌تر باشد، همانطور که ستارگان بسیار درخشنده و گرمازا که صدها سال نوری از ما فاصله دارند اما از آنها جز نوری کم سو و سوسویی کم نور نمی‌بینیم، بعضی از شخصیت‌های علمی شیعی نیز چنان شناخته شده و چنان به مجتمعات شیعی نزدیکند که چون آفتابی تابان می‌درخشند اما بعضی چنان دورند که ما از آنها جز تابشی از افق‌های دور مشاهده نمی‌کنیم.

حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی بکر بن عبدالله بن عبدالرحمن بن احمد بن ابی بکر قضاعی معروف به ابن اَبَّار اندلسی برای جامعه ما از این شخصیات است، او - که به قول استاد و نویسنده معروف، محمد عبدالله عتَّان از بزرگترین شخصیات تاریخ اندلس است - چنان از دسترس ما بدور است که حتی دست یابی به کُتُبش یا معرفت به مقامش برای ما مقدور نبوده است و باید یک دنیا از صنعت چاپ و گسترش فرهنگ چاپخانه، متشکر و ممنون باشیم که بعضی از کتب ابن الأَبَّار را از دورترین نقطه مغرب اقصای اسلامی، به گستره کشورهای اسلامی آورده است و نه تنها به مقام علمی، ادبی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و دینی ابن اَبَّار واقف گشته ایم بلکه دریافتیم که او شهیدی مظلوم از شیعه، در دیار غربت غرب بوده است و در حقیقت او خورشید خونبار شیعی در افقهای دور است.

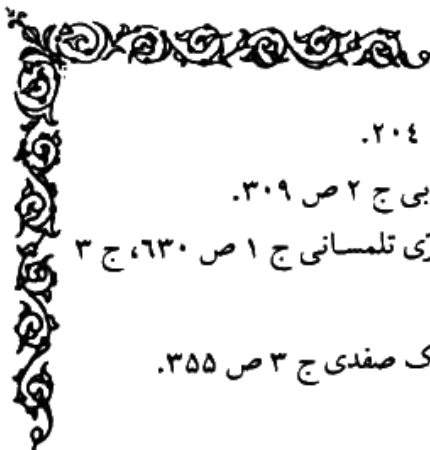
پرورش انسانی والا و گرانقدر در اجتماعی مناسب خود، به آن اندازه مهم نیست که انسانی ارزنده و نابغه در اجتماعی نامناسب و ناهمگون همچون مجتمعی آموی یک تنه و به دور از دیار تشیع و فرهنگ آن و بدون دسترسی به علمای شیعه و اجتماع و کتب آنان، این چنین پرورش یابد و آخر الامر هم او را به جرم تشیع و به دستاویز گفتن قصیده‌ای در نکوهش سلطان وقت به محاکمه و معاتبه آورده و تازیانه زنند، سپس او را بکشند و جسدش را با تمام کتابها و تألیفات و آثار و اجازات او یکجا به آتش کشند و بدین گونه به زندگی پر بار و پر ارزش بزرگترین شخصیت ادبی اندلس در قرن هفتم هجری پایان دهند.

حافظ محمد بن عبدالله بن ابی بکر قضاعی اندلسی معروف به ابن الأَبَّار در اواخر ربیع الثانی سال ۵۹۵ هجری در بَلْثَسِیَّة متولد و در صبحگاه سه شنبه یا چهارشنبه ۲۱ محرم (یا ۲۰ محرم) سال ۶۵۸ هجری مطابق با ۸ ینایر ۱۲۶۰ میلادی به شهادت رسیده است، او شخصیتی بسیار بزرگ و تابنده در تاریخ مغرب اسلامی است، فقیهی قوی و استوار، امامی بلند پایه در فصاحت و بلاغت، شاعری نامدار و نام آور، مورّخی محقق، شخصیتی با اهمیت تر از همه شخصیات عصر خویش.

برای ترجمه و شرح حال او به مراجع زیر باید مراجعه کرد:

- ۱ - ابن الأَبَّار حیات و کتبه از عبدالعزیز عبدالمجید.
- ۲ - ازهار الرِّیاض فی اخبار عیاض از منقری ج ۳ ص ۲۰۴.
- ۳ - اعتاب الکتاب از ابن الأَبَّار و مقدمه آن از دکتر صالح اشتر، چاپ دمشق.

- ٤ - الاعلام، خيرالدين زركلى ج ٧ ص ١١٠، ج ١٠ ص ٢٠٩.
- ٥ - اعيان الشيعة، عاملى جلد ٤٥ يا جلد ٩ ص ٣٨٤، چاپ يازده جلدى.
- ٦ - الأنوار الساطعة فى المائة السابعة، علامة طهرانى ص ١٦٠.
- ٧ - تاريخ آداب اللغة العربية، جرجى زيدان ج ٣ ص ٨١.
- ٨ - تاريخ ابن خلدون (تاريخ الدولة الاسلامية بالمغرب).
- ٩ - تاريخ ادب عربى بروكلمان.
- ١٠ - تاريخ الدولتين الموحديه والحفصية، زركشى.
- ١١ - تاريخ الفكر الأندلسى ص ٢٧٧ - ٢٨٠.
- ١٢ - التكملة - تكملة الصلة ابن بشكوال ومقدمة آن.
- ١٣ - الحلة السبراء، ابن ابار ومقدمة آن.
- ١٤ - دايرة المعارف الاسلامية، بريتانى ج ١ ص ٦٧ مقاله اى از محمد بن شنلب.
- ١٥ - الدريرة الى تصانيف الشيعة، علامه طهرانى.
- ١٦ - الرايات، ابن سعيد ص ٨١.
- ١٧ - ربحانة الأدب، ج ٥ ص ٢١٠، چاپ اول.
- ١٨ - شذرات الذهب، ج ٥ ص ٢٩٥.
- ١٩ - العربى (مجلة كويتى) ش ٧٧ مقاله اى از محمد عبدالله عثان كه بعينها در اعيان الشيعة بعداً به ترجمه ابن ابار ملحق نموده اند.
- ٢٠ - العمدة، ابن رشيق قيروانى.
- ٢١ - عنوان الدريرة، غبرينى.
- ٢٢ - فهرس الفهارس، كتنانى ص ١ - ٩٩.
- ٢٣ - فهرس المخطوطات المصورة، لطفى عبدالبديع ص ٢ - ١١٧.
- ٢٤ - فوات الوفيات، ابن شاکر كتنى شماره ٤٢٦ ج ٢ ص ٤٥٠.
- ٢٥ - كشف الظنون، ص ٢٨٦ - ٣٧٢.
- ٢٦ - مرآة الجنان، يافعى ج ٤ ص ١٥٠.
- ٢٧ - مصفى المقال، علامه تهرانى ٤١٠ - ٤١١.
- ٢٨ - المعجم فى اصحاب القاضى الصفدى از ابن ابار.



۲۹ - معجم المؤلفین، عمررضا کتّاله ج ۱۰ ص ۲۰۴.

۳۰ - الْمُغْرِبِ فِي حُلَى الْمَغْرِبِ، ابن سعید مغربی ج ۲ ص ۳۰۹.

۳۱ - نفع الطیب بفضن الاندلس الرّطیب، از مقرّی تلمسانی ج ۱ ص ۶۳۰، ج ۳

ص ۳۴۶، ج ۴ ص ۲۸۲، ج ۶ ص ۲۵۳-۲۴۳.

۳۲ - الوافی بالوفیات، صفی الدّین خلیل بن ایبک صفدی ج ۳ ص ۳۵۵.

۳۳ - هدیه العارفین، اسماعیل بغدادی.

و افسوس که ما را بر برخی از این کتب دسترسی نیست و به هر حال به یاری خداوند و با اعتذار از نقص و اعتراف به قصور، ترجمه‌ای از این شخصیت بزرگ تاریخ، حدیث، ادب، شعر، سیاست، کتابت، تألیف و تصنیف، تقدیم محضر ارباب فضل می‌داریم.

در اواخر قرن ششم هجری و درست در اواخر ربیع‌الثانی به سال ۵۹۵ هـ. ق اندلس و بَلَنَسِيَّةَ شاهد میلاد بزرگ مردی از شخصیات تاریخی خود گشت، مورخی بزرگ، محدثی ادیب، شاعری محقق، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی بکر قضاعی معروف به ابن اَبّار از قبیله قُضاعه یمنی که سالهای پیشین در شرق اندلس در اُنْدَه که از اطراف بلنسیه بود ساکن گشته بودند و در شهر بلنسیه ابن اَبّار ولادت یافت، صفدی در الوافی بالوفیات او را به دو عنوان ابن اَبّار و اَبّار می‌خواند، ابوالحسن علی ملقب به عزالدین و معروف به ابن اثیر جزری در اللّباب فی تهذیب الأنساب چنین می‌گوید:

«اَبّار به فتح الف و تشدید باء منسوب است به اَبّار جمع اَبّار (بمعنی سوزن)»

و بعضیها گفته‌اند که منسوب است به اَبّار التَّخْل و این خطا و اشتباه است،

اَبّار التَّخْل آن کسی است که ماده نرینه درختان خرما را به درختان ماده خرما تلقیح می‌کند.

بَلَنَسِيَّةَ شهری است بسیار زیبا با مناظر زیبای طبیعی و زمینی شاداب و با طراوت در سه میلی دریای مدیترانه و در پهنه دشتی بسیار سرسبز و هوایی معتدل، رودخانه‌ای از وسط آن جاریست که باغات و بستانهای اطراف شهر را سیراب می‌نماید، در کناره‌های آن ساختمانهای زیبا و باغچه‌هایی چون بهشت برین تهیه دیده‌اند، موقعیت جغرافی بلنسیه

آن را شهری پر ثروت، تجارتي، پر بار از محصولات کشاورزی ساخته است. آن چنان که در روزگاران گذشته، همیشه کاروانهای تجاری (زمینی و دریایی) به سوی آن در حرکت و دمی آرام نداشته است، هوای معتدل و سرسبزی زمین، کشاورزی آنرا پر بار نموده و میوه های آن به انواع گوناگون بوده است. و به قول حمیری: «بلنسیه در برگیرنده خیرات خشکی و دریا بوده است». بلنسیه بعد از پیروزی طارق، قریب ۳۵۰ سال در دست خلفای عرب باقی ماند.

مورخان، همگی اهل بلنسیه را به ظاهر آراسته و اخلاق کریمانه و لطافت روح و پاکیزگی نفس ستوده اند، در چنین محیط پر خیر و برکتی، ابن اَبّار پرورش می یابد، هر چند که از کودکی و نوجوانی او چندان چیزی نمی دانیم، اما نوشته های زیادی که از ابن اَبّار بدست ما رسیده است خود گویای آن است که او زمانی طولانی در محضر بزرگان و شیوخ ادب و حدیث بوده است و نام آنان را در مؤلفات خود آورده چون ابی عبدالله محمد بن نُوح غافقی و ابی جعفر حَصّار و ابی الخطاب بن واجب و ابی الحسن بن خیره و ابی سلیمان بن خَرط و ابی عبدالله محمد بن عبدالعزیز بن سعاده و شاید سرده شيوخ و استادان ابن اَبّار را بتوان حافظ ابوالربیع بن سلیمان بن موسی بن سالم کلاعی شمرد، ابوالربیع بزرگترین محدث عصر خود و از مشهورترین عالمان اندلس در زمان خود بوده و ابن اَبّار در اعتاب الکتاب اعتراف به فضل و عنایت او نموده و همو بوده که قلم هنری در کف او نهاده و فن کتابت را بدو آموخته و ابن اَبّار مدت بیست سال با او همنشین و ملازم بوده و به اشاره او صلّه ابن بشکوال را در سه مجلد تنظیم و تکمیل نموده است، ابن اَبّار به عالمان و علمای بلنسیه اکتفا نمود و در تمام سرزمین اندلس به گردش پرداخت تا فرهنگ علمی زمانه خود را نیز دریابد، قُرطَبَة و اِشْبیلیه را زیارت کرد و به سال ۶۱۹ در شهر بَطیوس، به درس و بحث خود مشغول بود که پدرش وفات یافت. و در این هنگام یا شاید ۶۲۰ هجری به بلنسیه بازگشت و به منشی گری و کتابت برای فرمانروای آن (سید ابو عبدالله محمد بن ابی حفص بن عبدالؤمن بن علی) پرداخت و بعد از او نیز منشی پسرش سید ابی زید گردید. بلنسیه از چندی قبل مورد تنازع بین دولت موحدین و رئیس ابی جمیل زیان بن مدافع بن مردنیش بود و در جنگهای داخلی بالأخره زیان بن مردنیش توانست بر بلنسیه غالب گردد، امیر آنجا ابوزید به همراهی اهل و مال و منشیش ابن اَبّار گریخته به

مسیحیان اسپانیا پناه آوردند، امیر ابوزید با تمایل روز به روز به مسیحیان، آخر الامر به دین آنان گروید.

ابن اَبّار چون چنین دید او را رها نموده و به سال ۶۲۶ هجری به بلنسیه برگشت و به منشیگری برای امیر جدید ابن مردنیش پرداخت در این هنگام اندلس صحنه جنگهای داخلی و اختلاف بین امرایی چون زیان بن مردنیش و متوکل بن هود و محمد بن احمر - که به ملوک الطوائفی حکم می رانند - شده بود و مصیبت بارتر آنکه این سرزمین مجد و عظمت اسلامی مورد هجومهای پیاپی خارجی هم گردیده بود و مخصوصاً بلنسیه که مورد هجوم و محاصره پادشاه منطقه اراگون بود و بسیاری از برج و باروهای اطراف بلنسیه و شقر در سال ۶۳۳ هجری به تصرف او درآمد و قلعه و باروی انیشه (نزدیک بلنسیه) را برای حمله به بلنسیه بنا نهادند، ابن مرد نیش، اهالی شاطبه و شقر و بلنسیه را تهییج نمود تا قیام نموده و قلعه انیشه را باز پس گیرند، در ۲۰ ذی الحجه ۶۳۴ بدانجا حمله نمودند، اما این حمله به شکست انجامید و عده زیادی از علماء بزرگ و فقهاء آن دیار کشته شدند که از جمله آنها ادیب و محدث، علامه ابوالربیع سلیمان بن موسی بن سالم کلاعی، استاد ابن اَبّار بود که ابن اَبّار او را به قصیده ای طولانی به مطلع:

آلَمًا بِأَسْلَاءِ الْعُلَا وَالْمَكَارِمِ تَقَدُّ بِأَطْرَافِ الْفِنَاءِ وَالصَّوَارِمِ

آیا پیکره بزرگواری و مکرمتها به وسیله نوک نیزه ها و لبه تیز شمشیرها از هم دریده نشده است. مرثیت گفت.

اوضاع و احوال نشانگر آن بود که بلنسیه در حال سقوط و افتادن به دست مسیحیان است، در رمضان ۶۳۵ هجری، مسیحیان بلنسیه را به محاصره درآوردند، مسلمانان به سلطان دولت حفصی در مغرب و سلطان تونس ابن زکریا یحیی بن ابی حفص، ملتجی شده و کمک خواستند، ابن مرد نیش جماعتی از بلنسیه را به همراهی ابن اَبّار در رجب ۶۳۶ به نزد سلطان حفصی فرستاده و او را به کمک خود و نجات کشور اسلامی اندلس طلبید، در این سفر ابن اَبّار وظیفه خود را بخوبی انجام داد و در حضور سلطان تونس در ۴ محرم ۶۳۶ قصیده دراز و جانسوز خود را با مطلعی بسیار دردناک و نومیدانه چنین خواند:

أَدْرِكُ بِخَيْلِكَ خَيْبِلَ اللَّهِ أَنْدَلُسًا إِنَّ السَّبِيلَ إِلَيَّ مَنَجَاتِهَا دَرَسًا

با سپاه خود که سپاه الله است اندلس را دریاب

همانا راه نجات اندلس از بین رفته است

قسمتی از این قصیده ۶۷ بیتی در اعیان الشیعة چاپ جدید ج ۹ ص ۳۸۸ نقل

شده است.

ابن قصیده بسیار فصیح و بلیغ به قول مَقَرّی بسیاری از ادبا و شعرا را در اقتفاء و

تقلید از آن مشغول و عاجز کرده است.

قرائت این قصیده در حضور سلطان تونس تأثیر بسزائی نمود، او دستور داد تا

ناوگانی دریایی با سلاح و مهمات و مال و آذوقه بسیار به شهر محاصره شده بفرستند،

متأسفانه این ناوگان بواسطه شدت محاصره کاری از پیش نبرده و در بندرهای دیگر لنگر

انداخت و مسلمانان مجبور به گفتگو با مسیحیان شدند، ابن اَبّار خود حاضر و ناظر سقوط

شهر بوده، خود در جلسه تسلیم روز سه شنبه ۱۷ صفر ۶۳۶ حاضر بود و بنا شد تا ۲۰ روز

مسلمانان شهر را تسلیم نموده و هر چه مال و منال دارند از شهر برگرفته و به جاهای دیگر

کوچ کنند، فقراء و مستمندان ابتداء و بزرگان و امراء بعد از آنان شهر را واگذارده و خارج

شدند و خود امیر ابی جمیل زیّان، صبحگاه روز جمعه ۲۷ ماه صفر از شهر خارج گردید و

مسیحیان در همان روز که مطابق با ۹ اکتبر ۱۲۳۸ میلادی بود به بلنسیه وارد گشتند.

سقوط بلنسیه بعد از قُرُظبه مسلمانان را بی اندازه محزون و غمگین ساخت،

ابن اَبّار با چشمانی خونبار بر وطن عزیز خود خون می‌گرید و نقل کلمات جانسوز و ادیبانه او

که دل سنگ را آب می‌کند خود مقالی دیگر می‌طلبد.

هجرت به تونس

ابن اَبّار خود بخوبی می‌دید که مسیحیان به شهرهای دیگر اندلس یکی پس از

دیگری حمله خواهند برد و آرامشی برای مسلمانان نخواهد بود و به همین جهت تصمیم

گرفت به تونس هجرت کند و به سلطان حفصی پناه برد که قبل از آن کمال رعایت و

اکرام را از او دیده بود بدین جهت در اواخر صفر سال ۶۳۶ سرزمین اندلس را با سفری غیر

بازگشتنی پشت سر نهاده و رو به تونس نهاد و بدین سان دوره اول زندگی ابن اَبّار در بلنسیه

و اسپانیای پایان یافت و دوره دوم زندگی او در تونس آغاز گشت.

خوشبختانه مردم تونس در این هنگام آغوش مهر و محبت خود را برای مهاجرین و پناهندگان آواره مسلمان گشوده و نه تنها مسلمانان اندلس بلکه مسلمانان سایر شهرهای مراکش بدانجا پناه بردند، سلطان ابوزکریا فرمانروای تونس بود، او با قدرت تمام و با فرونشاندن سرکشیهای قبایل عرب و سیاست حکیمانه داخلی و روابط حسنه خارجی با مسیحیان و پیمانهای تجارتي توانسته بود، موضع محکمی برای خود و دولت تونس فراهم آورد و در سایه این دولت قوی و سلطان خردمندش، ابن ابار توانست بزودی عظمت و مکنت و پیروزی مجدد خود را بازیابد و انصاف آنکه سلطان ابوزکریا هم بخوبی از او استقبال نموده و قدر و مقام او را ارج نهاد و منصب انشاء و کتابت در دیوان خود را به او وا گذاشت و حتی بزودی منصب منشیگری خاص و نوشتن طغرای مخصوص سلطانی را نیز بدو عنایت کرد.

اما بخت واژگون ابن ابار شانس جدید او را از بین برد. زیرا ابن ابار طغرا و علامت سلطانی را به خط مغربی می نگاشت و سلطان مایل بود که آن را به خط مشرقی بنویسند و بدین سبب منصب کتابت طغرا را به احمد بن ابراهیم غسانی وا گذاشت و از ابن ابار خواست به نوشتن رسائل و کتابات اکتفاء نموده و کتابت طغرا را به خطاط جدید وا گذارد، ابن ابار از برتری دادن دیگران بر خود رنجیده خاطر گشت و چنین امری را اطاعت ننموده و چون سابق به خط مغربی طغرا را می نوشت، این امر موجب آن گشت تا مورد عتاب و غضب سلطانی واقع گردد، ابن ابار بسیار خشمگین شده قلم را به سوی پرتاب نمود و چنین خواند.

أَطْلُبُ الْعِزَّ فِي لَطْفِي وَدَّرِ أَلْدُّكَ وَ لَوْ كَانَ فِي جَنَانِ الْخُلُودِ

عزت و بزرگواری را در میان شعله آتش جستجو کن و ذلت را اگر چه در بهشت هم باشد، رها کن.

این خبر را به گوش سلطان رساندند او نیز ابن ابار را از کار باز داشته و امر نمود تا در منزل خود خانه نشین گردد.

متأسفانه این قضیه ابن ابار را بسیار آزرده خاطر نمود آنچنان که به خشونت و تندگی گرائید، بدبختانه سخن چینی حسودان اطراف سلطان که نمی توانستند آوارگان و پناهندگان اندلسی را در بهترین پستهای دولت حفصی ببینند و برتری آنان را بر فضل و

علم و هنر خود تحمل نمایند، مزید بر علت گشت، اما ابن ابار بزودی خود متوجه خطای خود گشت و برای جبران آن به فرزند سلطان ابی عبدالله محمد پناه برده و درخواست نمود تا شفاعت او را نزد پدرش نماید و در مدتی که از کار برکنار بود دست به تألیف کتاب شیرین اعتاب الکتاب زد که در آن بخشش و گذشت رؤساء و امراء از منشیان و عفو از تقصیر آنان را آورده است، به تألیف این کتاب و کوششهای امیر ابی عبدالله محمد بعد از زمانی طولانی و انتظاری جانکاه، عاقبت سلطان از تقصیر ابن ابار درگذشت و او را بخشوده، به عمل سابق خود بازگرداند.

تبعید به الجزائر

در سال ۶۴۶ ابویحیی ولیعهد سلطان و در سال بعد خود سلطان درگذشتند و امر سلطنت و امارت به فرزند دیگر سلطان مستنصر رسید، او به نقل زرکشی در بیست و دو سالگی و به قول ابن خلدون در حدود بیست سالگی به سلطنت رسید، همتی بلند داشت، کاخها و بناها را دوست داشت سیاست داخلی و خارجی پدر را دنبال کرد در اطراف خود جمعی از عالمان و ادیبان را گرد آورد که یکی از آنان ابن ابار بود که گهگاه در حضور او به ارتجال شعر می‌گفت، اما حسودان ابن ابار بسیار بودند و هیچگاه از مکر و حيله درباره او کوتاهی نداشتند، پیشرو این دسته ابن ابی‌الحسین وزیر بود که از دشمنان سرسخت و کینه‌ورزان عنود او بود و هم‌بود که توانست سینه مستنصر را ملامت از کینه ابن ابار نموده و او را به جوش و خروش درآورد تا اینکه سلطان او را در سال ۶۵۵ به بُجایه از شهرهای الجزائر تبعید نمود، علی بن محمد بن رزین تجیبی نقل می‌کند که در این سال در بُجایه قرائت ابن ابار مرعجمش را سماع نموده است. ابن ابار در ایام تبعید خود در بُجایه دور از کارهای دیوانی و منشیگری به تصنیف و تألیف در فنون مختلف پرداخته و به نقل نفع الطیب، ابن سعید ملاقات و مجالس خود را با او در بُجایه چنین وصف می‌کند: بین ما مجالسی مانوس تر و دلپذیرتر از ایام جوانی و با طراوت‌تر از گلستانهای گلبار و شاداب گذشت، خوشبختانه ایام تبعید ابن ابار به بُجایه سبب گشت تا غیرینی به مقام او وقوف یافته و نام او را در ضمن علماء قرن هفتم بُجایه در «عنوان الدرایة» جاودانه سازد، تاریخ بازگشت ابن ابار به تونس و رضای مستنصر و عفو از او به روشنی معلوم نیست ولی باز هم

ابن اَبّار نتوانست برای مدتی طولانی رضای سلطان را نگهدارد، ابن خلدون گوید: که ابن اَبّار را پرده‌ماگی و تکبر و تنگ‌خلقی بود و همیشه بر مستنصر عیب‌جویی می‌کرد و از آنجا که همیشه اندلس و والیان آنجا را بر تونس و حکمرانانش برتری می‌داد، سلطان از او رنجیده و خشمگین بود این عوامل سببی بود که بیشتر اوقات از ابن اَبّار چیزهایی سرزند تا مستنصر را به غضب و خشم در آورد، او به علم و دانش خود مغرور بود و در اموری که به او مربوط نبود دخالت‌ها می‌کرد و با اینکه سلطان گهگاه مشکلات علمی، حل معما و یا لغزی را از او می‌خواست یا به سوی او می‌فرستاد تا حل نماید، ولی باز هم چون ابن اَبّار به مجلس سلطان وارد می‌گشت مورد التفاتی واقع نمی‌شد، ابن اَبّار همیشه از این امر شاکمی و دردمند بود و بدشانسی و بی‌بختی خود را از زمانهٔ جفاکار و بی‌وفا می‌دانست و با روزگار ناخوشایند خویش چنین معاتبه می‌کرد.

عَلَّتْ سِتِي وَقَدْرِي فِي انْخِطَاضِ
وَحُكْمِ الْرَبِّ فِي التَّرْبُوبِ مَا ضِ
إِلَى كَمْ أَسَخَطَ الْأَقْدَارَ حَتَّى
كَأَنِّي لَمْ أَكُنْ يَوْمًا بِرَا ضِ

عمرم گذشت در حالی که موقعیت و شخصیت من همواره روبه کاستی است و ارادهٔ الهی دربارهٔ بندگانش نافذ است.

تاکی از سرنوشتها خشمگین باشم، مثل اینکه روزی از زندگی راضی نبوده‌ام.

بدبختانه ابن اَبّار وقتی خواست مکانت خود را نزد سلطان، بزرگ نموده و قابلیت خود را تجدید و آشکار نماید و این قضیه بجای آنکه بسود او تمام شود به خواری و نکبت و گرفتاری او انجامید، روزی به محضر سلطان حاضر گشته، شنید که او از مولد و طالع ولادت فرزند خود واثق از بعضی از حاضرین پرسشهایی می‌کند، ابن اَبّار روز بعد نامه‌ای را به سلطان ارائه نمود که در آن تاریخ و طالع ولادت واثق را بیان داشته بود. چون مستنصر آن را دید از دخالت‌های نابجای ابن اَبّار بسیار خشمگین و غضبناک گردید، سخن‌چینیهای حاسدان هم سینه سلطان را لبریز از کینهٔ او نموده بود، آنان همیشه ابن اَبّار را متهم به نقشهٔ شوم برای دولت و سلطان می‌نمودند، سلطان امر نمود که او را گرفته و تمام کتب و نوشته‌ها و دفترهایش را مصادره نمایند، به کاتب خود احمد بن ابراهیم غسانی امر کرد جستجوی در کتب و نوشته‌های او نماید و انحرافات عقیدتی او را بیابد، گویند در نامه‌ای دیدند که سلطان را چنین مذمت نموده بود:

ظَفَى بِتُونِسَ خَلْفٌ سَمُوهُ ظُلْمًا خَلِيفَةٌ

ابن خلدون شعر دیگری را به نقل از مرادی آورده است، در هر صورت، تألیف کتاب در مذمت بنی امیه و مدح علی (علیه السلام) حتی بصورت غلو و مرثیه گفتن برای حضرت سیدالشهداء و تألیف کتاب در السبط فی خبر السبط و کتاب تاریخ او را بهانه ای آوردند که به سلطان جسارتها نموده است، مستنصر در غضب شده امر نمود او را در صبحگاه سه شنبه ۲۱ محرم ۶۵۸، تازیانه زده و با نیزه ها کشتند و سپس جنازه و کتابها و دفترها و اجازات و اسناد او را یکجا با جسد او سوزانیدند و تألیفات او به ۴۵ جلد می رسید، در دایرة المعارف الاسلامیة آمده است که او را در صبح چهارشنبه ۲۰ محرم کشته و در روز بعد جسد او را با کتبش سوزانیدند با این مرگ جانسوز و غم انگیز بود که مورخین بر او رحمت آورده و قاتل او را به ظلم و جور متصف نموده اند.

ابن شاکر کتبی در فوات الوفيات و صفدی در الوافی بالوفیات گویند که او مظلوم در تونس بدست سلطان کشته شد به خیال آنکه داعیه خروج و تفریق اجماع مسلمین دارد. علامه بزرگوار تهرانی در الذریعه ج ۸ ص ۱۲۴ چنین می گوید:
در السبط فی خبر السبط لامام الاتدلس ابن الأبار المقتول ظلماً.

مظلومیت ابن ابار چنان بوده که بعضی از مورخین او را به شهید توصیف نموده اند، همانطور که زرکشی می گوید سلطان بعد از کشتن او بسیار نادم و پشیمان گشت.
صلاح الدین خلیل بن ایک صفدی در الوافی بالوفیات ابن ابار را چنین وصف کرده است:

بصیر به رجال، عارف به تاریخ، امامی در عربیت، فقیهی بزرگ و صاحب قرائت و با دستی بلند در بلاغت و انشاء در نظم و نشر و ریاستی تمام و جلالت و ابهت و تجملی کامل. دیگران هم کم و بیش بدین القاب و اوصافش ستوده اند، نظر به عقیده و آراء دینی شیعی ابن ابار، محتاج به مراجعه به کتب او مخصوصاً به سه تایی آنهاست و از این سه کتاب درجه و لاء و محبت او به امیر (علیه السلام) و ائمه معصومین معلوم می گردد، افسوس که ما را دسترسی بر آن کتب نیست و آن سه کتاب:

یکی در السبط فی خبر السبط است که مقتلی است در شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و مثالب و مخازی بنی امیه، مقری در آخر صفحاتی که از این کتاب

نقل می‌کند می‌گوید: «کتابی است که در باب خود به نهایت و کمال رسیده است»، روشن است چقدر لازم بود برای تهیه این مقال به این کتاب مراجعه شود، اما متأسفانه ما را به آن دسترسی نبود، دکتر صالح الاشر در مقدمهٔ اعیان الکتاب می‌گوید:

از کتاب درر السمط نسخه‌ای خطی و یگانه به ما رسیده است که به قرن دوازده هجری می‌رسد و سید عامر عذیره آن را تحقیق و به فرانسه ترجمه کرده و مهیای چاپ نموده است تا با آن پایان نامهٔ تحصیلی عالی خود را بگیرد، خوشبختانه در شماره ۱۳ مجله ارزشمند تراثنا ص ۳۴۹ از انتشارات مؤسسه آل‌البیت در قم چنین می‌خوانیم:

از کتابهایی که محققانه صادر گشته درر السمط فی خبر السبط که به تحقیق دکتر عزالدین موسی و نشر دارالعرب الاسلامی بیروت به سال ۱۴۰۷ منتشر شده است، کتابی است در مقتل حضرت امام حسین (علیه‌السلام) به طرز مقامه‌نویسی و قبل از آن در شهر تظوان در سال ۱۹۷۲ م با تحقیق دکتر عبدالسلام هراس و سعیداحمد اعراب به چاپ رسیده است.

چند روزی برای زیارت و کسب فیض به قم مشرف شدم، متأسفانه هر چه بیشتر دنبال این کتاب گشتم کمتر یافتیم، امید آن که توفیق رفیق گردد و به زیارتش نائل گردم. دومین کتاب، معادن اللّجین فی مرآة الحسین است، غبرینی این کتاب را بسیار شگفت توصیف نموده و می‌گوید:

اگر او را غیر این تألیف نبود برای بلندی درجه و علو منصب و ارتفاع مرتبت او کافی بود.

سومین کتاب، تاریخ ابن‌آبار است که ظاهراً در آن به مذمت بنی‌امیه و نکایت ملوک اموی وقت، پرداخته و نوشته‌های آن کتاب را بهانه و دستاویز برای قتل و شهادت او نمودند و عجباً همین مقدار فصول کتاب درر السمط که مقری نقل نموده است نه تنها بوی تشیع می‌دهد بلکه شمیم عطرا گین نفس قدسی او زمین و زمان را آکنده است. وجه اخلاص و اقرار و اعترافی بالاتر از این کلمات با آن شدت تقیه و نزعات امویّه، و انصاف آنکه بر برخیها راه نفس و هدایت و رشد چنان بسته است که این همه بوی خوش و جان بخش تشیع و ولاء اهل‌البیت را نادیده می‌گیرند خداوند همگان را به حق و حقیقت واصل گرداند.

آثار ابن اَبار

اکنون به ذکر آثار ابن اَبار می پردازیم، شهادت جانسوز و سوخته شدن جسد و کتب و رسائل و اجازات او موجب شد تا خاکستر خیلی از آثار ارزنده آن مظلوم بدست روزگار جبار ناپایدار به باد برود و نمونه ای هم بدست آیندگان زمان و داوران تاریخ نرسد با این وصف کتبی و نام کتبی دیگر از آن کاتب بزرگ در دست است که به ذکر آنها می پردازیم:

۱ - درر السمط فی خبر السبط که در ۱۹۷۲ میلادی در تظوان و در ۱۴۰۷ هجری در بیروت به چاپ رسیده است و امید آنکه روزی ترجمه آن هم به کتابخانه فرهنگ بزرگ ایرانی افزون شود.

۲ - معادن اللجین فی مرانی الحسین

۳ - تاریخ ابن اَبار

۴ - الاربعون، عمر رضا کتخالة در معجم المؤلفین ج ۱۰ ص ۲۰۴ نام کتاب را چنین آورده است: الاربعون عن اربعین شیخاً من اربعین تصنیفاً لاربعین عالماً من اربعین طریقاً الی اربعین تابعياً عن اربعین صحابياً لهم اربعون اسماً من اربعین قبله فی اربعین باباً.

۵ - اعانة الحقیق فی شرح زاد الفقیر، معجم ج ۱۰ ص ۲۰۴.

۶ - إعتاب الکتاب، پیش از این سبب تألیف کتاب إعتاب الکتاب را بیان کردیم، «اعتاب» مصدر «اعتب» به معنای اعطای رضا و ازالة گله مندی است و معنای إعتاب الکتاب رضامندی از نویسندگان و بازگرداندن حیثیت از دست رفته آنان است، این کتاب شرح حال منشیان و کاتبانی است که مورد بی مهری ملوک و امراء واقع گشته و سپس مشمول مهر و عطوفت آنان شده اند. از این کتاب چند نسخه خطی موجود است یکی در کتابخانه قاهره قسمت مخزن تیمور پاشا که جرجی زیدان در ج ۳ تاریخ الآداب اللغة ص ۸۱ بدان اشاره می کند و دیگری در کتابخانه اسکوریال نزدیک مادرید و سومین نسخه در کتابخانه عمومی رباط پایتخت مغرب موجود است، خوشبختانه در ۱۳۸۰ هجری به کوشش فرهنگستان لغت عربی در دمشق و به تصحیح و تحقیق دکتر صالح اشتر استاد ادب عربی دانشگاه دمشق به چاپ رسیده است.

۷ - افادة الوفادة، مقری درنفع الطیب از این کتاب یاد کرده و موضوع آن را تاریخ آنانی که از شرق به اندلس آمدند ذکر می‌کند.

۸ - ایماض البرق فی ادباء الشرق، ابن شاکر در فوات الوفيات ج ۲ ص ۴۵۰ و خیرالدین زرکلی در الاعلام ج ۷ ص ۱۱۰ این کتاب را ذکر کرده‌اند.

۹ - نحفة القادم، به قول زرکلی و اشتر مجله «المشرق» مختصر و منتخبی از آن را نشر کرده است.

۱۰ - تکملة الصلة ابن بشکوال در ۳ جلد در تراجم علماء اندلس. و کتاب صلة ابن بشکوال را در عرض ۱۵ سال از سال ۶۳۱ تا ۶۴۶ در ۳ جلد تکمیل نموده که به چاپ رسیده است.

۱۱ - الحلة السیراء فی اشعار الامراء که ادب و اشعار امراء اندلس را در هفت قرن و تا زمان خود آورده و به طبع رسیده است. استاد محمد عبدالله عتّان در کتاب نفیس خود «تاریخ الدولة الاسلامیة فی الاندلس مکرر در مکرر از سه کتاب ابن اَبّار اعتبار الکُتّاب و تکملة الصلة والحلة السیراء نقل نموده است.

۱۲ - قطع الرياض فی متخیر الاشعار، در نفع الطیب ج ۳ ص ۳۴۹ بدین نام آورده شده است، اما در معجم المؤلفین ج ۱۰ ص ۲۰۴ قطع الذیّار فی متخیر الاشعار ذکر می‌کند.

۱۳ - المأخذ الصالح فی حدیث معاویة بن صالح، در احادیثی است که معاویة بن صالح عالم حمصی روایت کرده است، معاویة بن صالح به اندلس هجرت کرد و از جانب عبدالرحمن داخل، به منصب قضاء منصوب گشت، ابن اَبّار در کتاب المعجم خود به این تألیف خود تصریح می‌کند.

۱۴ - مظاهرة السعی الجمیل ومحاذرة المرعی الویل فی معارضة ملقی السبیل، این کتاب را زرکلی در الاعلام ج ۱۰ ص ۲۰۹ به نقل از تکملة الصلة حسینی از ابن اَبّار دانسته است.

۱۵ - المعجم فی اصحاب القاضی الصفدی، کتابی است در ترجمه اندلسیینی که با قاضی ابی علی آشنائی و مؤانست و مجالست داشته‌اند کتاب را کودیرا در یک جلد به سال ۱۸۸۶ میلادی در مادرید به چاپ رسانده است. بقیه در صفحه ۹۳

ناصر باقری بیدھندی



مفسر و حکیم الہی حضرت
آیة اللہ سید محمد حسین
طباطبائی (۵)

حکیم الهی، متأله قرآنی، عالم ربّانی، متخلّق به اخلاق الهی، فرشته ای به صورت انسانی، حضرت آیه الله علامه طباطبائی از اعظم حکماء و بزرگان مفسران در عصر ماست که عمری در حوزه های علمیه زیست و وجود پربرکتش روشنی افزای محافل علمی و قرآنی و فلسفی و حکمی جهان گردید.

خاندان ایشان

استاد علامه در دامان خاندانی چشم به دنیا گشود و پرورش یافت که عالمانی بودند آگاه و فاضلانی خدمتگزار و متعهد و مکتبی، از طرف پدر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) و از اولاد ابراهیم بن اسماعیل دیباج هستند و از طرف مادر از اولاد امام حسین (ع) می باشند. اینک به نام برخی از این مشعلداران فرهنگ و دیانت اشاره می کنیم.

۱- جدّ اعلای ایشان مرحوم سراج الدین عبدالوهاب حسنی حسینی است که در سمرقند به دنیا آمده و به تبریز کوچ کرده و پیش از پیدایش صفویه، شیخ الاسلام آذربایجان بوده است و به سال ۹۲۰ق که نبرد خونین میان دولت ایران و عثمانی درگرفت وی برای خاموش کردن نائره جنگ به عنوان وساطت رهسپار دربار سلطان سلیم شد و در این سفر رسالت خود را به خوبی به انجام رسانید گرچه در این رابطه توسط سلطان مزبور محبوس گردید و تا پایان عمر او در زندان بود ولی پس از مرگ وی به دستور فرزندش سلطان سلیمان، با اعزاز و احترام آزاد گردید و مدتی بعد در سال ۹۳۷ق در آنجا درگذشت و در جوار قبر ابویوب انصاری دفن شد.

۲ - شخصیت دیگری که از این خاندان برخاسته است مرحوم میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی است که نسب استاد به سه واسطه به او می رسد. ایشان از شاگردان معروف استاد کل مرحوم وحید بهبهانی و آیت الله بحر العلوم بودند. و مرحوم میرزا محمد تقی به ده واسطه به جد اعلای این خانواده مرحوم میرعبدالوهاب می پیوندند.

۳ - برادر کوچکترشان مرحوم سید محمد حسن الهی طباطبائی از اساتید مسلم فلسفه بشمار می آمدند و علامه طباطبائی (قده) بارها از این برادرش بسیار تمجید و تحسین می نمودند و فوق العاده به ایشان علاقمند بودند.

ولادت

معظم له در بیست و نهم ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۱ هجری قمری (مطابق با ۱۲۸۱ شمسی) در تبریز دیده به جهان گشود، ایشان فرزند مرحوم محمد بن محمد حسین بن علی اصغر شیخ الاسلام بن میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی است.

ایشان تحصیلات خود را در سن ۹ سالگی در حالی که پدر و مادر خود را از دست داده بود در مدارس جدید شروع کرد و در مدت کوتاهی علاوه بر فراگیری قرآن مجید، کتابهای گلستان و بوستان سعدی، اخلاق مصور و انوار سهیلی، تاریخ معجم و منشآت امیرنظام، ارشاد الحساب و نصاب الصبیان را که آموزش آنها آن روز متداول بوده، فرا می گیرد و حسن الخط را نیز از مرحوم آقا میرزا علی نقی می آموزد.

پس از آن در سال ۱۲۹۷ ش به فراگیری علوم عربی می پردازد و ادبیات را نزد مرحوم شیخ محمد علی سرابی می آموزد و سطوح عالی را نزد اساتید معروف تبریز فرا می گیرد. در اوائل تحصیل آن گونه که استاد در زندگینامه خود نوشته - علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشته و از این رو هر چه می خوانده نمی فهمیده و چهار سال به همین نحو روزگار می گذراند تا اینکه عنایت خدایی شامل حالش می شود و روحیه ایشان یکباره عوض می شود به طوری که تا پایان تحصیل که تقریباً هجده سال به طول می انجامد هرگز از آموختن خسته و دلسرد نمی شود و زشت و زیبای جهان را فراموش کرده بساط معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برمی چیند و در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضرورت قناعت نموده؛ باقی را به مطالعه می پردازد و همواره درس فردا شب را پیش مطالعه می نموده و

اشکالات را حل می‌کرده است.

مهاجرت به نجف

روانشاد علامه طباطبائی تا سال ۱۳۰۴ش - که هفت سال طول کشید - سطح عالی را فرا می‌گیرد و در سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات عازم حوزه نجف می‌گردد و در طول ۱۱ سال اقامت در آنجا جهت تکمیل فقه و اصول از محضر پرفیض آیات عظام، به حوزه درسی آنان وارد و توشه‌ها می‌گیرد. و در درس آیات و اساتید ذیل حاضر می‌شوند:

۱ - مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد حسین نائینی (متوفای ۱۳۵۵ق) که استاد ۸ سال تمام از حوزه درسی این صاحب نظر محقق استفاده می‌کنند.

۲ - مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ق) که استاد، چند سال متوالی از افادات ایشان بهره‌مند بوده است.

۳ - مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی) که ده سال از خرمین علوم این محقق کم نظیر استفاده نموده و ارادت خاصی به این استاد خود داشت و در مقام تعبیر از او می‌گفت: شیخ ما چنین می‌فرماید...

وی برای آموزش علم رجال، کلیات آن علم را در محضر مرحوم آیت الله سید محمد حجت کوهکمری (م ۱۳۷۲ق) تحصیل می‌کند و در تعلّم فلسفه به محضر حکیم الهی و فیلسوف معروف مرحوم آقا سید حسین بادکوبه‌ای (متوفای ۱۳۵۸ق) راه می‌یابد و در ظرف شش سال که در نزد ایشان تلمذ می‌کند، منظومه سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و کتاب «اُتولوجیا و تمهید القواعد» ابن تُرکه (در عرفان) و اخلاق ابن مسکویه را می‌خواند و سپس به امر استاد خود مرحوم بادکوبه‌ای برای آشنایی با طرز تفکر برهانی و تقویت ذوق فلسفی، در درس مرحوم سید ابوالقاسم خوانساری که از ریاضیدانان معروف بود حاضر می‌گردد و یک دوره حساب استدلالی و یک دوره هندسه مسطحه و فضایی و جبر استدلالی را از او می‌آموزد.

اساتید دیگر او

از اساتید دیگر ایشان مرحوم آیت الله حاج میرزا علی ایروانی مؤلف حاشیه

برمکاسب و کفایه و مرحوم آیت الله میرزا علی اصغر ملکی و عارف عظیم الشان مفسر عالیقدر صاحب مکاشفات و کرامات، مرحوم آیت الله حاج میرزا علی قاضی طباطبائی (متوفای ۱۳۶۶ق) بوده که به علامه اخلاق و عرفان و راه صحیح سیر و سلوک را آموخته است و شخصیت او در علامه سخت تأثیر گذاشته و علامه گاهی می فرموده که ما هر چه در این مورد داریم از مرحوم قاضی داریم... یکی از افاضل از قول علامه نقل می کند که ایشان فرمودند من فصوص الحکم ابن عربی را یک بار خواندم و گمان کردم که آن را فهمیده ام. اما وقتی با آقای قاضی آشنا شدم، متوجه شدم که از فصوص چیزی نفهمیده ام.^۱

بازگشت به زادگاه

آن مرحوم در سال ۱۳۱۴ ش به عللی که در زندگی نامه خود آورده اند، به تبریز باز می گردند و حدود ده سال و اندی در آنجا می مانند و از تدریس و تفکر علمی (جز مقداری ناچیز) همچون گنجی در کنج ویرانه بازمی مانند.

آیت الله حاج شیخ علی احمدی میانجی می فرمود: حاج شیخ لطفعلی زنوزی نامه ای به علامه نوشت و مرا به ایشان معرفی کرد، به تبریز رفتم و از هر کس سؤال می کردم او را نمی شناخت جز یکی از علماء، خدمتش رسیدم دیدم تفسیر آیات: *إِتَاكَ نَعْبِدُ وَمَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ* را برای دو نفر تدریس می کرد.

هجرت به قم

در سال ۱۳۲۴ شمسی که تب جنگ جهانی دوم فرو نشست و متفقین از ایران بیرون رفتند، عوامل شوروی در آذربایجان مانده و حزب دموکرات آذربایجان را بوجود آوردند و در طول یک سال که این حزب بر آذربایجان تسلط داشت، منطقه، دستخوش ناامنی و قتل و غارت گردید، ایشان تصمیم گرفتند به یک شهر علمی کوچ کنند، به قرآن برای مسافرت به قم تفأل زدند آیه: *هٰذَا لِكِ الْوَلَايَةِ لِيَلِهَ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ نَّوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا* (سوره کهف آیه ۴۴) آمد. لذا در فروردین سال ۱۳۲۵ ش عازم قم شده و اشتغالات علمی خود را از سر گرفتند و یک نهضت عمیق علمی پایه گذاری نمودند. خود ایشان در این باره چنین گویند:

هنگامی که به قم آمدم مطالعه ای در برنامه درسی حوزه کردم و آن را با نیازهای

.....

۱ - مقدمه ترجمه انگلیسی شیعه در اسلام در شرح حال علامه.

جامعه اسلام سنجیدم و کمبودهایی در آن یافتم و وظیفه خود را تلاش برای رفع آنها دانستم، مهمترین کمبودهایی که در برنامه حوزه وجود داشت در زمینه تفسیر قرآن و بحثهای عقلی بود و از این رو درس تفسیر و درس فلسفه را شروع کردم و با اینکه در جوان زمان تفسیر قرآن، علمی که نیازمند به تحقیق و تدقیق باشد تلقی نمی شد و پرداختن به آن، شایسته کسانی که قدرت تحقیق در زمینه های فقه و اصول را داشته باشند به حساب نمی آمد بلکه تدریس تفسیر نشانه کمی معلومات به حساب می آمد، در عین حال اینها را برای خودم عذر مقبولی در برابر خدای متعال ندانستم و آن را ادامه دادم تا به نوشتن تفسیر المیزان انجامید.

حضرت استاد معظم حاج شیخ محمد تقی مصباح در مقاله ای که تحت عنوان نقش استاد علامه طباطبائی در نهضت فکری حوزه علمیه قم نوشته بعد از نقل گفتار علامه طباطبائی، می نویسند:

درس فلسفه نیز در آن عصر چندان خوشنام نبود و تلاشهای زیادی برای تعطیل درس استاد انجام می گرفت و حتی یک مرتبه مرحوم آیت الله بروجردی در اثر اصرار زیاد عناصر ناآگاه از ایشان خواستند که درس فلسفه خود را محدود نمایند، استاد پاسخی متین برای آن مرحوم نوشتند و تأکید کردند که این درس را به عنوان وظیفه شرعی تعیین کردم و برای تأمین نیازمندی ضروری جامعه اسلامی می گویم ولی مخالفت شما را هم به عنوان زعیم حوزه و رهبر جامعه شیعه، جایز نمی دانم از این رو اگر حکم به تعطیل بفرماید اطاعت می کنم و حکم شما برای ترک وظیفه ای که تشخیص داده ام، عذری در پیشگاه الهی خواهد بود ولی اگر حکم نمی فرماید به وظیفه خودم ادامه می دهم.

مرحوم آیت الله بروجردی توسط پیشکار خود پیغام دادند که هرطور وظیفه خودتان می دانید عمل کنید. این رفتار مؤذبانانه و حکیمانه استاد جلو سوء تفاهم و تأثیر سوء سعایت های حسودان و ناآگاهان را گرفت و موقعیت معظم له بیش از پیش تثبیت شد.

استاد تنها به درس عمومی فلسفه اکتفاء نکرد و با تشکیل جلسات خصوصی با

.....

۱ - این تعبیر استاد تعبیری دقیق است زیرا مرحوم بروجردی خودشان اهل معقول بودند و شخصاً با فلسفه مخالفتی نداشتند و حتی زمانی که در بروجرد بودند فلسفه هم تدریس می کردند تا اینکه چند نفر از مقدسین از قم به بروجرد رفتند و کاری کردند که ایشان تدریس فلسفه را ترک کرده و به تدریس خارج فقه و اصول بسنده کنند.

شاگردان برجسته‌شان مانند مرحوم شهید مطهری به بررسی فلسفه‌های غربی مخصوصاً ماتریالیست دیالکتیک پرداختند...^۱ این جلسات به تألیف کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» انجامید. و نیز از مواد درسهائی که استاد به تدریس آن پرداخت شرح چغینی در علم هیأت بود که اوائل ورودشان به قم تدریس می‌کردند.

همچنین استاد علامه طباطبائی چون به امور اخلاقی و تزکیه نفس طلاب علاقمند بودند در سالهای ۶۹-۱۳۶۸ ه. ق در حوزه قم درس اخلاقی دایر کردند و این اولین دوره از درسهای اخلاقی و عرفانی ایشان بود که خوشبختانه افرادی تحت برنامه‌های تربیتی ایشان به درجات عالی معنوی و روحی ارتقاء یافتند و تقریرات درسی ایشان در رساله‌ای به نام لب اللباب به چاپ رسیده است.^۲

و نیز جناب علامه، رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم را اهمیت می‌دادند، و به خواندن آن توصیه می‌نمودند و خودشان چندین دوره آن را برای دوستان خصوصی خویش که از طلاب تلاشگر و وارسته و از طالبان حق و لقاء الله بودند با شرح و بسطی نسبتاً مفصل بیان می‌فرمودند.^۳

مقام علمی

جناب ایشان هم در علوم عقلی و هم در علوم نقلی مجتهد بود و در ادبیات نیز ادیبی زبردست محسوب می‌شد و به فارسی و عربی قلم می‌زد و در سرودن شعر نیزید طولایی داشت — گرچه کمتر به سرودن شعر می‌پرداخت — و به تعبیر استاد معظم آقای حسن زاده آملی باید ایشان را شاعر مُفَلِّق دانست.^۴ خطی زیبا و نیکو داشت و همانطور که در بخش تألیفات، او آورده‌ایم منظومه‌ای در آداب خط از خود به یادگار گذاشته‌اند. در نشان دادن مقام علمی استاد ذکر تألیفات و نام عده‌ای از دست‌پروردگان او کافی است.

.....

۱- یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبائی ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲- رساله لب اللباب، مقدمه / ۲۰.

۳- مهر تابان / ۵۴ بخش نخست.

۴- صحیفه ش ۳۲، آذر ۱۳۶۴/۱۰، «مفلق شاعری است که شعرهای نغز و طرفه می‌سراید».

یکی از شاگردان استاد در یکی از مؤلفات خود که در زمان حیات ایشان نوشته شده می نویسد:

«آقای طباطبائی مدظله العالی صاحب تفسیر المیزان و... از اعلام و بزرگان این عصرند و در احاطه به علوم متداوله از معقول و منقول کم نظیرند و در ترویج معارف اسلامی و احیای کلمه توحید ساعی و کوشا می باشند، وجود معظم له مصدر برکات و منبع افاضات و انوار است»^۱.

استاد سید عزالدین حسینی زنجانی - شاگرد دیگر ایشان - درباره مقام و مرتبه علمی ایشان گوید:

«بنده عقیده ام این است که ایشان در ردیف مرحوم آقا علی حکیم هستند، چون به اعتقاد بنده و دیگران آقاعلی مدرس صاحب کتاب بدایع الحکم فرزند ملا عبدالله زنوزی مؤلف کتاب لوامع الهیه در تحقیق بالاتر از حاج ملاهادی سبزواری بوده است و کسی که بدایع الحکم ایشان را با تعمق مطالعه کند می فهمد که عظمت فلسفه ایشان چقدر بالاست و چقدر محقق است و چقدر سعی کرده بین فلسفه و شریعت جدایی نیندازد و با احاطه ای که به اخبار دارد ثابت کرده که بین فهم درست اخبار وارده از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) و فلسفه حقه، جدایی نیست و نبوغ ایشان در همین است و به عقیده من، سیدنا الاستاد هم در ردیف بلکه در بعضی از جهات بالاتر از ایشان و بطور خلاصه می توان گفت در قرون حاضر از جهت جامعیت بی نظیر بود.»

استاد محترم حاج شیخ صدرالدین حائری شیرازی می فرمود:

«ما لیاقت درک معصومین (ع) را پیدا نکردیم اما این مرد بزرگ را که خدمتش رسیدیم - و خودش را نسبت به اهل بیت (ع) خیلی خاضع حساب می کرد - می دیدیم اقیانوسی است که با هر بعدی از ابعاد علمی با ایشان صحبت می شد جوابگو بود.»

در سفری که ایشان به شیراز آمدند بنده جلسه ای ترتیب دادم تا افرادی که سؤالاتی دارند بیایند و خدمت ایشان مطرح کنند گروههای مختلفی از دکترا، مهندسان، روحانیان و دانشجویان در آن جلسه شرکت کردند و به نوبت سؤالات خود را که طبعاً در علوم مختلف

.....

۱ - رسائل فلسفی از استاد سید جلال الدین آشتیانی.

بود - مطرح کردند و معظّم له با کمال اختصار اما کاملاً گویا و مُقنِع جواب می داد و همگان از پاسخهای استاد کاملاً راضی بودند.»

روش علامه در تدریس

حضرت استاد معظّم حاج شیخ ابراهیم امینی در این خصوص اظهار داشت: ایشان خیلی آرام و آهسته صحبت می کردند یعنی درسشان خیلی پرسروصدا نبود از این جهت بعضی از افراد درس ایشان را نمی پسندیدند برای اینکه آهسته و خیلی نرم صحبت می کردند ولی عده ای نیز می پسندیدند، خیلی پراکنده گوئی نمی کردند معمولاً در هر مطلبی که وارد می شدند در خود مطلب بحث می کردند و آن هم در عبارات کوتاه، در کتابهایی هم که نوشته اند همینطور است در هر صفحه کتاب مطالب بسیار، اما عبارت کم است. در فرمایش و درسشان هم اینگونه بود یعنی درسی را که در یک ساعت می گفتند اگر افراد دیگری می خواستند درس بگویند شاید ۲ یا ۳ ساعت طول می کشید.

مطلب دیگر اینکه وقتی وارد درس می شد ابتداء موضوع بحث را روشن می کرد و شرح می داد که این موضوعی که می خواهیم روی آن بحث کنیم چیست و اصلاً یعنی چه، بعد مشغول استدلال می شدند و خودشان می فرمودند که بسیاری از اشتباهات و خطاهایی که بعضی دانشمندان پیدا کرده اند به این علت بوده که موضوع بحث خوب برایشان روشن نبوده و خود موضوع را اشتباه گرفته اند از این جهت ایشان سعی داشتند در هر رساله ای که وارد می شوند درست موضوع را روشن کنند و این از خصائص ایشان بود...

برای استدلال در درس هم بسیار مقید بودند که مسائل را با برهان و استدلال ذکر کنند... علامه معتقد بودند که در درسهای عقلی و فلسفی نباید از شعر و داستان و امثالهم استفاده کرد تا مطلبی را ثابت نمود، برای اثبات مطلب باید از استدلال استفاده شود و بوسیله دلیل و برهان مطلب را تفهیم کنیم نه اینکه زمینه را آماده کنیم تا مطلب پذیرفته شود. در ارتباط با درس، ایشان با احترام از بزرگان و دانشمندان یاد می کردند، هیچوقت حتی اگر می خواستند حرف کسی را رد کنند او را سرزنش نمی کردند بلکه خیلی ساده برخورد می کردند، در بیان مطالب هم اینجور نبود که به گفتن مطالب اکتفا کنند بلکه مطلب را خوب نقل می کردند و بعد هر جایی که به نظرشان اشکالی می آمد آن را نقد می کردند و اگر

نیازی به تکمیل داشت در آن جهت کوشش می‌کردند. اگر شاگردان ایشان بر مطلبی اشکال می‌کردند اولاً خیلی با مهربانی برخورد می‌کردند و اشکالات را خوب گوش می‌کردند. و هیچوقت یاد ندارم که کسی را در جلسات بحث سبک کرده باشند، با کمال احترام ولو مطلب، درست هم نبود گوش می‌دادند بعد با مهربانی جواب می‌دادند اگر گاهی اتفاق می‌افتاد که خودشان مطلبی را در همان موقع نمی‌توانستند جواب بدهند یا اطمینان نداشتند هیچ ابایی نداشتند از اینکه صریحاً بگویند: «نمی‌دانم» و یا کراراً می‌شد که می‌فرمودند «باید ببینم» بعضی اساتید هستند که می‌خواهند همان مطلبی را که خودشان دارند تحویل شاگرد بدهند و به شاگرد اجازه نمی‌دهند که ذهن خودش را به کار بیندازد و مشغول جزو بحث شود، ولی علامه اینطور نبود و خیلی به ذهن طلاب اطمینان داشت، و از این جهت فکر آنان را آماده می‌کرد تا بحث بکنند، خود ایشان حتی خیلی اتفاق می‌افتاد مخصوصاً در جلسات شبهای پنج‌شنبه، جمعه می‌فرمود: به من استاد نگویند ما یک عده‌ای هستیم که اینجا جمع شده‌ایم و می‌خواهیم حقایق اسلام را بررسی کنیم و با هم کار می‌کنیم من از آقایان خیلی استفاده می‌کنم. و این یکی دیگر از خصوصیات ایشان بود.

آقای دکتر احمد احمدی در این باره گوید:

نکته دیگری که در نظر استاد اهمیت بسیاری داشت، تربیت شاگرد بود که بخصوص برای اهل فضل و کسائی که در رشته تعلیم و تربیت کار می‌کنند کمال اهمیت را دارد. وی نسبت به تربیت شاگرد خصوصاً در زمینه معارف و حقایق قرآنی و استدلالی شیفتگی عجیبی داشت. در برخورد با شاگرد سبک و شیوه خاصی داشتند و اصلاً تحکم فکر در کار نبوده اگر مسئله‌ای مطرح می‌شد ایشان نظر خود را می‌گفتند و بعد می‌فرمودند: این چیز است که به نظر من رسیده است شما خودتان فکر و بررسی کنید و ببینید تا چه اندازه مورد قبول است و بدین ترتیب به شاگرد میدان تفکر می‌داد در عین حال همواره سعی داشت به هر شاگردی و در هر مجمعی متناسب با درک و استعداد و کشش او، مطلبی را القاء کند و از مسائلی که امکان داشت مطرح کردن آن ایجاد اختلاف و تفرقه کند و یا احیاناً موجب انحراف فکری شود جز با خواص خویش با اشخاص دیگر سخن نمی‌گفتند.

همواره تأکید می‌کردند که دین و عقل با هم سازگاری دارند، درجایی که فکرمان از عهده فهم بعضی از مسائل برنیاید در آنجا حقیقت دینی را پذیرفته، استدلال عقلی را به

یک سو می‌نهیم، در مورد معاد جسمانی یا معاد روحانی و عقلانی نظرشان این بود که اگر ما در مواردی نتوانستیم حقیقتی را درک کنیم تابع محض قرآن کریم و دین خواهیم بود و در بیان حقیقت، پای عقل را در برابر وحی، مستحکم و قویم و متین نمی‌دانستند تا بتواند در جایی که یک سلسله جزئیاتی که دین درباره آنها نظر دارد مداخله نماید، این نکته در تفسیر المیزان، بسیار مشهود است بنابراین با تمام علاقه و احترام خاصی که نسبت به هردو رشته (دین و عقل) داشت و با اینکه با تمام وجود از حقانیت عقل دفاع می‌کرد مانند ابن رشد و امثال او نبود که گاهی نسبت به حقایق دینی بی‌مهری کنند بلکه حد هر کدام را حفظ می‌کرد. و حدود کاربرد عقل، علم، دین، عرفان و نظایر آنها را کاملاً مشخص و معلوم می‌نمود، و در حقیقت یکی از شیوه‌های بسیار برجسته و ارجمند ایشان تفکیک حدود وظایف اینها بود، در نظر ایشان دین در حوزه عقل وارد نمی‌شود، و عرفان و عقل و استدلال هر کدام جای مخصوص خود را دارد در هیچ‌جا مسائل عرفانی را با مسائل فلسفی مخلوط نکرده‌اند و مثلاً در تفسیر المیزان بحث اسماء حسناى خداوند در قرآن کریم در سوره اعراف با توجه به روایات، بررسی و به سبک بسیار ارزنده و خوبی ارائه شده است که شاید تا کنون کسی تا این حد در این مورد سخن نگفته باشد مع الوصف با وجود آنکه این مطلب جای تاخت و تاز مرکب عرفان است ولی هیچگاه این کار نشده و حد قرآنی کاملاً محفوظ مانده است.

خاطره‌ای از دوران تحصیل

استاد محترم حاج شیخ صدرالدین حائری شیرازی فرمود: در گذشته شنیده بودم که مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) عملی داشته که بعد از انجام آن عمل خداوند به او عنایتی فرموده که دیگر هیچ مطلبی برایشان مجهول نمانده این مسئله برای من مهم بود، مترصد فرصت بودم تا از زبان خود علامه این را بشنوم و از خصوصیات قضیه مطلع شوم تا اینکه خوشبختانه شبی معظم له به اتفاق داماد محترمشان شهید قدوسی و خانواده به شیراز تشریف آوردند و بر ما وارد شدند از این پیش آمد خوشحال شدم و در کلبه محقر خود خدمتشان بودیم شبی پس از اتمام نماز مغرب و عشاء خدمتشان عرض کردم عرضی دارم نمی‌دانم جواب می‌دهید یا نه؟ فرمود: چنانچه بدانم می‌گویم، عرض کردم مربوط به

شخص شماست می خواهم در جواب دریغ نکنید فرمود آنچه بدانم دریغ ندارم، عرض کردم: شنیده‌ام که حضرتعالی در سنین گذشته عملی داشتید که بعد از این عمل خداوند لطفی فرموده و تفضلی کرده و از آن به بعد مجهولی برای شما باقی نمانده است.

وقتی این را گفتم مقداری چهره‌اش برافروخته شد و فرمود: چون وعده کردم که جریان را بگویم می‌گویم و فرمود: در ابتدای تحصیلم در تبریز به خواندن سیوطی مشغول بودم، روزی استاد مرا امتحان کرد من در امتحان رفوزه شدم و از عهده امتحان برنیامدم، استاد به من فرمود: وقت خود و وقت مرا تضييع کردی. این تعبیر برای من بسیار سنگین بود دیگر نتوانستم در شهر بمانم از شهر خارج شدم و به کناری رفتم، جایی که خالی از اغیار بود به عملی مشغول شدم (نفرمود چه عملی) بعد از اتمام آن عمل خداوند عنایتی فرمود. این را که گفت دیگر ساکت شد، عرض کردم شنیده‌ام که بعد از این عمل با هر مطلب مشکلی که مواجه شده اید حل شده و مشکلی نداشتید؟ فرمودند: بحمدالله تا حال خداوند متعال چنین عنایت فرموده.

مکاشفه برای علامه

آقازاده علامه آقای آقا سید عبدالباقی نقل کردند: تقریباً دو یا سه سال قبل از پایان عمر پدرم از ایشان سؤال کردم چه عاملی باعث مراجعت شما به ایران شد؟ فرمودند: در سال ۱۳۱۴ که رضاشاه به اوضاع ایران تسلط کامل پیدا کرده بود مانع ارسال پولی که از ایران (از محل درآمد ملک موروثی) برایمان می‌رسید شد و ما هم که از بیت‌العمال دریافتی نمی‌کردیم طبعاً دچار مضیقۀ مالی شدیم و خواه ناخواه مدتی صبر کردیم و بتدریج از آشنایان قرض می‌کردیم و روز بروز مشکلات زیاد می‌شد تا اینکه دیگر محلی برای قرض و غیره باقی نماند و قهراً ما هم بشدت به تنگ آمده بودیم و بهیچوجه قادر به خرید مواد غذایی نبودیم.

موقع عصر بودم که صبرم تمام شده بود به حرم حضرت امیر(ع) مشرف شدم و از وضع گله کردم اما بلافاصله پشیمان شدم ولی دیگر اشتباهی شده بود و ملول و ناراحت به منزل برگشتم ولی کسی در منزل نبود در حیاط گوشه‌ای نشسته یا ایستاده بودم که متوجه شدم از درب منزل کسی وارد شد و گفت من شاه‌حسین ولی هستم امام سلام فرستادند و

فرمودند در این هفده سال خداوند چه وقت شما را تنها گذاشته که اکنون از شما بی خبر باشد؟ این گفت و برگشت و منکه بخود آمدم و سرگرم بررسی ماجرا شدم یادم آمد که شاه حسین ولی از درویش تبریز بوده و قریب ۲۰۰ سال قبل فوت کرده و در قبرستان سید حمزه تبریز دفن است. همه چیز یکطرف لکن عدد هفده را نفهمیدم به کجا مربوط می شود و برای کشف آن به هرجا و هر چیز می اندیشیدم و بالاخره متوجه شدم عدد هفده تاریخ معمم شدن منست بعد از این جریان به پشیمانی و ناراحتی بیشتری گرفتار شده کاملاً به بیمورد بودن گلایه پی بردم ولی قضایا فقط پیش خودم ماند و کسی با خبر نشد.

شب شد و خوابیدیم نزدیک اذان صبح درب منزل زده شد و خانواده برخاسته رفت تا ببیند در این موقع شب چه کسی است و چه کار دارد، وقتی برگشت گفت مردی بود و این بسته را داد و رفت. بسته را گرفتم و باز کردم و با کمال تعجب دیدم مقداری پول است (سیصد دینار) فوراً گفتم چرا گرفتی ما که از کسی پول نمی گیریم؟ با عجله پا شدم و زود رفتم تا وجه را به صاحبش مسترد دارم ولی در کوچه اثری از کسی ندیدم و قهراً فهمیدم که به موضوع دیروز مربوط است. صبح که شد تصمیم گرفتم فوراً قروض را پرداخته به ایران مراجعت کنم و همین کار را کردیم ولی عجیب این بود که آن وجه دقیقاً قبل از ورود به منزل خودمان در تبریز تمام شد.

و سپس فرمودند: چند روز بعد معلوم گشت که آن پول مربوط به یکی از شیوخ عرب بود که در همسایگی ما زندگی می کرد و به علت مرض سخت فرزندش همان شب این پول را نذر کرده بود و چون نزدیک صبح حال فرزندش خوب شده بود، خود شیخ آن را آورده و پرداخته است.

نقش زیربنائی معظم له در انقلاب

علامه طباطبائی از سال ۴۱ و ۴۲ ببعده در نشستهایی که توسط علمای بزرگ حوزه جهت اتخاذ تصمیم درباره نهضت اسلامی ایران و آینده آن برگزار می شد شرکت داشت و در اقدامات مشترک مبارزاتی تشریک مساعی می نمود. از باب نمونه در اعلامیه معروف (نه) امضائی، امضاء علامه طباطبائی رامی توان دید. (رك: بررسی و تحلیلی از نهضت امام ج ۳۰۲/۱) اما پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی بر اثر بیماری و ضعف مزاج قادر

نبودند که در این راه فعالیت کنند و در تحقق آرمانهای بلند انقلاب شرکت داشته باشند.

تألیفات

از استاد طباطبائی کتب ارزشمند و آثار درخشانی که تأثیر عمیقی در تبیین مفاهیم بلند اسلامی و فلسفه داشت به جای مانده است که به معرفی اجمالی آنها می پردازیم:

۱ - تفسیر المیزان در ۲۰ جلد، عربی.

آیت الله شهید مطهری در مورد این تفسیر اظهار کرده است که: «کتاب تفسیر المیزان، یکی از بهترین تفاسیری است که تا کنون برای قرآن مجید نوشته شده است. من می توانم ادعا کنم بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است».

شهید مطهری معتقد بود که این تفسیر همه اش با فکر نوشته نشده و بسیاری از مطالب آن از الهامات غیبی است و اضافه می کند: «کمتر مشکلی در مسائل اسلامی و دینی برایم پیش آمده که کلید حل آن را در تفسیر المیزان پیدا نکرده باشم.»

ناگفته نماند که این تفسیر بی بدیل که ام الکتاب مصنفات ایشان است توسط گروهی از دانشمندان به فارسی ترجمه شده است، البته ترجمه بیشتر مجلدات آن توسط حجت الاسلام والمسلمین حاج سید محمد باقر موسوی همدانی انجام گرفته است و بطوری که پروفیسور حامد الگار نقل کردند عده ای مشغول ترجمه آن به انگلیسی هستند و اخیراً گروهی از دانش پژوهان و محققین اقدام به تهیه فهرستی ارزنده و کامل از ترجمه این کتاب به نام مفتاح المیزان در ۳ جلد کرده اند. و از چاپ عربی هم فهرستی به نام فهارس المیزان فی تفسیر القرآن اعداد ابن فزّوع تهیه شده و به چاپ رسیده است. و نیز راهنمای موضوعی مطالب المیزان به نام «دلیل المیزان فی تفسیر القرآن» توسط آقای الیاس کلانتری تدوین شده است.

۲ - رساله ای در مبدء و معاد

۳ - حاشیه بر کفایة الاصول

۴ - اصول فلسفه و روش رئالیسم در ۵ جلد با پاورقیهای بسیار ارزشمند استاد شهید

مطهری.

استاد محمدتقی مصباح گوید: «تا آنجا که بنده اطلاع دارم هنوز در جهان اسلام برای رد افکار مادی و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک کتابی بهتر از این کتاب نوشته نشده است.

با وجودی که اکنون سی سال از تدوین آن کتاب می‌گذرد و با تمام رشدی که در جامعه ما و بخصوص در حوزه‌های علمیه حاصل شده، هنوز بهتر از آن کتابی در این زمینه نوشته نشده و کمتر تألیفی است که در این زمینه نوشته شده و از این کتاب بهره نگرفته باشد»^۱.

این کتاب نه تنها از سست شدن اعتقادات بسیاری از مسلمانان جلوگیری کرد که در هدایت بسیاری از مرتدین و منحرفین نیز نقش عظیمی ایفا کرد.^۲

۵ - سنن النبی این کتاب توسط حجة الاسلام آقای محمد هادی فقهی از شاگردان استاد ترجمه و تحقیق و بوسیله کتابفروشی اسلامیة نهران منتشر شده است. و اخیراً توسط سازمان تبلیغات اسلامی به نام «المنتقى من كتاب سنن النبی» در ۱۹۹ ص خلاصه گردیده است.

۶ - شیعه در اسلام این کتاب توسط آقای مهاجر تعریب شده است و نیز توسط دکتر سید حسین نصر به انگلیسی ترجمه شده است.

۷ - قرآن در اسلام در این کتاب مقام و مرتبت قرآن کریم از زبان خود قرآن بررسی گردیده و به انگلیسی، اردو، ترکی استانبولی، مالزیایی و عربی ترجمه شده است و نام ترجمه عربی القرآن فی الاسلام و مترجم آن سید احمد حسینی و نام ترجمه اردو اسلام مین قرآن ترجمه دکتر شاهد جوپدیری، چاپ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی است.

۸ - بدایة الحکمة این کتاب ارزشمند که عالی‌ترین سیر تکاملی فلسفه الهی را تبیین نموده و جزء متون درسی حوزه‌های علمیه بشمار می‌آید توسط استاد، آقای محمد علی گرامی قمی به نام «آغاز فلسفه» ترجمه و منتشر شده است.

۹ - نهایة الحکمة این اثر گرانسنگ استاد که از متون فلسفی بسیار مهم و از

.....

۱ - روزنامه جمهوری اسلامی سال ۸ ش ۲۱۶۳ ص ۸.

۲ - ر.ک کیهان ش ۱۲۱۵۰ مورخه ۶۶/۲/۱۷ ص ۲۲ اظهارات آقای احسان طبری ایدئولوگ سابق

حزب مارکسیستی توده.

کتاب درسی حوزه‌های علمیه است، توسط آقای حقانی زنجانی به فارسی ترجمه شده است. و حضرت استاد محمد تقی مصباح یزدی بر آن تعلیقه‌ای نوشته، این تعلیقه به عنوان بهترین کتاب سال شناخته شده است.

۱۰ - وحی یا شعور مرموز

۱۱ - رساله‌ای در عشق

۱۲ - شیعه. مجموعه مذاکرات معظم له با پروفیسور هانری کربن^۱ (استاد دانشگاه سوربن پاریس) در سال ۱۳۳۸ ش می باشد که بار اول در سال ۱۳۳۹ در سالنامه مکتب تشیع چاپ شده و سپس با توضیحات آیت الله آقای علی احمدی میانجی و حضرت آقای سید هادی خسروشاهی به صورت جالبی منتشر گردید و بخش دیگر این مذاکرات که در سال ۱۳۴۰ انجام یافته تحت عنوان «رسالت تشیع در دنیای امروز» به چاپ خواهد رسید.

۱۳ - اصول عقاید برای دبیرستانها در پنج جزء، نام دیگر این مجموعه آموزش دین است که توسط آقای سید مهدی آیت اللهی جمع آوری شده و به طبع رسیده است.

۱۴ - رساله محمد در آیین اسلام این نوشته به زبان فرانسه ترجمه شده است.

۱۵ - حاشیه بر اسفار صدر المتألهین شیرازی که در چاپ دوم اسفاره صورت پاورقی آمده است و بر تسلط کامل او بر مبانی ملاصدرا دلالت دارد.

۱۶ - رساله‌ای در حکومت اسلامی.

۱۷ - رساله‌ای در قوه و فعل این رساله توسط استاد محمد محمدی گیلانی به نام خلق جدید پایان ناپذیر به فارسی ترجمه شده و با متن عربی یکجا چاپ شده است این رساله مشتمل بر ده فصل و ۷۵ مسئله از مباحث قوه و فعل در فلسفه و حکمت الهی است، مضمون کلی این رساله بررسی مسئله تغییر از دیدگاه فلسفه اسلامی است.^۲ خود استاد این رساله را بهترین اثر فلسفی خود می دانست!

۱۸ - رساله‌ای در وسائط این رساله که در باب وسائط موجود بین مقام ربوبی و بین عالم طبیعت است، مشتمل بر سه فصل است که در صفر سال ۱۳۶۱ هجری قمری تألیف

.....

۱ - ر. ک فرهنگ اسلام شناسان خارجی ج ۱/ ۹۲ و ۹۳.

۲ - فهرست توصیفی انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی/ ۳۱.

۳ - مکتب اسلام سال ۲۱ ش ۱۰ ص ۲۹.

شده است و اخیراً در ضمن مجموعه رسائل التوحید توسط چاپخانه حکمت قم چاپ شده و مجموعه، حاوی این رساله هاست:

۱- رساله التوحید ۲- رساله الاسماء ۳- رساله الافعال ۴- رساله الوسائط
۵- الانسان قبل ان یخلق ۶- الانسان فی الدنیا ۷- الانسان بعد الموت. (رساله اخیر
تحت عنوان حیات پس از مرگ، ترجمه آقایان مهدی نبوی و صادق آملی لاریجانی

۱۹- تعلیقه بر اصول کنافی

۲۰- رساله ای در صفات

۲۱- رساله ای در افعال این رساله مشتمل بر ده فصل است و در محرم ۱۳۶۱
هجری قمری در قریه شادآباد تبریز نگاشته شده است.

۲۲- رساله ای در نبوت.

۲۳- رساله ای در ولایت موضوع رساله، ولایت الله تعالی است که در ضمن
پنج فصل به تبیین آن پرداخته است، تألیف این رساله در ۱۶ صفر ۱۳۶۲ هجری قمری در
قریه شادآباد به پایان رسیده است و در یادنامه از ص ۲۴۸ تا ص ۳۰۵ و به طور جداگانه
توسط منشورات قسم الدراسات الاسلامیه به چاپ رسیده است.

۲۴- رساله ای در مشتقات

۲۵- رساله ای در برهان این رساله را آقای محمد حسن احمدی یزدی در مجله
اندیشه های نو در علوم اسلامی ش ۴ چاپ کرده و در مقدمه گوید: کتاب برهان
استاد علامه مدظله مشتمل بر لب مطالب برهان شفا می باشد که اضافه بر آن هم مطالبی
فرموده اند که راهگشای بسیاری از مشکلات در راه معارف است.

۲۶- رساله ای در مغالطه

۲۷- رساله ای در ترکیب

۲۸- رساله الحقایق والاعتبارات استاد در سال ۱۳۴۸ق از نوشتن آن فارغ شده
است و رساله ای نیز به زبان فارسی به همین نام بصورت مقاله در روش رئالیسم دارند.

۲۹- رساله ای در تحلیل

۳۰- رساله ای در نبوت و مقامات

۳۱- منظومه ای در رسم خط نستعلیق

۳۲- علی و الفلسفة الالهية کتابی است کم حجم و پرمحتوی. این کتاب توسط آقای سید ابراهیم سید علوی و باردیگر توسط آقای علی اکبر مهدی پور به نام «علی و فلسفه الهی» به فارسی برگردانده شده است.

۳۳- رساله محاکمات محاکماتی است بین مکاتبات عارف نامدار مرحوم سید احمد کربلانی و حکیم بزرگوار مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی کمپانی راجع به بیستی از شیخ عطار.

۳۴- مقالات بسیاری که در مجلات علمی مختلف مانند مکتب تشیع و ماهنامه درسهایی از مکتب اسلام و نامه آستان قدس و راهنمای کتاب و... چاپ گردیده و برخی از مقالات استاد تحت عنوان معنویت تشیع و برخی دیگر تحت عنوان بررسیهای اسلامی، اسلام و انسان معاصر، فرازهایی از اسلام و قرآن و قانون تنازع بقاء (که مشتمل بر هشت مقاله است) و تعدد زوجات و مقام زن در اسلام (از انتشارات آزادی قم) یک جا چاپ شده است.

استاد بزرگوار آقای حسن زاده آملی گوید: تفسیر عظیم الشان المیزان... بسیاری از اتهامات مسائل رسائل او را حائز است مثل رساله ولایت که تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم (۱۰۵ مانده) حائز آن است، و یا رساله «الانسان بعد الدنيا» که تفسیر آیه کَانَ الْاِنْسَانُ اُمَّةً وَّاحِدَةً (۲۱۳ بقره) حائز آن است.^۱ و ناگفته نماند که کتابهایی از قبیل خلقت و خلافت آدم در المیزان، معاد در المیزان، نبوت در المیزان، ادوار فقه اسلامی در المیزان، بر قله های رفیع استدلال و... از المیزان گزینش شده و به چاپ رسیده اند.

۳۵- رساله ای در توحید ذاتی مشتمل بر ۸ فصل و تاریخ پایان تألیف یکشنبه پنجم ذی الحجه ۱۳۵۶ هجری و بازنویسی آن در سال ۱۳۶۱ می باشد.

۳۶- حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری (بنا به نقل آقای محمد هادی فقهی در مقدمه سنن النبی).

۳۷- رساله در انساب آل عبدالوهاب در این رساله سلسله نسب خاندان بزرگوار خویش و معروفان آنها را به رشته تحریر درآورده است.

۳۸- پرسش و پاسخ (از انتشارات آزادی - قم)

.....

۱- یادنامه مفسر کبیر مقاله آقای حسن زاده آملی.

در ضمن این کتاب چند مقاله تحت عنوان حدّ سارق در اسلام، قانون، ایمان به خدا، اسلام و پیمانها، مسئله خواب، کعبه و خصوصیات آن، به چاپ رسیده است. ضمناً در مجله تجلی تقوی و علم ش ۱ ص ۲۰ پاسخ به سؤالات فلسفی و اجتماعی از ایشان چاپ شده است.

۳۹- نظریة السياسة والحکم فی الاسلام ترجمه و تقدیم محمد مهدی آصفی (از بنیاد بعثت).

۴۰- رسالة فی علم النبی (ص) و الامام (ع) بالغیب این رساله به درخواست استاد جعفر سبحانی نوشته شده و استاد رضا استادی آن را آماده چاپ کرده و در مجله اندیشه های نو در علوم اسلامی ش ۳ به چاپ رسیده است.

۴۱- تعلیقه بر بعض مجلدات بحار الانوار

ایشان علاوه بر تألیفات فوق بر برخی از کتابها تقریظ و یا مقدمه نوشته اند از جمله: بر المراقبات تألیف آیت الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و تفسیر عیاشی و عشق و رستگاری از احمد زمردیان شیرازی و وسائل الشیعه و داستان زنده ها از عبدالکریم اقدمی تبریزی و... روش اندیشه از شهید مفتاح و بشارات عهدین.

قابل ذکر است که در ضمن کتابخانه مرحوم علامه بیش از پنجاه نسخه خطی ارزشمند وجود دارد که در اختیار ورثه محترم ایشان در قم می باشد. و توسط کتابشناس محقق آقای سید احمد حسینی در مجله تراثنا - العددان الثانی والثالث، السنة الثانیة، ص ۱۵۰ به بعد - معرفی شده است.

مکارم اخلاقی استاد از زبان شاگردان و اعضاء خانواده

از آنجا که زبان خود را قاصر از بیان و قلم خویش را ناتوان از توصیف فضائل اخلاقی آن بزرگ مرد حق پو و حقیقت گومی دانیم لذا در این زمینه از شاگردان و دست پروردگان استاد کمک گرفته ایم بدان امید که در درس آموزی از ابعاد زندگی این اسوه تقوا و فضیلت از یکدیگر سبقت بگیریم.

آن بزرگوار مجسمه تقوا و معنویت بود و آن گونه که شاگرد دانشمندش آیت الله شهید مطهری فرموده:

حضرت آقای طباطبائی از نظر کمالات روحی به حدّ تجرّد برزخی رسیده بود و می توانستند صور غیبی را که دید افراد عادی از مشاهده آنها ناتوان است مشاهده کنند^۱ آیت الله شهید در سخنرانی خود تحت عنوان احیاء تفکر اسلامی می گوید:

این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیار بسیار بزرگ اسلام است. او برستی مجسمه تقوی و معنویت است، در تهذیب نفس، تقوی، مقامات بسیار عالی طی کرده و...

شاگرد دیگر آن مرحوم استاد بزرگوار محمد تقی مصباح در این زمینه گوید: علامه طباطبائی مظهرمتانت، وقار، طمأنینه، عزت نفس، توکل، اخلاص، تواضع، عطف و دیگر مکارم اخلاقی بود آثار عظمت روح و نورانیت دل و ارتباط با ماورای طبیعت در سیمای ملکوتی ایشان هویدا بود به خاطر دارم که روشندلی در محضر ایشان با چشمانی پر از اشک آهسته می گفت: «در شگفتم که چگونه زمین، سنگینی چنین مردانی را تحمل می کند»، در طول سی سال که افتخار درک محضر ایشان را داشتم هرگز کلمه من از ایشان نشنیدم در عوض عبارت نمی دانم را بارها در پاسخ سؤالات از ایشان شنیده ام همان عبارتی که افراد کم مایه از گفتن آن عار دارند ولی این دریای پرتلاطم علم و حکمت، از فرط تواضع و فروتنی به آسانی می گفت.^۲

یکی دیگر از شاگردان این حکیم الهی، استاد معظم ابراهیم امینی در مورد سجایای اخلاقی استاد چنین گوید:

علامه انسانی بود وارسته و مهذب و خوش اخلاق و مهربان و عقیف و متواضع و با اخلاص و بی هوی و هوس و صبور و بردبار و شیرین و خوش مجلس.^۳ در بذل دانش حریص بود به پیامبر و ائمه اطهار (سلام الله علیهم) بسیار علاقه داشت و با کمال ادب و احترام از آنها نام می برد، در مجالس روضه خوانی شرکت می کرد و برای مصائب اهل بیت شدیداً اشک می ریخت.

مؤلف محقق کتاب مهر تابان که یکی از شاگردان علامه است می نویسد:
ایشان مردی ساده و بزرگوار و خلیق و با حیا و بی آرایش بودند عیناً مانند یک برادر

.....

۱ - یادنامه مفتر کبیر استاد علامه ۶۲.

۲ - یادنامه مفتر کبیر استاد علامه ص ۳۶-۳۷.

۳ - یادنامه ص ۱۲۲، مقاله استاد ابراهیم امینی.

مهربان و رفیق شفیق با ما رفتار می‌کردند... باری عظمت و ابهت و سکینه و وقار در وجود ایشان استقرار یافته و دریای علم و دانش چون چشمه جوشانی فوران می‌کرد و پاسخ سؤال‌ها را آرام آرام می‌دادند و اگرچه بحث و گستاخی ما در بعضی از احویان به حدّ اعلا می‌رسید، ابداً ایشان از آن خط‌مشی خود خارج نمی‌شدند و حتی برای یک دفعه تُن صدا از همان صدای معمولی بلندتر نمی‌شد و آن آداب و متانت و وقار و عظمت، پیوسته به جای خود بود و جام صبر و تحمل لبریز نمی‌گشت.

تلمیذ دیگرش استاد سید جلال الدین آشتیانی (مؤلف منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران و...) گوید: آقای طباطبائی مَلَکی بود در صورت انسان، قوی الایمان، سلیم الجنبه و مأمون الناحیه و در واقع عمل و رفتار او خود به خود انسان را به طرف معنویات سوق می‌داد، که از معصوم وارد است: *كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّيْئَاتِ*.^۲

حضرت آقای سید عزالدین حسینی زنجانی گوید:

خصوصیتی که در ایشان به عقیده من خیلی ممتاز است، تواضع و فروتنی زیاد ایشان بود، می‌دانید که معلومات و سواد، خواهی و نخواهی در انسان‌های معمولی تصرف کرده و غرور و کبرپائی و منیت خاصی بوجود می‌آورد مگر کسی که از این ورطه خلاصی یابد به قول قرآن کریم: *إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ* ایشان با اینکه مخصوصاً در فلسفه و عرفان نظیرنداشت و به تصدیق دوست و دشمن یگانه فیلسوف و عارف قرن حاضر بود واقعاً اگر کسی ایشان را از نزدیک نمی‌شناخت که این طور محقق و سرآمد هستند اگر می‌دید، آنچنان ناباوری به او دست می‌داد که آیا مثلاً این شخص است که دارای آن همه کمالات و معلومات است؟ و همان فیلسوف و عارف معروف است؟

و یکی از مزایای عجیب ایشان این بود که با آن همه معلومات و قضایای آموزنده و شیرینی نیز از اساتیدشان داشتند مع الوصف می‌دیدید که اکثر اوقات مجلس با سکوت برگزار می‌شد مگر اینکه از محضرشان سؤالی می‌شد مانند همان فردی که مولای متقیان درباره او می‌فرماید:

من درگذشته برادری الهی داشتم که اکثر روزگارش را به سکوت می‌گذراند اما وقتی

.....

نوبت سخن به ایشان می‌رسید مجالی برای سخن‌گوئی نمی‌گذاشت.

علامه هم این چنین بود، مادامی که سؤال نشده بود، ابدأ حرفی نمی‌زدند و اکثر عمر و اکثر اوقات خود را به سکوت می‌گذراند و چه بسا در همان وقت به ذکرهای باطنی مشغول بود و از کیفیت و رخسار و قیافه اش پیدا بود که در درون خویش دارند کاری می‌کنند.^۱

و جناب آقای حاج سید محمد باقر موسوی همدانی گوید:

در طول آشنائیم با آن مرحوم هرگز ندیدم عصبانی شود و یا به کسی توهین کند و یا درغیاب کسی بدگویی نماید، و طلائی که از شدت ارادت اصرار داشتند دست ایشان را ببوسند، به هیچ وجه موفق نمی‌شدند.

استاد معظم حاج شیخ صدرالدین حائری شیرازی یکی دیگر از شاگردان او

می‌گوید:

علامه (ره) فردی بود مهذب و با قدرت تهذیبی که داشت می‌توانست دیگران را تزکیه کند، درمدتی که توفیق داشتم خدمتش برسم می‌دیدم جلسات او آموزنده، سکوت او آموزنده نحوه تعلیم و تربیت و گفتارش آموزندگی داشت وی کتابی دارد به نام «سنن النبی» و وقتی رفتار و کردار ایشان را می‌دیدم برما معلوم می‌شد که سنن النبی را در رفتار و کردار خود پیاده کرده است.

ایشان با آن همه فضل و کمال و معلوماتی که داشت کمال خضوع و تواضع را داشت مکرر دیدم در صفوف جماعت عبایش را در فیضیه انداخته در نماز جماعت شرکت کرده است. در رابطه با تفسیر شریف المیزان آقا زاده ایشان نقل کرد: ابوی به من فرمودند:

یکی از آشنایان نقل کرد سیدی را با این مشخصات (که دقیقاً مشخصات مرخوم پدرم بود) در خواب دیدم آن سید گفت من پدر محمدحسین هستم و از ایشان گله دارم زیرا مرا در اجر تفسیر المیزان شرکت نداده است. این را که گفت در جوابش گفتم من برای خود هم سهمی قائل نبودم.

.....

۱ - کیهان ش ۱۳۱۷۷، ۲۴ ربیع الاول ۱۴۰۸ درباره تواضع ایشان ر. ک مردان علم در میدان

عمل/۱۸۵. و مجله درسهای از مکتب اسلام س ۲۱ ش ۱۰ ص ۳۷ مقاله آقای علی اکبر حسینی.

خانم علامه نقل کرده بودند که مادر منزل حق نداریم برای از بین بردن مورچه یا سوسک یا... سمپاشی کنیم چون علامه معتقد است که اینها جان دارند و ما حق نداریم آنها را بیجان کنیم باید بکوشیم منزل را نظافت کنیم تا اینها پیدا نشوند.

نگارنده گوید نظیر این مطلب را درباره آیت الله شیخ مرتضی حائری و امام خمینی که رضوان خدا بر آنان باد، نیز شنیده ام.

باز حضرت آقای حائری نقل می‌کرد که علامه از وجوهات استفاده نمی‌کرد و من روزی مقداری وجوه خدمتشان بردم فرمودند اگر از وجوهات باشد نمی‌پذیرم و نیز آقای حائری نقل کردند که علامه کم حرف بود اگر از او سؤالی می‌شد به خیرالکلام ماقلاً و دلاً جواب می‌داد.

استاد محترم حضرت آقای مسعودی نقل کردند که علامه هر شب جمعه به زیارت اهل قبور می‌رفت و معتقد بود که رفتن به قبرستان در سازندگی انسان مؤثر است.

از استاد محترم جناب آقای محفوظی شنیدم که می‌فرمود: یکی از شاگردان علامه تصمیم هجرت به شهر خود جهت انجام وظیفه گرفت به محضر استاد علامه آمد و تقاضای نصیحت کرد استاد سر به زیر افکند و پس از چند لحظه سربلند کرده و فرمود: **أَلَمْ يَتْلَمْ يَا نَّ اللَّهُ تَبْرِي** [ایا نمی دانست که خدا او را می بیند] و دیگر چیزی اضافه نکردند.

دعای عام

استاد معظم آقای حسن زاده آملی در نکته ۷۷۷ از کتاب هزار و یک نکته می نویسد: رساله ای در امامت نوشتم چون به پایان رسید آن را حضور شریف استاد علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان (رضوان الله تعالی علیه) ارائه دادم، مدتی در نزد او بود و لطف فرمودند و یکدوره تمام آن را مطالعه فرمودند در یکجای آن رساله دعای شخصی درباره خودم کرده بودم که بار خدایا مرا به فهم خطاب محمدی (صلی الله علیه وآله) اعتلا ده در هنگام رز رساله به اینجانب فرمود: آقا تا من خودم را شناختم دعای شخصی در حق خودم نکردم بلکه دعایم عام است (این تأدیب اخلاقی که حاکی از روحیه ایثار در ایشان بود بسیار در من اثر گذاشت).

* * *

اخلاص علامه

علی (ع) می فرماید: **ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ**^۱ (ثمره دانش، اخلاص عمل است) و علامه از علمای مخلص زمان ما بود، معظم له اجازه نمی داد کسی در حضورش از او تعریف کند ولو مبالغه هم ننماید.

یکی از علمای حوزه علمیه می گفت: از تفسیرالمیزان در حضورش تعریف کردم، فرمود: تعریف نکن که خوشم می آید و ممکن است خلوص و قصد قربتم از بین برود. نیز یکی از شاگردانش در این باره می نویسد:

نکته سوم که از نظر معنوی و اخلاقی، بیش از دو نکته قبل جلب توجه می کند، وارستگی استاد از هرنوع تظاهر به علم و دانش بود و پیوسته محرک او در هر عمل، اخلاص و جلب رضایت خدای سبحان بود ما که با ایشان انس بیشتری داشتیم یک بار هم به خاطر نداریم که مطلبی را به عنوان تظاهر به علم، یادآور شود، یا سخنی را سؤال نکرده از پیش خود مطرح کند، اگر فردی با او یک سال به مسافرت می رفت و از مراتب علمی او آگاهی قبلی نداشت، هرگز فکر نمی کرد که این مرد پایه گذار روش جدید در تفسیر و طراح قواعد و مسائل نو در فلسفه و استادی مسلم در سیر و سلوک است و به حق او پیوسته بر مضمون حدیثی رفتار می کرد که جد بزرگوارش پیامبر عالیقدر اسلام فرموده است:

«کار خود را پیراسته از هرنوع ریا و تظاهر و برای خدا انجام بده، زیرا خریدار عمل، خداست و او از ماهیت عمل آگاهی کامل دارد.»

ذکر و دعا و مناجات و عبادات ایشان

یکی از شاگردان علامه در این باره می نویسد: علامه در مراتب عرفان و سیر و سلوک معنوی مراحل را پیموده بود. اهل ذکر و دعا و مناجات بود، در بین راه که او را می دیدم غالباً ذکر خدا را بر لب داشت، در جلساتی که در محضرشان بودیم وقتی جلسه به سکوت می کشید، دیده می شد که لبهای استاد به ذکر خدا حرکت می کرد، به نوافل مقید بود و حتی

.....
۱ - غرر الحکم.

گاهی دیده می‌شد که در بین راه مشغول خواندن نمازهای نافله است، شبهای ماه رمضان تا صبح بیدار بود مقداری مطالعه می‌کرد و بقیه را به دعا و قرائت قرآن و نماز و اذکار مشغول بود، در قم هفته‌ای حداقل یکبار به حرم حضرت معصومه (ع) مشرف می‌شد. و در ایام تابستان غالباً به زیارت حضرت رضا (ع) می‌شتافت، شبها به حرم مطهر مشرف می‌شد و در بالای سر می‌نشست و با حال خضوع به زیارت و دعا می‌پرداخت.^۱

آقای دکتر احمد احمدی در این باره می‌گوید: استاد تمام لیالی ماه رمضان را تا صبح بیدار و مشغول عبادت و نوشتن بود و بعد از عبادات سحر، هنگام طلوع آفتاب تا ظهر را به استراحت می‌پرداخت.

دیگری می‌نویسد: علامه شبهای ماه رمضان مقید بودند که دعای سحر را با افراد خانواده بخوانند و پیش از فرا رسیدن ماه رمضان از همسایه‌ها اجازه می‌گرفتند که اگر برای سحر خواب ماندند آنها را بیدار کنند.^۲

علاقه به اهل بیت (ع)

از جمله صفات آموزنده این مرد بزرگ روحانی، شیفتگی و دلباختگی ایشان نسبت به خاندان پیغمبر اکرم (ص) بود و فعالیت‌های شبانه‌روزی علمی، او را از توسل و عرض ادب به پیشگاه مقام رسالت و ولایت باز نمی‌داشت و آن همه موقعیت خویش را مرهون همین عشق و دلباختگی و توسلات می‌دانست و آنچنان به سخنان ایشان احترام می‌گذاشت که حتی در برابر روایات مُرسَل و ضعیف‌السنند هم، به احتمال این که از اهل بیت عصمت صادر شده باشد، رفتار احتیاط‌آمیزی داشت و کوچکترین سوءادب و کژاندیشی را نسبت به این دودمان پاک و مکتب پرافتخار تشیع، قابل اغماض نمی‌دانست.^۳

یکی از شاگردان علامه می‌نویسد:

حضرت استاد علاقه و شیفتگی خاصی نسبت به ائمه طاهرين (صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين) داشتند وقتی نام یکی از آنان برده می‌شد اظهار تواضع و ادب در سیمایشان مشهود

۱ - یادنامه علامه طباطبائی / ۱۳۱ بانلخیص و تصرف در الفاظ.

۲ - یادنامه علامه طباطبائی / ۱۷۳.

۳ - یادنامه علامه طباطبائی / ۳۷ - ۳۸.

می شد و نسبت به امام زمان (ارواح‌نفاذ) تجلیل خاصی داشتند و مقام و منزلت آنان و حضرت رسول الله و صدیقه کبری (ع) را فوق تصور می دانستند و یک نحو خضوع و خشوع واقعی و وجدانی نسبت به آنها داشتند و مقام و مرتبه شان را ملکوتی می دانستند و به سیره و تاریخ آنان کاملاً واقف بودند.^۱

یکی دیگر از شاگردان علامه در این باره چنین اظهار می کند:

«... نکته اول دلبستگی ایشان به اهل بیت (علیهم السلام) بود و در حقیقت ولایت اهل بیت برای ایشان به منزله یک شمع شب افروز شبستان زندگی بود، نسبت به اهل بیت بخصوص نسبت به امیر المؤمنین (سلام الله علیه) تا سرحد عشق دلبستگی داشتند، هیچ به خاطر ندارم که از اسم هر یک از ائمه بدون ادای احترام گذشته باشند. در مشهد که همه ساله مشرف می شدند و تابستان را در آن جا می ماندند وقتی وارد صحن حرم حضرت رضا (سلام الله علیه) می شدند بارها که در خدمتشان بودم می دیدم که دستهای لرزان خود را روی آستانه در می گذاشتند و از جان و دل آستانه در را می بوسیدند.

گاهی که از محضرشان التماس دعایی درخواست می شد می گفتند: «بروید از حضرت بگیری ما اینجا کاره ای نیستیم همه چیز آن جا است».

هرکسی را که اندک بی مهری نسبت به خاندان پیغمبر و مقام ولایت داشت، نمی پذیرفت و با این قبیل افراد، آشتی ناپذیر بود.»^۲

یکی از فضلا می گفت: «به مرحوم شهید مطهری عرض کردم که شما فوق العاده از علامه طباطبائی تجلیل می کنید و تعبیر روحی فداه را در مورد ایشان دارید، این همه تجلیل به خاطر چیست؟

آن مرحوم فرمود: من فیلسوف و عارف بسیار دیده ام و احترام مخصوص من به ایشان نه به خاطر این است که ایشان یک فیلسوف است بلکه احترام به این جهت است که او عاشق و دلباخته اهل بیت است، علامه طباطبائی در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضریح مقدس حضرت معصومه (سلام الله علیها) افطار می کرد ابتدا پیاده به حرم مطهر مشرف

.....

۱- مهر تابان/ ۵۶ بخش نخست.

۲- یادنامه علامه طباطبائی - مقاله آقای احمد احمدی ۱۷۲ - ۱۷۳.

می شد ضریح مقدس را می بوسید سپس به خانه می رفت و غذا می خورد، این ویژگی اوست که مرا بشدت شیفته ایشان نموده است^۱، او در هر سال در ایام فاطمیه مقید بودند که ده روز بمناسبت شهادت حضرت زهرا (س) اقامه عزا نمایند.

عفو و گذشت ایشان

یکی از شاگردان معظم له می گوید:

استاد بزرگوار در برخورد با بداندیشان و شیطان صفتان، نیز شیوه ای الهام گرفته از کتاب و سنت داشتند. به خاطر دارم هنگامی که نابخردی از روی غرض ورزی اقدام جاهلانه ای در جهت تضعیف شخصیت علمی ایشان انجام داده بود و جمعی از علاقمندان اجازه می خواستند که او را توبیخ نمایند با کمال آرامش و متانت فرمودند «لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۲ و طولی نکشید که مصداق این آیه شریفه در حق وی تحقق یافت این تجربه، درباره چند نفر به صورت گرفتاریها و رسوائیهای عجیبی تکرار شد و این حقیقت عملاً به ثبوت رسید که ناسپاسی نسبت به نعمت وجود مردان الهی و اسائه ادب به علمای ربانی موجب سلب توفیق و خذلان و رسوائی دنیا و آخرت می شود.^۳

ساده زیستی علامه

علامه در بدو ورود به قم منزلی دو اتاقی در مقابل ماهی هشتاد تومان اجاره کرده بود و در این خانه محقر که امکان پذیرایی از واردین را نداشت، زندگی می کرد لباس او هم ساده بود، عمامه ای بسیار کوچک از پارچه معمولی بر سر می گذاشت و لباسی کمتر از معمولی داشت، از سهم امام استفاده نمی کرد و ممر معاش وی و برادرش ابتداءً از ثمرات قطعه زمینی زراعی در قریه شادآباد تبریز که از نیاکان آنان به ارث رسیده بود تأمین می شد و بعدها هم از راه حق التالیف کتابهایشان زندگی خود را اداره می کردند و سالها مبالغ هنگفتی مقروض بودند که حتی نزدیکانش از موضوع خبر نداشتند.

.....

۱- پیام انقلاب ش ۱۲۳، ۱۹ آبان ۱۳۶۳.

۲- سوره فاطر آیه ۴۳: نرسد مگر بد مگر به آنکه حيله و مکر ورزیده است.

۳- یادنامه علامه ۴/۴۱.

استاد بزرگوار حاج شیخ علی اکبر مسعودی خمینی — یکی دیگر از شاگردان استاد — نقل می‌کرد: استاد علامه زندگی ساده‌ای داشت مثلاً هرگاه می‌خواست به تهران سفر کند با اتوبوس می‌رفت، و در این موارد غالباً تابع محیط و اجتماع بود، یک بار بیش از یک ساعت در اتوبوس نشست تا اتوبوس پر شود، و حتی یک بار هم در اثر تصادف اتوبوس زخمی شد.

تکریم استادان

یکی از شاگردان ایشان می‌نویسد: استاد ما علامه طباطبائی نسبت به استاد خود مرحوم قاضی علاقه و شیفتگی فراوانی داشت و حقاً در مقابل او خود را کوچک می‌دید و در چهره مرحوم قاضی یک دنیا عظمت و ابهت و اسرار و توحید و ملکات و مقامات می‌جست، من یک روز به ایشان عطر تعارف کردم، ایشان عطر را به دست گرفته تأملی کردند و گفتند: دو سالی است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده‌اند و من از آن وقت تا به حال عطر نزده‌ام. و تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطری می‌دادم در آن را می‌بستند و در جیبشان می‌گذاشتند و ندیدم که ایشان عطری استعمال کنند با این که از زمان رحلت استادشان سی و شش سال می‌گذرد.^۱

دوری از میراء و جدال

آیت الله ابراهیم امینی می‌فرمود:

من در سهای فقه و اصول را خدمت امام می‌خواندم و درس فلسفه را خدمت علامه طباطبائی و به هر دو علاقمند بودم دوست داشتم بفهمم که امام خمینی در بحث‌های فلسفی قوی‌تر است یا علامه، منتظر فرصت مناسب بودم تا یک روز که این دو استاد عزیز را برای صرف یک ناهار طلبگی به حجره مدرسه حجتیه دعوت نمودم و قبول کردند و در روز معین به حجره تشریف آوردند به فکر افتادم که از این فرصت استفاده کنم، یک مسئله فلسفی را مطرح کردم هر دو نفر خوب گوش دادند ولی ساکت بودند بعداً علامه نگاهی به

.....
۱ — مه‌تابان/ ۱۵ — ۱۶ بخش نخست.

امام خمینی کرد و امام تبسمی کرد و با آن تبسم جواب را برعهده علامه انداخت علامه جواب مسئله را داد و امام کاملاً گوش می داد ولی چیزی نگفت و به اصطلاح، بحث درگیر نشد بعد از آن یک سؤال فلسفی از امام کردم نگاهی مؤذبانانه به علامه کرد و شروع کرد به جواب دادن، علامه هم گوش می داد ولی چیزی نگفت و ساکت بود. به هر حال نتوانستم این دو استاد گرانمایه را به بحثهای طلبگی بکشم گویا هردو نفر به هدف من پی برده بودند آن روز هم برای من روز خوشی بود.»^۱

تکریم میهمان

أَفْضَلُ الْخَسَنَاتِ تَكْرِيمَةُ الْجُلَسَاءِ.^۲

برترین نیکی ها گرمی داشتن همشینان است.

حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدعلی شرعی نقل کردند که علامه ابعاد مختلف اخلاق و آداب اسلامی را کاملاً رعایت می کردند، بارها اتفاق افتاد که وقتی به محضرش رسیدم ایشان شخصاً برایم چای آوردند و این برای من خیلی سنگین بود و هر چه اصرار کردم که ایشان این کار را انجام ندهند نمی پذیرفتند و چون اکثر اوقات کسی در منزل نبود و اگر هم کسی در منزل بود یک نفر بود که برای انجام کارها بیرون می رفت و لذا ایشان تنها می ماند و شخصاً اقدام به پذیرایی از میهمان می کرد در هر حدی که میهمان بود.

ترحم و عاطفه عجیب

او نسبت به افراد خانه و خدمتکاران بسیار با عاطفه بود و هرگز برای کار شخصی به کسی مراجعه نمی کرد. هنگامی که درب خانه را می زدند برایش بیگانه و آشنا و یا یک نفر با صد نفر، تفاوت نداشت. خودش معمولاً بلند می شد و در را باز می کرد و با روی خوش از مراجعین استقبال می کرد.

همسایه دانشمند و محترمشان، نقل می کرد: یک روز صبح بدنبال ما فرستاد با اینکه

.....

۱ - سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی ج ۴/ ۱۱۰ - ۱۱۱.

۲ - اخلاق محتشمی.

برای کار شخصی به کسی مراجعه نمی‌کرد. رفتیم دیدیم که بسیار ناراحت است و نمی‌توانست مطالعه کند؟... معلوم شد که گربه در چاه حیاط خلوت خانه افتاده است و با آنکه مرتب برای آن غذا و گوشت می‌ریخت ولی بسیار ناراحت بود که چرا ما باید غفلت کنیم و سرچاه را باز بگذاریم و حیوانک در آن بیفتد و...!

سپس دستور داد که مقتی بیاورند و در چاه را بکنند و گربه را بیرون بیاورند. طبق نقل فرزندش، اینکار حدود ۱۵۰۰ تومان برایش خرج برداشته بود. ولی خوشحال بود... از این نمونه زیاد دارد.^۱

نداشتن غرور علمی

برخی بر اثر فضائل و کمالاتی که در خویش می‌یابند مغرور شده و بر خود می‌بالند و برای دیگران و فکر و کار آنان ارزش قائل نیستند و متأسفانه این آفت مهم غالباً دامن دانشمندان و جویندگان علم را گرفته و منشأ بسیاری از فسادها می‌شود اما علامه اینگونه نبود و با همه فضائل و بزرگواریها اصلاً غرور علمی و خودبینی و خودپسندی نداشت.

استاد ما آیت الله ناصر مکارم شیرازی در این باره فرموده‌اند:

«یک جریانی است که برای خود من واقع شد و این قضیه برای بنده همیشه آموزنده بود و هست و کراراً برای دوستان نیز نقل کرده‌ام در اینجا این موضوع را عرض می‌کنم: ایشان یک روز فرستادند دنبال من، که من میل دارم تفسیر المیزان ترجمه بشود و عقیده دارم برای ترجمه تفسیر المیزان، شما این کار را بکنید، روی حُسن نظری که داشتند من گفتم بسیار خوب من شروع می‌کنم به ترجمه که بیش از دو جلد هم موفق نشدم یعنی جلد اول تفسیر المیزان را بنده در دو جلد ترجمه کردم چون جلد اول تفسیر المیزان با جلدهای دیگرش فرق دارد خیلی مطالب آن فشرده است الفاظ کوتاه و معانی زیاد و به همین دلیل یک جلد تفسیر المیزان را من در دو جلد ترجمه کردم بیش از آن را بعد به علل خاصی موفق نشدم ادامه بدهم یک بار من خدمت ایشان آمدم و عرض کردم که آقا شما استادید و بزرگواری و صاحب نظر هستید ولی من هم یک آدمی هستم که در مسائل نمی‌توانم تقلید بکنم بنابراین

.....

۱ - درسهایی از مکتب اسلام س ۲۱ ش ۶۴/۱۰ مقاله آقای علی اکبر حسینی.

در این بحث‌های شما که ترجمه می‌کنم اگر جایی من اختلاف نظر داشتم با نظر شما اجازه می‌فرمائید من در پاورقی بنویسم یا اجازه نمی‌فرمائید، جدا بنویسم نه اینکه قاطی کنم با بحث‌های شما، عین مباحث شما را بنویسم بعد من ایرادی، اشکالی داشتم آن را طرح کنم؟ اجازه می‌فرمائید؟ چون من معتقدم یک مترجم عقیده خودش را هم بالآخره باید منعکس بکند او هم نظری دارد ایشان یک جمله خیلی پرمعنایی فرمودند فرمود: آقای مکارم ما از خودمان ایراد بگیریم بهتر از این است که دیگران از ما ایراد کنند بگذارید ما خودمان بحث‌های خودمان را نقد کنیم نه اینکه بیگانه‌ها بیایند نقد کنند من دیدم با آغوش باز این مسئله را پذیرفت، بعد به من فرمودند ولی اگر شما ایرادی داشتید قبلاً بیایید با من بحث کنید اگر من شما را قانع کردم تمام، گفتم اگر قانع نشدم چی؟ فرمود ایرادتان را در پاورقی می‌نویسید جواب من را هم می‌نویسید قضاوت را به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

البته یک استاد با شاگردش تا این اندازه روح فتوت و ایثار و بلندنظری داشته باشد مهم است ما شروع کردیم به ترجمه کردن تفسیر، رسیدیم به مباحث جبر و تفویض، ایشان یک نظرات خاصی در آنجا داشتند و من به فکر خودم در بعضی از این نظرات هماهنگ نبودم رفتم خدمت ایشان عرض کردم «آقا آن محبتی که فرمودید در اول کار و قراری که گذاشتیم الآن من آمده‌ام وفای به آن عهد را بخواهم، من می‌خواهم در اینجا یک پاورقی بنویسم و روی این بحث شما یک ایرادی بگیرم اجازه می‌فرمائید؟ ولو شما استادی و لیکن همیشه این سنت در بین علماء ما بوده که استاد و شاگردی مانع از این نمی‌شده است که ایرادهایشان را طرح کنند و نظراتشان را بگویند و لویکی استاد باشد و یکی شاگرد، ایشان فرمودند «اشکالی ندارد بفرمائید ببینم اشکال شما چیست»؟

من اشکال خودم را مطرح کردم در حدود یکی دو ساعت شبی بود خدمتشان بودم و بحث کردم ایشان نظراتشان را فرمودند من در آخر کار باز سماجت کردم و گفتم آقا واقعه این است که من هنوز قانع نشدم ولو توضیحات خوبی فرمودید می‌خواهید که من بنویسم و شما هم هرچه می‌فرمائید بنویسم فرمودند عیبی ندارد من رفتم آن اشکالی را که داشتم خیلی مفصل نوشتم آوردم خدمتشان گفتند: اوه شما اشکال را اینقدر مفصل می‌نویسید من جوابش را چقدر بنویسم؟

گفتم: می‌فرمائید چه کنیم؟ فرمود: اشکال خلاصه و جواب خلاصه، پاورقی است؛

ما هم اشکال را برداشتیم خلاصه نوشتیم و عین جوابی هم که ایشان فرمودند را نوشتیم و این الآن به عنوان یک سند در آن پاورقی تفسیری که من ترجمه کردم ضبط و محفوظ است. اما این مسئله برای من خیلی آموزنده شد خیلی مؤثر شد که یک مرد بزرگ که در سمت استادی هست نسبت به شاگرد، به نظرات شاگرد این قدر احترام می‌گذارد و می‌گوید ماحرفهای خودمان را نقد کنیم بهتر از این است که بیگانگان بیابند و حرفهای ما را نقد کنند و کراً شاید در جلسات این قضیه را به عنوان یکی از بزرگواریها و صفای روح و معنویت مرحوم علامه طباطبائی من نقل کردم»^۱

در رفت و آمدها تنها می رفت

استاد علامه طباطبائی همچون بسیاری از علمای بزرگ همواره تنها راه می رفتند و با دار و دسته و ارادتمندان و شاگردان حرکت نمی‌کردند و از راه انداختن اصحاب و اطرافیان تنفر داشتند.

خواهش از دوست

استاد علامه رفیقی داشت و از او خواسته بود که هرگاه عیبی از من دیدی به من تذکر بده تا خود را اصلاح کنم.

او بهیچوجه کمکی از کسی حتی از فرزندانش قبول نمی‌کرد

یکی از بزرگان حوزه نقل می‌کشد: یکی از تجار خیر در رابطه با تهیه مسکن برای علامه، مبلغ معتناهی پول (دویست هزار تومان) توسط من برای علامه فرستاد، بردم. فرمود: آدم خوبی است، خدا جزای خیرش دهد ولی فعلاً مبلغی ارث پدری به من رسیده و از سهم امام مصرف نمی‌کنم، پول را برگرداندم ولی طرف گفت: بگو: هدیه است. نه سهم امام. برگشتم و دوباره فرمودند: فعلاً نیازی ندارم! برای بار دیگر، جریان را به صاحب پول گفتم او در جواب گفت: بگو خدمت شما باشد به هر که می‌خواهی بده و به هر جا که صلاح بدانید، مصرف کنید... به علامه عرض کردم. فرمود: من نمی‌توانم خودت می‌دانی و پول را برگردانید!!

.....

۱ - اطلاعات ۶۷/۸/۲۶ ش ۱۸۶۱۴.

با توجه به اینکه سالها منزل نداشت و مستأجر بود. این خانه مسکونی را نیز ۱۲ سال قبل با قیمت همان ملک موروثی تهیه کرده است.

یکی از فرزندانش می‌گفت از خدا می‌خواستیم، چیزی را از ما قبول کند. گاهی بسته اسکناس را خدمت او می‌گذاشتم با اصرار حتی پنج ریال هم بر نمی‌داشت. مناعت طبع عجیبی داشت. در آخر عمر با کسالت از سفر مشهد برگشت. طبق نظر پزشک در تابستان باغی در «احمدآباد دماوند» اجاره کردم و پولش را پرداخت نمودم که آقا در مقابل عمل انجام شده قرار گیرد؛

آقا پس از سه روز اقامت مرا خواست که اجاره‌اش چند است؟ گفتم مهم نیست اصرار کرد که می‌خواهم بدانم که می‌توانم پرداخت کنم یا نه؟ گفتم پرداخت کرده‌ام، فرمود: یا بگیر پول را یا از اینجا می‌روم. و آخر هم مجبور شدم که بگیرم!!

وی آنقدر عقیف و مؤدب بود که حاضر نمی‌شد حتی پاهایش را کسی ببیند.

با اینکه وضع ناگواری داشت حاضر نمی‌شد در اواخر عمر هم کسی برای او لگن بیاورد. سعی می‌کرد در توالی قضای حاجت کند و حتی یکبار مجبور شدند در حالیکه سرم وصل شده بود، ایشان را بهمان وضع به توالی ببرند!^۱

خصوصیات اخلاقی علامه در منزل

سید عبدالباقی طباطبائی فرزند محترم علامه می‌گوید:

«علامه طباطبائی در خانه خیلی مهربان و بی‌ادیت و بدون دستور بودند و هر وقت به هر چیزی مثل چای و سیگار که احتیاج داشتند، خودشان می‌رفتند و می‌آوردند چه بسا هنگامی که عیال و یا یکی از اولادشان وارد اتاق می‌شدند ایشان در جلوی پای آنها بلند می‌شد و این قدر خلیق و مؤدب بود.

هیچ ممکن نبود کسی با ایشان مدتها معاشرت یا مسافرت بکند و بدون اطلاع از خارج بداند که ایشان چه کسی هست این قدر صادق و بی‌آلایش بود و کلاً ایشان از اخلاق اجدادش برخوردار بود. مرحوم علامه اظهار می‌داشتند که عمده موفقیت‌هایش را مدیون

.....

۱ - درس‌هایی از مکتب اسلام سال ۲۱ ش ۶۲/۱۰ مقاله آقای علی اکبر حسینی.

همسرش بوده است.

در مسافرتها، بسیار با حوصله بودند و در طول سال خیلی وقتها شب تا طلوع صبح را بیدار بودند و به کارهای علمی شان رسیدگی می کردند چون سکوت شب فرصتی برای ایشان بود تا بتواند خوب کار کند. در هر ۲۴ ساعت، ۱۲ یا ۱۳ ساعت را یکسره کار می کردند و در طول سال فقط عاشورا را تعطیل می کردند من از طفولیت تا آخر عمرشان که خدمتشان بودم هیچ وقت یاد ندارم که در ماه رمضان ایشان یک شب بخوابند. زندگی داخلیشان واقعاً سرتاسر آموزنده بود، ایشان تیراندازی و اسب سواری را خیلی خوب می دانست و شناگر بسیار لایقی بودند اهل پیاده روی بوده و کوهنورد ماهری بودند در باغبانی، زراعت و خصوصاً معماری مهارت فوق العاده ای داشت و در زمینه کارهای طراحی ساختمان می توان از مدرسه حجتیه فعلی در قم نام برد.

در کارهای علمی خود بیشتر فکر می کردند و مطالعه زیادی روی کتب مختلف نداشتند بجز در مورد مراجعه به تاریخ و اسم و اختصاصات موجود و بدین جهت در کتابخانه شان خیلی کتاب انباشته نیست.

یادم هست که در سن ۱۲ سالگی همه روزه مرا به بیابان برده و به من تعلیم تیراندازی می دادند و به من توصیه می کردند که شکار کردن را یاد بگیر ولی به کارنبر که شکار و کشتن یک جاندار گناه است گفتم پس شکار برای چه خوب است گفتند در صورتی می تواند مجاز باشد که انسان با یک ضرورت واقعی که جنبه حیاتی دارد مواجه بشود و الا ممنوع است.

سپس ادامه دادند: «من هرگز از تو راضی نخواهم بود اگر یک جاندار را بکشی ایشان خیلی خیرخواه، بشر دوست، مفید، بی اذیت بودند و من همیشه در زندگی مدیون تربیت های ایشان هستم.»

رمز موفقیت استاد علامه

استاد ما آیت الله ناصر مکارم شیرازی در پاسخ این سؤال که:

رمز موفقیت مرحوم علامه طباطبائی را در چه چیزهایی می بینید و اصولاً شرایط موفقیت یک طلبه یا یک عالم بزرگ چیست؟ فرمود:

«من فکرمی کنم چیزی که باعث موفقیت یک طلبه یا یک عالم بزرگ می شود سه اصل است: ۱- نظم درکار ۲- استقامت و پشتکار ۳- اخلاص و پاکی نیت. و این سه اصل به خوبی در مرحوم علامه طباطبائی جلوه گر بود واقعاً مردی بود منظم، اوقاتش را درست تنظیم کرده بود برنامه هایش را درست تنظیم کرده بود و از وقتش درست استفاده می کرد، اگر ایامی از سال، گرمای تابستان قم اجازه نمی داد ایشان کارهای خودش را ادامه بدهد قم را رها می کرد و فوراً منتقل می شد به بعضی از مناطق اطراف تهران در جاهائی که کسی به سراغش نیاید و او را به حال خودش بگذارد و بتواند بحثهایش را تعقیب کند و نوشته هایش را بنویسد یعنی واقعاً ایشان در کار منظم بود استقامت و پشتکار عجیبی هم داشت به علت اینکه کسی دست تنها - بعضی هستند گروهی کار می کنند کار اینها آسانتر است بعضی ها هستند تنها، - تفسیرالمیزان را بخواهد در بیست جلد بنویسد در این مدت با کارهای دیگری که داشت این یک چیز ساده ای نیست تا کسی دستش در تألیف و تصنیف کتاب نباشد، نمی فهمد، بیست جلد تفسیر آن هم مثل تفسیرالمیزان نوشتن کار آسانی نیست خیلی کار مشکلی است و کسی موفق نمی شود این کارها را بکند مگر اینکه پشتکار و استقامت فوق العاده داشته باشد و ایشان داشت، یک صفحه تفسیرالمیزان را انسان باز می کند می بیند ده تا بیست تا آیه از این طرف و آن طرف شاهد آورده اند، همه این آیات را باید پیدا کرد همه این آیات را باید تفسیر و لغاتش را دید بسیاری از مفسران را می بینیم یک جزء قرآن، پنج جزء قرآن یا ده جزء قرآن و یا ۲۰ جزء قرآن را تفسیر کرده اند ولی بالأخره همه قرآن را تمام نکرده اند اما یک مفسر تمام قرآن را تفسیر کند آن هم مثل المیزان پشتکار زیادی می خواهد. عامل سوم هم مسئله خلوص نیت است ما به مقتضای آیه شریفه: *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا* کسانی که جهاد کنند و برای خدا باشد، حتی قرآن نمی گوید: «فی طریقنا»، «فی سبیلنا» بلکه می گوید: «فینا»، جهادشان برای ما باشد، برای خدا باشد آنوقت *لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا* ما اینها را هدایت می کنیم به راههای هدایتمان، بنابراین به هر اندازه اخلاص بیشتر باشد هدایت الهی بیشتر شامل حال انسان است.

.....

۱- درباره نظم در زندگی علامه رک مجله درسهای از مکتب اسلام س ۲۱ ش ۱۰ ص ۶۳.

مرحوم علامه طباطبائی همانطور که اول هم عرض کردم اخلاصش در کلماتش کاملاً نمایان بود غرور و خودنمایی علمی نداشت در برابر مسائل، تواضع داشت، در بحث خلوص داشت در بحث حتی عقیده مخالف را هم تحمل می‌کرد و می‌پذیرفت.^۱ علل اصلی موفقیت را حضرت استاد بخوبی بیان فرموده‌اند و می‌توان علل دیگری نیز به آنها اضافه کرد که در موفقیت ایشان مؤثر بوده است از جمله داشتن ارتباط معنوی با ائمه اطهار(ع) و داشتن اساتیدی مبرز و شاگردانی ممتاز و همتی بلند و توفیق الهی و داشتن همسری دلسوز.^۲

استاد محترم ابراهیم امینی در نماز جمعه طهران نقل کردند: «استاد علامه طباطبائی در فوت همسر محترمه اش می‌گریست، به او عرض کردم ما باید درس صبر را از شما بیاموزیم چرا بی‌تابی می‌کنید؟ فرمود: او بسیار مهربان بود و فداکار و اگر نبود همراهیهای ایشان، من موفق به نوشتن و تدریس نمی‌شدم.

او در هنگامی که من فکر می‌کردم و یا می‌نوشتم، با من حرف نمی‌زد تا رشته افکارم از هم گسسته نشود و برای اینکه خسته نشوم، رأس هر ساعت در اطاق مرا باز می‌کرد و جای می‌گذاشت و سراغ کار خود می‌رفت».

استاد محترم آقای مسعودی در مورد فداکاری همسر علامه فرمود: علامه نقل می‌کرد که خانم به حدی به من کمک می‌کند که گاه من اطلاع از قبای خود ندارم به این معنی که می‌رود پارچه‌ای انتخاب می‌کند و می‌خرد و می‌دوزد و برای پوشیدن در اختیار من می‌گذارد.

و استاد حائری شیرازی از قول همسر علامه نقل کرد که روزی می‌گفت: هنوز هم بین من و ایشان تعارفات مرسوم وجود دارد و حضرت علامه تاکنون با تعبیر سبکی نام مرا نبرده و هرگز اسم مرا به تنهایی نمی‌برد.

بیجهت نیست که علامه در مرگ چنین همسر فداکار و مؤدبی اشک می‌ریزد و ناله سر می‌دهد و به قول استاد مسعودی بعد از مرگ همسر می‌گوید: خانواده‌ام وقتی از دنیا رفت

.....

۱ - اطلاعات ۶۷/۸/۲۶ ش ۱۸۶۱۴.

۲ - خود ایشان فرموده: پیوسته حس می‌کردم که دست ناپیدانی مرا از هر پرتگاه خطرناک، نجات می‌دهد و جاذبه مرموزی از میان هزارها مانع مرا بیرون کشیده، بسوی مقصد هدایت می‌کند.

زندگی من زیر و روشد.

داستان تشرّف جوانی به خدمت امام عصر(عج) از زبان علامه

حجت الاسلام والمسلمین آقای محمد هادی فقهی از علماء محترم تهران از قول علامه نقل می‌کند که آن بزرگوار فرمود:

در ایامی که از نجف مراجعت کرده و در شهرستان تبریز بودم یک روز از طرف مرحوم زنوزی قاصدی آمد و مرا احضار کرد، چون خدمت آقای زنوزی رسیدم فرمود، فلانی (خطاب به علامه) قضیه ای پیش آمده و مبهوت ماندم پرسیدم چیست؟ آقای زنوزی چنین شرح دادند:

چند روز در منزل کاربتائی داشتیم که یک نفر بتّاً با کارگرش که در حقیقت شاگرد او بود با هم کار می‌کردند کارهای دقیق شاگرد مرا به خود جلب کرد، میدیدم کارهای خود را بخوبی انجام می‌داد و مثل بعضی افراد دیگر وقتش را تلف نمی‌کرد، ظهر که استادش برای خوردن غذا به منزلش می‌رفت ابتداء تجدید وضو می‌کرد و نمازش را اول وقت می‌خواند و بعد دستمال کوچک خویش را باز می‌کرد و مقداری غذا می‌خورد و دوباره بلند می‌شد مقدمات کار را فراهم می‌کرد تا استادش می‌رسید و به همراه وی منجدانه مشغول کار می‌گشت تا اینکه روزی استادش به وی گفت برو از همسایه نردبانی بگیر بیاور، جوان رفت ولی برخلاف انتظار دیر آمد و لذا هنگام عصر که استادش رفت پیش او رفتم و حال و احوال کردم و ازش پرسیدم در آوردن نردبان انتظار نبود دیر کنی، چرا دیر کردی؟ جوان لبخندی زد و گفت: حاجی آقا علت دیر کردنم تنگی کوچه بود و اگر دقت نمی‌کردم ممکن بود دیوارهای مردم با برخورد با نردبان خراب شود.

آقای زنوزی فرمودند: از پاسخ زیبای این جوان بیشتر تعجب کردم و ازش پرسیدم آیا می‌شود امام زمان علیه السلام را دید؟ بلافاصله بطور خیلی عادی گفت: بلی اتفاقاً این هفته امام زمان علیه السلام به تبریز تشریف آورده بودند پرسیدم لباس امام علیه السلام چگونه بود؟ پاسخ داد به لباس پاسبانی بودند.

مشکل مرحوم آقای زنوزی اینجا بود از علامه طباطبائی می‌پرسند چگونه می‌شود امام زمان علیه السلام به لباس پاسبانی — لباس ظلمه — باشند؟ علامه پاسخ می‌دهند چون

همه عالم از آن امام علیه السلام است و لذا برای آنان مکان و یا لباس و یا شبیه اینگونه مسائل مشکلی بوجود نمی آورد.

پس از آنکه علامه (رضوان الله تعالی علیه) این داستان را با لحن زیبایی خودشان بیان کردند از معظم له درباره این داستان نظرخواهی کردم و ایشان فرمودند: بلی قرائن بگونه ای بود که قضیه صحت داشت و او از جوانانی بود که امام زمان (علیه السلام) را می دیده است، علامه اضافه کردند با آدرسی که از آن جوان داشتم به سراغش رفتم متأسفانه او را پیدا نکردم.

شماری از شاگردان ایشان

حوزه درسی استاد علامه دست پروردگان محققى داشت که اینک هرکدام چون ستاره ای در آسمان علم و حکمت و تفسیر این مرز و بوم می درخشند و نام برخی از این استادان دانشمند که در تفسیر یا فلسفه، عرفان یا هر سه از دریای معلومات استاد سیراب شده اند با حذف القاب در ذیل آورده می شود.^۱

- | | |
|----------------------------------|---|
| ۱۱ - محمد تقی مصباح یزدی | ۱ - شهید حاج شیخ مرتضی مطهری |
| ۱۲ - ابراهیم امینی | ۲ - شهید سید محمد حسین حسینی بهشتی |
| ۱۳ - علی احمدی میانجی | ۳ - شهید شیخ محمد مفتاح همدانی |
| ۱۴ - سید مهدی روحانی | ۴ - شهید شیخ علی قدوسی (داماد آن مرحوم) |
| ۱۵ - محمد محمدی گیلانی | ۵ - شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی |
| ۱۶ - سید محمد حسین حسینی طهرانی | ۶ - شهید سید محمد رضا سعیدی |
| ۱۷ - جعفر سبحانی تبریزی | ۷ - شهید حاج آقا مصطفی خمینی |
| ۱۸ - ناصر مکارم شیرازی | ۸ - عبدالله جوادی آملی |
| ۱۹ - سید عبدالکریم موسوی اردبیلی | ۹ - حسینعلی منتظری |
| ۲۰ - علی اکبر مسعودی خمینی | ۱۰ - حسن حسن زاده آملی |

.....
۱ - غیر از این بزرگواران جمعی از تحصیل کرده های دانشگاهی و روشنفکران آشنا به فرهنگ غرب هم از طریق مکاتبه یا مسافرت به قم گاهی از محضر پرفیض استاد بهره مند می شدند.

- ۲۱- ابوطالب تجلیل تبریزی
 ۲۲- محمد یزدی
 ۲۳- سید موسی صدر
 ۲۴- سید جلال الدین آشتیانی
 ۲۵- یحیی انصاری شیرازی
 ۲۶- حسین نوری همدانی
 ۲۷- سید محمد علی ابطحی
 ۲۸- سید محمد ابطحی
 ۲۹- عبدالحمید شریانی
 ۳۰- عباس ایزدی
 ۳۱- عبدالله نورانی
 ۳۲- سید عزالدین حسینی زنجانی
 ۳۳- سید مهدی لاجوردی حسینی
 ۳۴- علی دوانی
 ۳۵- سید ابوالفضل نبوی قمی
 ۳۶- سید حسین نبوی قمی
 ۳۷- علی پهلوانی
 ۳۸- محمد هادی فقهی
 ۳۹- حسن پهلوانی
 ۴۰- عزیز الله خوشوقت
 ۴۱- مرحوم سید عبدالله ضیائی
 ۴۲- زین العابدین قربانی
 ۴۳- سید حسن میردامادی
 ۴۴- رضا حجتی نجف آبادی
- ۴۵- صدرالدین حائری شیرازی
 ۴۶- عباس محفوظی
 ۴۷- محمد باقر طاهری محمودی
 ۴۸- سید حسن طاهری خرم آبادی
 ۴۹- علی اکبر هاشمی رفسنجانی
 ۵۰- قدرت الله نجفی
 ۵۱- سید ابراهیم سید علوی
 ۵۲- علی حجتی کرمانی
 ۵۳- حاج میرزا یدالله دوزدوزانی
 ۵۴- مرتضی مقتدائی
 ۵۵- احمد مطهری
 ۵۶- حسین مظاهری اصفهانی
 ۵۷- مجدالدین محلاتی
 ۵۸- علی پناه اشتهااردی
 ۵۹- محمد جواد حجتی کرمانی
 ۶۰- محمد علی گرامی قمی
 ۶۱- سید حسین شمس
 ۶۲- سید جعفر میردامادی بن سید محمد حسین
 ۶۳- حسین شهیدی
 ۶۴- سید یحیی برقمی
 ۶۵- محمد حسین بهجتی اردکانی
 ۶۶- علی بهجتی
 ۶۷- سید صادق آل محمد.

۱- لازم به تذکر است که در مقالات «نجوم امت» اگر نویسنده از برخی از شاگردان مترجم نام نبرده است تنها به دلیل عدم اطلاع از نام محترم آنان می باشد.

نمونه‌ای از غزلیات استاد علامه طباطبائی

اشعاری از این ستاره ادب ایران به جای مانده که در بعضی مجلات و یادنامه‌ها نمونه‌هایی از آن به چاپ رسیده و این نمونه‌ای است که نشانی است از ذوق لطیف علامه.

همی گویم و گفته‌ام بارها	بود کیش من، مهر دلدارها
پرستش به مستی است درکیش مهر	برونند زین جرگه هشیارها
به شادی و آسایش و خواب و خور	ندارند کاری، دل افکارها
به جز اشک چشم و به جز داغ دل	نباشد، به دست گرفتارها
کشیدند در کوی دلدادگان	میان دل و کام دیوارها
چه فرهادها، مرده در کوهها	چه حلاجها، رفته بردارها
چه دارد جهان جز دل و مهریار	مگر توده‌هایی ز پندارها
ولسی‌راد مردان و وارستگان	نیارند هرگز به مردارها
مهین مهرورزان، که آزاده‌اند	بریزند از دام جان تارها

وفات و مدفن

سرانجام حضرت استاد پس از هشتاد سال عمر با برکت خود که در طول آن موفق به انجام خدمات فراوان و ارزشمندی به جهان اسلام و حوزه‌های علمیه و فرهنگ تشیع گردید به دنبال یک کسالت طولانی در روزیکشنبه ۱۸ محرم الحرام سال ۱۴۰۲ برابر با ۲۴ آبان ۱۳۶۰ ساعت ۹ صبح چشم از جهان فرو بست، رحلت جانگدازش ضایعه‌ای بزرگ بر عالم تشیع و مصیبتی سنگین بر جهان اسلام بود.

یکی از مدرّسین محترم نقل کردند که در روزهای آخر عمر علامه در حضورش بودم دیدم دیده گشودند و فرمودند آنها را که انتظارشان داشتم به سراغم آمدند.^۱ هنیئاً له. پیکر پاک این عالم ربّانی بصورت بیسابقه‌ای تشییع شد در این تشییع علاوه بر

.....

۱ - مجله درسهانی از مکتب اسلام س ۲۱ ش ۱۰ ص ۶۰ مقاله استاد معظم جناب آقای مکارم.

طبقات مختلف مردم، شخصیت های علمی و در پشاپیش همه، مراجع بزرگوار شیعه شرکت داشتند. بدن مطهر ایشان در محل بالای سر حضرت معصومه (سلام الله علیها) نزدیک مقبره مرحوم آیت الله العظمی خوانساری به خاک سپرده شد.

پس از رحلت او از ناحیه مراجع تقلید و حوزه های علمیه و فرهنگیان و دیگر گروه ها مجالس یادبود برگزار شد و در هر سال ایام مصادف با سالگرد وفات ایشان سمینارهایی در شهرهای مختلف برگزار می گردد و یادنامه ها تنظیم می شود و از مقام علمی آن استاد بزرگ الهی و خدماتش تجلیل به عمل می آید و باید هم چنین باشد و شعری که در رثای آن مرحوم تا کنون قصائدی سروده اند بحدی زیادند که اگر سروده های آنان گردآوری شود یک مجموعه بزرگی را تشکیل خواهد داد و ما از میان همه سروده ها بخشی از قصیده زیر را که شاگرد آن مرحوم حضرت استاد حسن زاده آملی سروده است ذکر می کنیم:

قسمتی از قصیده استاد حسن زاده آملی در رثای استادش

صبا به کوی عزیزان روضه رضوان	سلام ما به حضور عزیز ما برسان
حضور قدسی قدیس عیسوی مشرب	که مرده زنده نمودی به حکمت و عرفان
حضور فخر امثال جناب علامه	حضور صدر افاضل مفسر قرآن
حضور نور دل و دیدگان اهل ولاء	حضور صاحب تفسیر فرد المیزان
حضور مالک درج نهاییه الحکمة	حضور سالک مجذوب اولیاء زمان
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا	تراست شادی وصل و مرا غم هجران
سکوت توهمه فکر و کلام توهمه ذکر	بیان توهمه بکر و نوشته ات برهان
به حکمت نظری صنوبوعلی سینا	به حکمت عملی بوسعید و توسیان
دراست توبه معیار خواجه و صدرا	قداست تو نمودار بوذرو سلمان
اشارت تونجات و عبارت تبوشفا	روایت تنونصوص روایت و قرآن
عنایت توفتوحات فیض عین حیات	حکایت توفیوضات جلوه سبحان
قیامتی شده بر پا به قم، که واهمه گفت	مگر که زلزلت الارض را رسیده زمان
مگر که یونسی اندر دهان ماهی شد	مگر که نوح به کشتی نشست در طوفان
قلم شکسته و دل خسته و زبان بسته	چگونه وصف ترا مثل من کند عنوان

زدرس وبحث ورتعلیم ورتربیت تاهست سخن، فیوض الهی ترارسد هرآن
توجان، جان «حسن زاده» کی روی ازیاد اگرچه پیکرت از دیدگان شده پنهان

پیام تسلیت

از سوی رهبر انقلاب حضرت آیه الله العظمی امام خمینی رضوان الله علیه :
بسم الله الرحمن الرحيم۔ با کمال تأسف رحلت عالم بزرگوار فیلسوف عالم اسلام
و مفسر عالی مقام حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی۔ قدس
سره الشریف۔ رابه اطلاع می رساند فقدان این مرد بزرگ که عمری را در راه اعتلای کلمه
طیبه اسلام گذراند و از بزرگترین مفاخر علمی جهان اسلام و دنیای علم و دانش بشمار
می رفت و آثار و تألیفات ارزنده این دانشمند کم نظیر در تفسیر، فلسفه، فقه و اصول و دیگر
علوم اسلامی در بزرگترین مجامع علمی مورد استفاده دانشمندان قرار داشت ضایعه جبران
ناپذیری بود که حوزه های مقدسه و مراکز علمی را در ماتمی بزرگ فرو بُرد....

مدارک مقاله

- ۱۔ یادنامه مفسر کبیر استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی، جمعی از دانشمندان،
انتشارات شفق
- ۲۔ یادنامه علامه طباطبائی، ۲ جلد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۳۔ گنجینه دانشمندان ج ۲/۲۲۶
- ۴۔ آثار الحجج ج ۲/ ۶۷
- ۵۔ علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی / ۴۴۰
- ۶۔ طبقات اعلام الشیعه، القسم الثانی من الجزء الاول / ۶۴۵
- ۷۔ روزنامه های جمهوری اسلامی، کیهان، اطلاعات، رسالت، صحیفه (ضمیمه جمهوری
اسلامی) و کیهان فرهنگی.
- ۸۔ اظهارات برخی از تلامیذ و نیز اعضاء خانواده آن بزرگوار
- ۹۔ مهر تابان
- ۱۰۔ معجم مؤلفی الشیعة / ۲۵۶ از آقای فاضل قائینی
- ۱۱۔ یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی ج ۴/ ۸۸ - ۱۰۴
- ۱۲۔ الفجر، السنة الاولى ۱۴۰۴ ش ۴ از مکتب الاعلام الاسلامی۔ الحوزة العلمية بقم۔
ص ۹۵ مقاله علی اوسی تحت عنوان «اضواء علی منهج التفسیر لمدرسة العلامة

الطباطبائی» وایشان کتابی هم به نام الطباطبائی و منهجه فی تفسیر القرآن دارد که توسط سازمان تبلیغات اسلامی چاپ شده است.

- ۱۳ - تراجم الرجال از ص ۱۹۳ تا ۱۹۶
- ۱۴ - رجال قم از مقدس زاده
- ۱۵ - پیام انقلاب ش ۴۶ آذر ۱۳۶۰ از ص ۸ تا ۱۲ و ش آبان ۱۳۶۱ از ص ۱۰ تا ۱۸
- ۱۶ - هزار و یک نکته ج ۲ از استاد حسن زاده آملی و ۵۸۸ و ۶۲۱
- ۱۷ - سیمای فرزندگان از آقای رضا مختاری
- ۱۸ - شرح رسالة المشاعر ملاصدرا - مقدمه ص ۵۲ و ۵۳ و ص ۷۹
- ۱۹ - سنن النبی (ص) مقدمه آقای محمد هادی فقهی
- ۲۰ - سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام خمینی ج ۶/۶ گفتار آقای علی دوانی
- ۲۱ - مقدمه شیعه در اسلام از سید حسین نصر
- ۲۲ - مقدمه علی و فلسفه الهی ترجمه آقای مهدی پور
- ۲۳ - گنجینه یا کشکول سیاح ج ۲/۷۷
- ۲۴ - تفرج صنع از دکتر عبدالکریم سروش / ۳۲۸.
- ۲۵ - فرهنگ اسلام شناسان خارجی ج ۱/۹۲
- ۲۶ - آشنائی با حوزه های علمیه شیعه در طول تاریخ ج ۱/۳۲۴
- ۲۷ - مستدرکات اعیان الشیعه ج ۱/۱۶۹ و اعیان الشیعه ج ۷/۲۵۴
- ۲۸ - درسهای از مکتب اسلام سال ۲۱ ش ۱۰ که مخصوص علامه طباطبائی است
- ۲۹ - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی ج ۱/۲۰۲.

بقیه از صفحه ۱۶۷

فردی از مشرکین امان داد او در امان است تا اسلام بر او عرضه شود، پس هرگاه اسلام اختیار کرد او برادر شماست و اگر نپذیرفت بایستی او را به محل امنی که بتواند جان خودش را حفظ کند برسانید.

۸- هنگامی که به علی (ع) خبر رسید لشکریان معاویه به شهر انبار حمله برده و

در این حمله زینت آلات یک زن مسلمان و یک زن اهل کتاب غارت شده است، فرمود:

وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْآخَرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَسْتَرْجِعُ حِجْلَهَا... مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِزْجَاعِ وَالِاسْتِزْجَامِ... فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ تَقْدِ هَذَا آسَفًا

←

مَا كَانَ يَهْمُ قَلُومًا بَلْ كَانَ يَهْمُ عِنْدِي جَدِيرًا...^{۲۱}

شنیده‌ام که در حمله به شهر انبار، لشکریان بر زنان مسلمان و اهل کتاب یورش برده و زیورآلات آنان را ربوده‌اند و آنان به جز توسل به گریه و التماس، چاره‌ای نداشته‌اند، اگر مرد مسلمان از غصه این جنایت بمیرد جای ملامت درباره او نیست بلکه از دیدگاه من سزاوار آن است....
همچنین علی (ع) در نامه‌ای به مالک اشتر در رابطه با اهل خراج که معمولاً اهل کتاب بوده‌اند، چنین می‌فرماید:

وَقَفَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُضْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِبَادٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِيهِ وَلَيْكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَنْدُرُكَ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ ظَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا فَإِنَّ شَكْرًا يُفْلَأُ أَوْ عِلَّةً أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبِ أَوْ بَالَهُ أَوْ إِحَالَتهَ أَرْضٍ اعْتَمَرَهَا عَرَقٌ أَوْ أَخْجَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرْتَجُونَ أَنْ يَضْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ وَلَا يَنْتَفِلَنَ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّتْ بِهِ الْمَوَؤَنَةُ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ دَخِرٌ يَتَوَدُّونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَتَزْيِينِ وَلَايَتِكَ مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنِ نَنَائِهِمْ وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِغَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا دَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ وَالنِّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ فَرُبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ اخْتِمَلُوهُ طَبِيَّةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ فَإِنَّ الْمُرْمَانَ مُخْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ وَإِنَّمَا يُؤَيُّ خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَاذِ أَهْلِهَا وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَسَوْءِ ظَنِّيهِمْ بِالْبَقَاءِ وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَيْبِ.^{۲۲}

خراج را بگونه‌ای جمع آوری کن که به صلاح پرداخت کنندگان آن باشد، چه اینکه در نظم صحیح در خراج و روشی که به نفع پرداخت کنندگان آن باشد، منافع دیگران هم نهفته است ولی منافع دیگران بدون صلاح حال ایشان حاصل نخواهد شد زیرا مردم همگی روزی خوار خراج هستند و از دسترنج کارگران این اراضی استفاده می‌کنند، بنابراین عمران زمین را بر مبلغ خراج مقدم بدان زیرا جز با آبادی زمین به خراج مطلوب نخواهی رسید و هر آن کس که مالیات را بدون آبادی زمین می‌جوید، کشور و ساکنان آن را نابود ساخته است و زمان زیادی حکومت او دوام نمی‌آورد بنابراین اگر خراج دهندگان از سنگینی مخارج یا آفات و کمبود آب و باران و یا طغیان آب و فرورفتن زمین در آن و یا خشکسالی شکوه کردند به آنان به مقداری که معتقدی با آن مشکشان حل خواهد شد، تخفیف بده و این کار بر تو مشکل نباشد زیرا در واقع ذخیره‌ای است که (دیر یا زود) به صورت آبادی شهرها و پایداری حکومت به تو باز خواهد گشت و همگان ثناگوی تو خواهند شد.

.....
۲۱ - نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۷.

۲۲ - نامه ۵۳ از نهج البلاغه.



سیره محمد (صلی الله علیه وآله)، عرفان کامل اسلام

حکم عقل درباره فعل این است که فعل، مظهر و ظهور علم و قدرت فاعل است و رشحه‌ای از رشحات انوار فاعل می باشد، براین اساس، فعل وجود استقلالی ندارد، بلکه از تمام جهات، وابسته به فاعل تام و کامل است، و افعال به جهت داشتن مراتب مختلف نمی توانند، مظهر تام همه شئون فاعل باشند، به عبارت دیگر هر فعلی نشان دهنده صفت یا صفاتی از فاعل است و آن فعلی مظهر اتم همه صفات فاعل می باشد که اکمل و اقرب به فاعل و افضل باشد.

شناخت هر فعلی از راه فاعل خود نیز بستگی به مرتبه وجودی او دارد، و عالی ترین عرفان را فعلی دارد که اکمل و اقرب و افضل باشد، و حقیقت عرفان این است که فعل دریابد که از خود هیچ ندارد و آنچه دارد از فاعل است و نیز دریابد که مقهور و محکوم اوست و باید مطیع مخلصی برای او باشد.

انسان و جهان فعل و کار خداوند متعال است، وجود هر پدیده‌ای رشحه‌ای از رشحات انوار او است، تجلی و ظهور او در همه جا است، هر موجودی تکویناً او را

می‌طلبد و با تمام وجود شهادت می‌دهد که مَشْهَدِ حَقِّ است، به طور کلی جهان، (مجرد و مادی) آفریده شده است تا محل نمایش و تجلیات پروردگار عالم باشد. جهان هستی برای شهادتِ حَقِّ آفریده شده است، جهان (بدان جهت) آفریده نشده است که خداوند آن را به کمال برساند؛ زیرا این، غایت و غرضی خارج از ذات او است، غرض و غایت فعل است، همان‌گونه که وجود عارض معلول است، غرض و غایت فعل نیز عرضی است، نه وجود معلول مقصود بالذات است و نه غایت معلول. بلکه آنچه مقصود بالذات است ذات نامتناهی او است که اراده کرده خلق محل ظهور و شهود او باشد، و با رشد و کمال قوای درونی، هر چه بیشتر بر وجود او شهادت دهند، چنان که عارف بزرگ مرحوم محمدعلی شاه‌آبادی در مورد فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكُنِّي أَعْرَفَ بِيان می‌دارند:

فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ إِشَارَةً إِلَى مَا ذَكَّرْنَا مِنَ الْإِضَافَةِ الْإِشْرَاقِيَّةِ الَّتِي لَا ظَرْفَ لَهَا إِلَّا الْحَضْرَةُ الْوَاحِدِيَّةُ... مَقَامَ لِكُنِّي أَعْرَفَ وَهِيَ الْغَايَةُ وَالنَّتِيجَةُ بَيَانُ ذَلِكَ أَنَّ غَايَةَ الْخَلْقِ هُوَ ظُهُورُهُ... وَلَا يُتَوَهَّمُ أَنَّ قَوْلَهُ لِكُنِّي أَعْرَفَ أَنَّ تَعْرِفَهُ أَخَذَ بِلِ الْمَقْصُودِ أَنَّهُ لِكُنِّي أَظْهَرَ فَالْفَرْضُ ظُهُورُهُ وَأَظْهَارُهُ كَمَا لَا يَهْ لِأَظْهُورُهُ لِأَخْرِ قَلْبَيْسَ مَعْرِفَةَ الْخَلْقِ لَهُ غَايَةَ خَلْقَتِهِ أَيْضاً!

کلمه خَلَقَ در جمله فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ اشاره به اضافه اشراقیه پروردگار است. آن اضافه‌ای که طرفی برایش نیست جز حضرت احدیت، این اضافه عین ربط به خدای یکتا است... و جمله لِكُنِّي أَعْرَفَ اشاره به غایت و نتیجه خلقت است، و آن ظهور و هویدایی پروردگار می‌باشد... و خلاصه آن که، غرض و داعی در ایجاد، اولاً و بالذات، ظهور و هویدایی ذات مقدسش می‌باشد و لکن ثانیاً و بالعرض ظهور تعینات و ماهیات ممکنه است... پس مفاد جمله فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكُنِّي أَعْرَفَ اینست که: خلق نمودم، تا این که ظاهر و هویدا شوم، نه این که کسی مرا بشناسد و نزد او معروف گردم.

اگر جهان محل شهود باری تعالی هست و با تمام وجود نمایشگر او است، این نمایش و شهادت منحصر به شهادت و نمایش تکوینی نیست، بلکه شهادت تشریحی

.....

۱ - رشحات البحار، ص ۱۵۳ - ۱۵۴ (محمدعلی شاه‌آبادی).

نیز هست، و آن انسان کامل است، که مظهر تمام حضرت حق در دو جهت تکوین و تشریح می باشد. انسان، آن گونه که در جهت تکوین همراه با موجودات دیگر، شهادت به وحدانیت و حضور و ظهور او می دهد؛ در مرحله عالی تر نیز از جهت تشریح باید شهادت بدهد؛ که در برابر عظمت و کبریائی و نامتناهی بودن او هیچ است. و با ظهور کمالات باطنی و آیات انفسی بر این مطلب تأکید کند. تا بدانجا که در حق ذوب شود و در تمام افعال، آیت حق گردد. تا محور و الگوی حق برای خلق باشد. سخنش و قیام و قعودش و تمام رفتارش حجت حق باشد و چون چنین شخصی مظهر تمام نمای رب الارباب است؛ همه انسانها (انبیاء و غیر انبیاء) او را حجت خدا بر خویش می دانند، و کسی برای او حجت و الگونیست، زیرا که غیر او یا تکویناً مظهر حق در بعضی از جهات است و یا مظهر تشریحی رب در برخی از جهات دیگر می باشد، اگرچه انسانهایی که مظهر بعضی از اسماء الهی هستند؛ حجت و الگو برای کسانی هستند؛ که کمالی در جهت تشریح ندارند. یا کمال تشریحی آنها ناقص است، و حجت بودن انبیاء غیر اولوالعزم و یا اولوالعزم غیر از خاتم رسل، بر مردم از عوام و خواص از این قبیل است، ولی انسانی که در جهت تکوین و تشریح، مظهر تام و تمام اسماء حسناى پروردگار عالم است؛ او حجت بر انبیاء نیز هست. او انسانی است که نزد خدا افضل، اکمل و اقرب از دیگر خلق است. چنان که در مقالات قبل به اثبات رساندیم؛ آن وجود اشرف، افضل رسل، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد، که در بین خلق، عالی ترین درجه عرفان را به خدا دارد، او که مظهر اتم و اکمل اسماء الهی است؛ حجت بر ملائکه و عالم مجردات و حجت بر تمام انسانها بوده و معلم آنها است. بر این اساس می گوئیم: سیره و سبک رفتار او که زیر بنایش حق و شهود حق است عرفان کامل اسلام می باشد. اینک در این مورد به بیان آیات و روایاتی چند می پردازیم:

۱ - لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.^۲

.....
۲ - احزاب / ۲۱.

رسول خدا (ص) برای کسانی که (به جهت ایمان و اعمال صالح شان) بخدا و روز قیامت امیدوار هستند؛ اسوه و الگوی نیکویی است.

۲ - وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ ۳

بدون هیچ تردیدی تو ای پیامبر دارای خلقی عظیم هستی.

۳ - هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ

بِاللَّهِ شَهِيدًا ۴

اوست که پیامبرش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه ادیان پیروز گرداند و خدا برای شهادت کافی است.

اگر این مطلب را بپذیریم که اثر صادر از کمال خاص، سنخیت با آن کمال دارد، باید بپذیریم که نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) بالاترین اسوه، دارای خلق عظیم و دین افضل است؛ زیرا که اکمل خلق و رسل است.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ۵

امام موسی (ع) فرمودند: خداوند مخلوقی بهتر و برتر از حضرت محمد (ص) نیافریده است.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا سَيِّدٌ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَحَمَلَةَ الْعَرْشِ وَجَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُرْسَلِينَ ۶

امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران گرامی اش (ع) نقل فرمود: که رسول خدا (ص) فرمودند: من سرور کلیه مخلوقات پروردگارم و من بهتر از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و تمام فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل هستم.

کسی که او را اسوه قرار ندهد و از سیره و سبک رفتار آن حضرت پیروی نکند خدا هیچ عملی را از او نمی پذیرد:

عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا

.....

۵ - بحارج ۱۶ ص ۳۷۷ روایت ۸۸.

۳ - قلم / ۴.

۶ - بحارج ۱۶ ص ۳۶۴ روایت ۶۶.

۴ - فتح / ۲۸.

أَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ... يَا مُحَمَّدُ خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا
وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَشْبَاحَ نُورِي مِنْ نُورِي وَعَرَضْتُ لِابْنَتِكُمْ عَلَى السَّمَاوَاتِ
وَعَلَى الْأَرْضِينَ وَمَنْ فِيهِنَّ فَمَنْ قَبِلَ لِابْنَتِكُمْ كَانَ عِنْدِي مِنَ الْأَظْفَرِينَ وَمَنْ
جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكُفَّارِيَا مُحَمَّدٌ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدًا عِنْدِي حَتَّى يَنْقَطِعَ أَوْ يَصِيرَ
كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَنَانِي لِوِلَايَتِكُمْ مَا عَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقِرَّ بِوِلَايَتِكُمْ.^٧

از جابر جعفی از امام باقر (ع) روایت است که، رسول خدا (ص) فرمودند: هنگامی که در شب معراج مرا به سوی آسمانها می بردند؛ خدای عزیز و جبار به من چنین فرمود: یا محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین را چون نوری از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر آسمانها، بر زمینها و آنچه در آنها است، عرضه داشتم، هر آن کسی که ولایت شما را قبول کند، نزد من از پیروزمندان است (مؤمن و رستگار است) و کسی که ولایت شما را انکار کرد، نزد من از انکارکنندگان حق می باشد، یا محمد همانا اگر بنده ای برای من آنقدر عبادت کند؛ که بمیرد و مانند چوب خشک گردد، در حالی که ولایت شما را انکار می کند و مرا ملاقات کند او را نمی آمرزم، و از گناهانش نمی گذرم، مگر این که اقرار به ولایت شما کند.

او عارف به خدا بود و جهان عارف به او، او به خدا حق شد و جهان به او، مربی و مویز او خدا بود، او مربی و مویز خلق آن چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: «وَأَنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ» ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ النَّاسِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «مَا أَنَا كُمْ الرَّسُولُ فَخَذُّوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^٨

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خدای عزوجل پیامبرش را به بهترین طرز تربیت فرمود و پس از آن که ادبش را نیکو گردانید فرمود: «و در حقیقت تو بر خلقی عظیم آراسته ای» سپس امر و کار مردم و امت را به او تفویض کرد؛ تا این که بندگانش را سیاست و تدبیر کند، پس خدای عزوجل فرمود: «آنچه که رسول به شما می بخشد بگیریید.^٩ و آنچه شما را از آن نهی می کند؛ ترک کنید و دنبال آن نروید.

٧- بحارج ١٦ ص ٣٦١ - ٣٦٢ روایت ٦١.

٨- بحارج ١٧ ص ٤ روایت ٣.

٩- صرف نظر از سیاق آیه که عام است، شامل اعطاء رسول از حکم و غیر آن می شود.

و در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده است که فرمود:
خداوند متعال پیامبرش را بر محبت خویش تأدیب فرمود و پس از آن امر
خلق را به او تفویض کرده، فرمود:

مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۱۰

کسی که اطاعت از رسول خدا کند در واقع خدا را اطاعت کرده است.
او واسطه فیض در عرفان خلق به خدا است، که با اطاعت او خدا اطاعت می شود. و
اگر کسی او را اطاعت نکند؛ خدا را اطاعت نکرده است.
وقتی جمادات در برابر او خاضع باشند، چقدر قبیح است که انسان از فرمان
او سرپیچی نماید.

.....

۱۰ - بحارج ۱۷ ص ۳ و ۴.



بقیه از صفحه ۴۳

۱۶ - هداية المعتسف في المؤلف والمختلف، خود این ابار در کتاب المعجم به
این نام‌ها از کتاب خود یاد می‌کند، اما مقری در نفع الطیب، هداية المعترف في المؤلف
والمختلف ذکر می‌کند، حال آیا یک کتاب بوده است یا دو کتاب، معلوم نیست.
در بعضی از جاها کتاب «الغصون الیانة في محاسن شعراء المائة السابعة» را به
ابن ابار نسبت داده‌اند، اما استاد ابراهیم آبیاری ناشر و محقق این کتاب اثبات کرده
است که این کتاب از ابن سعید علی بن موسی اندلسی است. سخن به دراز کشید از
خداوند متعال برای خود و همه عزیزان امید عفو و عنایت دارم.



علی ربّانی کھلیاگانی

کشف همهٔ اسباب و عوامل آن نیاز به بحث جامع و عمیقی دارد که از عهدهٔ این نوشتار خارج است ولی در این جا می توان به طور فشرده امور یاد شده زیر را به عنوان برخی از مهمترین علل تحوّل و تکامل معارف بشری بشمار آورد:

۱ - نوابغ و متفکران؛

۲ - رویارویی انسان با مشکلات زندگی و تنگناها؛

۳ - اشکالات و اعتراضات مخالفان در رشته های مختلف علمی؛

کمترین آشنایی با تاریخ علوم و معارف بشری کافی است، تا انسان بر این واقعیت اذعان نماید که علوم و معارف بشری پیوسته در معرض تحوّل و دگرگونی بوده و راه تکامل را پیموده است، بنابراین، بحث دربارهٔ این واقعیت روشن، کاملاً بی مورد خواهد بود.

بدون شک این پدیده در زندگی بشر، معلول یک رشته علل و اسبابی است که روی هم، می توانند به عنوان علت تام آن بشمار آیند، بررسی کامل در این باره و

۴۵ - رقابتهای علمی و تکنولوژی و غیره.

هریک از اموریاد شده، در تحوّل و تکامل علوم و معارف بشری، سهم مؤثری داشته است، که انکار و نادیده گرفتن آن جز انکار و نادیده گرفتن یک واقعیت عینی در حیات علمی و اجتماعی بشر نیست.

ولی در عین حال، به گمان برخی، یگانه عامل و یا عمده‌ترین عامل تحوّل و تکامل علوم بشری، پیوند تحوّل معارف بشری است بر اساس این نظریه هر یک از علوم و معارف بشری ضلعی از کثیرالاضلاع حوزه معارف بشری را تشکیل می‌دهد که هر نوع تحوّل و دگرگونی در یکی از اضلاع آن همه اضلاع دیگر را متحول می‌سازد و به عبارت دیگر «حقیقتی کوچک و بسیط که در گوشه‌ای [از معارف بشری] متولد می‌شود، کلّ جغرافیای معرفت را دگرگون می‌کند و چنان جا باز می‌کند که همه معارف دیگر را از جای خود می‌جنباند.»^۱ این نظریه (یا تئوری) مقاصد یاد شده در زیر را بر پایه اصل یاد شده (پیوند تحوّل همه معارف بشری) تعقیب نموده است:

* ۱ - علت منحصر یا عمده تحوّل و

تکامل علوم؛

* ۲ - ضرورت بکارگیری

فرآورده‌های علوم تجربی در فلسفه برای اینکه بتواند پاسخگوی مشکلات فلسفی در روزگار ما باشد؛

* ۳ - ضرورت بکارگیری علوم دیگر (علاوه بر آنچه در حوزه‌ها مرسوم و رائج است) در استنباط احکام فقهی؛

* ۴ - کشف علت و راز اختلاف آراء فقهی و تفسیری؛

* ۵ - راز و عامل پویا بودن فقه اسلامی.

از آنجا که تئوری یاد شده بر این باور است که همه علوم و معارف بشری در داد و ستد مستمرّ می‌باشند، همگی در سوره عزای یکدیگر شریکند، تکامل و پیروزی در یکی، بدون تکامل دیگری ممکن نیست و از طرفی هرگاه یکی تحوّل و تکامل یافت، قهراً دیگران را نیز در جاده تکامل قرار می‌دهد و با توجه به این که امروز علوم تجربی، تحوّل و تکامل چشمگیری نموده‌اند، نمی‌توان فلسفه را به شکل دیروزی خود باقی گذاشت، بلکه فرض و واجب است که فرآورده‌های علوم تجربی را در قلمرو مسائل فلسفی بکار گرفت تا بتوان فلسفه‌ای نو و جوان و نیرومند داشت،

.....

۱ - بسط و قبض تئوریک شریعت، دکتر عبدالکریم سروش، کیهان فرهنگی سال ۵ شماره ۲.

در غیر این صورت فلسفه نخواهد توانست رسالت خود را در پاسخ‌گویی به مشکلات فلسفی بطور شایسته ایفاء نماید.

حکم یاد شده در مورد معارف دینی مانند فقه و تفسیر نیز جاری است و یک فقیه و مفسر آنگاه می‌تواند رسالت خویش را بطور کامل ایفاء نماید که گذشته از علمی که در حوزه‌ها متداول است از علوم دیگر و از آن جمله علوم طبیعی نیز آگاهی کامل داشته باشد در این صورت فقه و تفسیر او پویا و قادر به پاسخ‌گویی به مشکلات خواهد بود وگرنه نه!

این نظریه از سوی گروهی از صاحب‌نظران مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است و هریک به گونه‌ای نقاط ضعف و نادرستی آن را بازگو نموده‌اند.

هدف ما در این مقاله تکرار آنچه دیگران آورده‌اند نیست، بلکه مقصود تذکار دو مطلب است که در نقدهای دیگر مورد توجه قرار نگرفته و آن دو مطلب عبارتند از:

۱ - نادیده گرفتن اصل تمایز علوم؛

۲ - تحلیل پیوند دیالوگی علوم.

مطلب دوم بخصوص از اهمیت شایانی برخوردار است، زیرا چنین به نظر می‌رسد که در مقالات «بسط و قبض» پیوند «دیالوگی» به عنوان نوعی خاص از پیوند علوم و معارف بشری تلقی شده و چنین

وانمود می‌شود که آنچه به عنوان نقد بر «کلیت و عمومیت» پیوند تحولی علوم گفته شده، ربطی به پیوند دیالوگی نداشته و در نتیجه از مقصود و مدعای مقالات بسط و قبض بیگانه می‌باشند، هدف ما این است که این مطلب را مورد ارزیابی قرار دهیم تا نقطه ابهام گشوده گردد، اما قبل از وارد شدن در این بحث، مطلب نخست را بطور گذرا مورد بررسی قرار می‌دهیم:

تمایز علوم، اصلی کهن در معرفت‌شناسی

یکی از مسائل مورد بحث در کتب منطق قدماء، مسئله اختلاف و تمایز علوم بوده است آنان این مسئله را در کار مسئله دیگری به نام تعاون و تناسب علوم مطرح کرده و درباره آن بحث می‌کردند، و این خود به روشنی نشان می‌دهد که تنها به جنبه تناسب و پیوند علوم، توجه نمودن، واقع‌بینانه نیست بلکه واقع‌بینی در این باره اقتضاء می‌کند که در کنار مسئله تناسب و تعاون علوم، تمایز و اختلاف آنها را نیز در نظر گرفت، معیار و ملاک تمایز و اختلاف علوم در نظر آنان عمدتاً موضوعات علوم بوده است و احیاناً از اختلاف اغراض و اهداف علوم نیز سخن به میان آمده است، بر این اساس پاره‌ای از علوم را مابین با علوم دیگر می‌دانستند و برخی را نسبت به برخی دیگر

در مرتبه مساوی می اندیشیدند و در میان برخی از آنها نیز نسبت عموم و خصوص برقرار می نمودند.^۲

اصل تمایز و اختلاف علوم، مورد توجه معرفت شناسان روزگار ما نیز قرار گرفته است با این تفاوت که آنچه هم اکنون به عنوان معیار و ملاک تمایز علوم مورد توجه می باشد، روش و مِتد علوم است به گونه ای که روش شناسی خود به صورت فن و رشته جداگانه ای در حوزه معارف بشری شناخته می شود.

بر اساس این معیار (مِتد و روش علوم) علوم ریاضی و برهانی مِتد ویژه ای دارد، همان گونه که علوم طبیعی نیز از مِتد ویژه ای پیروی می کنند، و این دو روش کاملاً متغایر و ممتاز، بسان برزخی است که از اختلاط یکی به دیگری جلوگیری می کند (بینهما برزخ لایبغان) این قاعده در مورد علوم دیگری که هریک دارای مِتد و روش ویژه ای می باشد، نیز جریان دارد، بنابر این علم روان شناسی، جامعه شناسی، علم تاریخ و... هریک حوزه معینی دارد که از حوزه های دیگر معارف بشری جدا و ممتاز می باشد.

مسئله روشهای متمایز علوم از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی پیشرفت آن را مایه پیشرفت علوم دانسته اند.^۳

در هر حال اصل تمایز علوم (چه براساس معرفت شناسی قدیم و چه براساس معرفت شناسی جدید) اصلی مسلم و غیرقابل انکار است و نادیده گرفتن آن، دور از واقع بینی است، و رعایت آن به عنوان یک اصل مسلم معرفت شناسی، موجب می شود تا در مطالعه اصل پیوند و تناسب علوم که اصل دیگری از اصول معرفت شناسی است، جانب احتیاط را از دست نداده و از کلی انگاشتن و گسترده دانستن آن برحذر باشیم تا گرفتار خطای تئوری «بسط و قبض» نگردیم.

انواع ارتباط علوم

قبل از آنکه پیوند دیالوگی را مورد بررسی قرار دهیم لازم است به طور فشرده، انواع ارتباط علوم و ادراکات را یادآور شویم، انواع پیوند و ارتباط علوم و ادراکات را می توان در موارد یاد شده زیر بیان نمود:

□ ۱ - ارتباط تولیدی و انتاجی

ارتباط تولیدی در حوزه ادراکات و

.....

۲ - جهت اطلاع در این باره به منطق نجات بوعلی ص ۷۲ و البصائر النصیریة تألیف عمر بن سهلان ساوی ص ۱۶۲ رجوع نمایند.

۳ - مبانی فلسفه ص ۲۸۵.

معارف بشری بدین گونه است که اندیشه و ادراکی زمینه ساز و علت پیدایش ادراک و اندیشه دیگر گردد، به عبارت دیگر این نوع ارتباط، از سنخ رابطه علی و معلولی است که در حوزه ادراکات و معارف، تحقق می پذیرد، پیوند و رابطه تولیدی، خود دارای انواع و صورتی است که عبارتند از:

الف: رابطه تولیدی قیاسی

شکل و طریق قیاسی از رایج ترین انواع رابطه تولیدی ادراکات بشمار می رود که از نظر صورت به دو نوع اقترانی و استثنائی و از نظر ماده، یعنی قضایایی که در آن بکار می رود و چگونگی اعتقاد نسبت به آن قضایا، به پنج نوع تقسیم می شود و از هر یک از انواع پنجگانه به عنوان صناعت یاد می شود، و صناعات پنجگانه در منطق ارسطویی معروف است و آنها عبارتند از:

۱ - صناعت برهان ۲ - صناعت جدل ۳ - صناعت خطابه ۴ - صناعت شعر ۵ - صناعت مغالطه.

در مورد هر یک از انواع یاد شده، مطالب گسترده ای مطرح است که در کتب منطق درباره آنها بطور مشروح بحث شده است، ما در این جا به ذکر یک مثال از نوع صناعت برهان به شیوه قیاس اقترانی بسنده می کنیم:

فرض کنید ما می خواهیم این مطلب را اثبات کنیم که «تحصیل علم و اعتقاد به مطلبی، وابسته به علت هم سنخ آن است» ادراکات یا قضایایی که اثبات مطلب فوق، وابسته به آنهاست عبارتند از:

۱ - علم و اعتقاد یک پدیده امکانی است؛

۲ - هر پدیده امکانی در هستی خود نیازمند به علت است؛

۳ - هر معلولی از علت مسانخ خود، پدید می آید.

هرگاه این سه قضیه با یک نظم و چینش منطقی خاصی با یکدیگر مرتبط گردند، مطلب مورد نظر اثبات می گردد و در حقیقت این مطلب زائیده قضایای یاد شده می باشد.

ب: ارتباط استقرائی و تجربی

رابطه تولیدی ادراکات، گاهی به شیوه استقراء و تجربه تحقق می پذیرد، یعنی پس از آن که یک رشته ادراکات از طریق استقراء و یا تجربه برای انسان حاصل گردید، ادراک دیگری از آنها زائیده می شود، مثلاً این قضیه که «هر جسمی که وزن مخصوص آن از آب کمتر باشد روی آب قرار می گیرد» از رهگذر یک رشته ادراکات قبلی، نصیب انسان گردیده

است و آنها همان ادراکات حسی و جزئی هستند که به هنگام مشاهده قرار گرفتن اجسام گوناگون بر روی آب و مقایسه وزن مخصوص آنها با آب بدست آمده است. از همین قبیل است، ادراک و حکم انسان نسبت به انبساط فلزات هنگام بالا رفتن درجه حرارت آنها و قضایا و ادراکاتی که در علوم تجربی بکار می روند. البته باید توجه داشت که استقراء، آنگاه به عنوان شیوه خاصی از رابطه تولیدی مطرح می شود که به صورت استقراء تام نباشد، زیرا استقراء تام - که همه مصادیق حکم کلی، مورد آزمایش و مشاهده قرار می گیرند - در حقیقت به نوعی از قیاس باز می گردد که به آن قیاس مُقَسَّم می گویند.

یادآوری این نکته نیز لازم است که استقراء ناقص نیز به دو صورت تحقق می پذیرد.

۱ - مُعَلَّل؛

۲ - غیر مُعَلَّل.

یعنی در پاره ای از موارد، استنتاج حکم کلی، از موارد جزئی صرفاً مبتنی بر مشاهده است و پای هیچ گونه تعلیلی در میان نیست، در این صورت نتیجه ای که از استقراء بدست می آید، یک حکم ظنی بیش نیست، به همین جهت از نظر معرفت

شناسان، استقراء ناقص از دلایل ظنی بشمار می رود.

ولی در برخی از موارد، گذشته از مشاهدات جزئی، نوعی تعلیل نیز در کار است و استقراء کننده می کوشد تا علت حادثه و رخدادی را که از طریق ادراک جزئی در موارد گوناگون بدست آورده است، کشف نماید و در این صورت با توجه به این که علت کشف شده، اختصاص به مواردی که استقراء گردیده ندارد، بلکه مربوط به نوع پدیده می باشد، به صورت کلی و قطعی نتیجه گیری می کند.

در منطق ارسطویی تنها در مورد این نوع از استقراء های ناقص، عنوان تجربه بکار می رود و به همین جهت قضایای تجربی را در شمار قضایای یقینی بدیهی، قلمداد می نمایند.

در این صورت ارتباط استقرائی، به ارتباط قیاسی باز می گردد، اگرچه از نظر برخی از محققان، این چنین ارتباط استقرائی از نوع ارتباط تولیدی قیاسی نبوده، بلکه ارتباط دیگری است که از آن به عنوان ارتباط تولیدی ذاتی یاد می شود.^۴

.....

۴ - این نظریه را متفکر شهید آیت الله صدر (ره) در کتاب ارزشمند خود مبانی منطقی استقراء، ابداع

ج : ارتباط حدسی

پاره ای از علوم و ادراکات انسان، با سایر ادراکات و اندیشه های او رابطه و پیوند حدسی دارند و از طریق حدس از ادراکات قبلی او، پدید می آیند.

از نظر برخی از محققان ارتباط حدسی به ارتباط تجربی باز می گردد و اصولاً قضایای حدسی به عنوان شاخه ای از قضایای تجربی شناخته می شوند.^۵ ولی در عین حال میان این دو، تفاوت هایی وجود دارد که یادآور می شویم:

۱ - در قضایای تجربی، تکرار مشاهده و آزمایش، امری لازم است ولی در قضایای حدسی، گاهی مشاهده یک یا دومورد زمینه ساز حکم حدسی می گردد.

۲ - قضایای حدسی عموماً یا غالباً قضایایی جزئی و شخصی می باشند ولی قضایای تجربی، کلیت و عمومیت دارند.

۳ - قضایای تجربی، از قبل مورد توجه قرار گرفته برای اثبات آنها اقدام به استقراء و تجربه می گردد، ولی در قضایای حدسی، نشانه گیری قبلی، در کار نیست بلکه به هنگام مطالعه و مشاهده پدیده یا حادثه ای، ذهن بدون پیش بینی قبلی، به قضیه و حکمی منتقل می گردد.

علاوه بر تفاوت های یاد شده، تفاوت

دیگری نیز از نظر قوه درک کننده قضایای حدسی و تجربی وجود دارد زیرا ادراک قضایای حدسی بواسطه قوه حدس که قوه قدسی نامیده می شود تحقق می یابد ولی قضایای تجربی محصول قوه فکر می باشند. در هر صورت ارتباط حدسی، نوعی خاص از ارتباط تولیدی در حوزه ادراکات انسان بشمار می رود.

د : ارتباط تمثیلی و تشبیهی

گاهی رابطه اندیشه و ادراکی با سایر ادراکات انسان، از قبیل ارتباط تمثیلی و تشبیهی است و این در مواردی است که حکمی را در موردی اثبات نموده آنگاه همان حکم را در مورد دیگری که مماثل و مشابه مورد نخست است جاری کنیم.

باید توجه داشت که بحث ما درباره

.....



نموده اند، علاقمندان به آگاهی از کیفیت بازگشت استقراء معلل به قیاس منطقی به کتاب «المنطق» تألیف محقق مظفر، بخش صناعات خمس و نیز مبحث استقراء رجوع نمایند.

۵ - البصائر النصیریة تألیف عمرین سهلان ساوی ص ۱۴۰.

۶ - گمان عذس قوه قدسیة

یکادزینها یهی قاییة
در این باره به اسفراج ۳ ص ۳۸۵ - ۳۸۷ و شرح اشارات ج ۲ ص ۳۵۸ - ۳۶۱ مراجعه شود.

استواری یا ناستواری متد تمثیلی در تحصیل معرفت نیست بلکه هدف ما یادآوری این مطلب است که نوعی از ارتباط تولیدی در حوزه معارف انسان، ارتباط تمثیلی و تشبیهی است اما بحث درباره میزان ارزش علمی آن مربوط به مقام دیگری است.

ویژگی مشترک رابطه‌های چهارگانه فوق، انتاج و تولید است. یعنی پاره‌ای از ادراکات و معارف انسان، زمینه‌ساز و علت پیدایش پاره‌ای دیگر می‌باشد، به همین جهت ما هرکدام از آنها را به عنوان نوعی خاص از انواع پیوند و رابطه ادراکات بشمار آوردیم.

□ ۲ - رابطه تفسیری و تشریحی

در این جا نوع دیگری از ارتباط وجود دارد که از سنخ انتاج و تولید نیست بلکه از سنخ تفسیر و تبیین می‌باشد یعنی نخست انسان از طریق یکی از روش‌های یادشده، معرفتی را کسب می‌نماید آنگاه به تشریح و تبیین آن می‌پردازد که غالباً از طریق ذکر مثال و نظیر یا مصادیق و نمونه‌های مسلم و تردید ناپذیر، انجام می‌گیرد.

لازم به ذکر است که تشبیه و تمثیل در این مورد با آنچه قبلاً ذکر گردید از نظر هدف تفاوت دارد زیرا هدف از تمثیل در

مورد سابق، اثبات و تولید یک معرفت و نظریه بود و در این مورد، هدف از آن تشریح و توضیح است و این در مرتبه بعد از اثبات و تولید می‌باشد.

این روش بخصوص در بحثهای مربوط به معارف عقلانی و نیز مباحث اخلاقی کاربرد موثری دارد مثلاً در فلسفه در مسئله وحدت تشکیکی حقیقت وجود از مثال نور حسی، بهره‌گیری می‌شود و این مسئله بسیار دقیق عقلی، تشریح و تبیین می‌گردد بدیهی است که این تمثیل صرفاً برای تشریح مطلب و تقریب آن برای اذهان است، و به هیچ وجه کافی در اثبات آن نیست بلکه اثبات آن در گرو قیاس برهانی است.

قرآن کریم در موارد زیادی از این شیوه بهره گرفته و معارف بلند توحیدی را بر پایه آن تشریح و تبیین نموده است مثلاً برای توضیح ناستواری و سستی قدرتهای غیرخدائی که تکیه‌گاه برخی از انسانهای فریب‌خورده می‌باشد، آن را به تارهای لرزان و خانه سست عنکبوت تشبیه می‌نماید^۷ و موارد دیگر که فعلاً مجال ذکر آنها نیست.

.....

۷ - قُلْ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَتُمَلِّ
الْمَكْرُوبِ أَخَذَتْ تَتَاء... (عنکبوت/ ۴۱).

□ ۳ - ارتباط ماهوی و موضوعی

علوم و ادراکات انسان دارای نوعی ارتباط ماهوی و موضوعی می باشند، درباره ماهیت علم و اینکه واقعیت علم، مندرج در کدام یک از مقولات است آراء مختلفی وجود دارد، مشهورترین نظریه در این باره این است که علم مندرج در مقوله کیف و از انواع کیف نفسانی است (مقصود علم حصولی است نه علم حضوری) برخی نیز آن را از مقوله اضافه و برخی دیگر نیز آن را از مقوله انفعال دانسته اند و گروهی مانند حکیم سبزواری نیز بر این عقیده اند که واقعیت علم از سنخ نور و وجود است و مندرج در هیچ مقوله ای نیست در هر صورت اگر ما هریک از آراء یاد شده را درباره هویت و ماهیت علم (حصولی) پذیرا شویم قائل به نوعی پیوند و ارتباط ماهوی، در میان کلیه ادراکات و اندیشه های بشری شده ایم و بر این اساس همه آن مرزبندیها و تمایزهایی که در گذشته یادآور شدیم، بی رنگ و بی اثر خواهد بود و این مطلب که ادراکات بشری را به آینه های روبرو تشبیه کرده اند که پیوسته در یکدیگر می تابند، براساس همین نوع از ارتباط علوم و ادراکات قابل توجیه است، ولی باید توجه داشت که این نوع ارتباط، نتیجه ای را

که از تشبیه یاد شده گرفته اند، یعنی تأثیر همه معارف بشری در یکدیگر از نظر تحویل و تکامل، اثبات نمی کند تنها چیزی که می توان در این باره گفت این است که بنابراین که واقعیت علم یک نوع واقعیت مجرد از ماده است و چون در مورد هستی مجرد، غیبت و پنهانی راه ندارد، صورتهای علمی و ادراکی انسان نسبت به یکدیگر حاضرند، همان گونه که نسبت به نفس (ادراک کننده) حضور مداوم دارند، اما اینکه تحویل یکی، دیگری را نیز متحول می سازد به هیچ وجه از این نوع ارتباط، بدست نمی آید.

□ ۴ - ارتباط دیالوگی

اکنون که با انواع ارتباط علوم و ادراکات بشری، آشنا شدیم به بررسی ارتباط دیالوگی می پردازیم. زیرا برخی بر این باورند که ارتباط دیالوگی معارف و علوم، نوعی خاص و رای انواع یاد شده است و به هیچ وجه نباید آن را از انواع ارتباط تولیدی و انتاجی بشمار آورد. و اگر چه ارتباط تولیدی عمومیت و کلیت ندارد و نمی تواند توجیه گرتئوری پیوند تحوولی علوم باشد ولی ارتباط دیالوگی کاملاً توانایی آن را دارد. دیالوگ به معنی مکالمه و گفتگو است

بنابراین ارتباط دیالوگی معارف، از قبیل ارتباطی است که میان دو انسان، به هنگام مکالمه و گفتگو برقرار می‌باشد به گونه‌ای که سخن هریک از آنها، ناظر به سخن دیگری است، اگرچه علت تکوّن و مبدأ پیدایش سخن او نمی‌باشد.

بدون شک مکالمه و گفتگو صورت گوناگونی دارد، که هریک از آنها بیانگر نوعی خاص از ارتباط دیالوگی انسانهای مکالمه کننده می‌باشد.

الف - دیالوگ پرسش و پاسخ

گاهی مکالمه به صورت پرسش و پاسخ تحقق می‌یابد در این صورت ادراکات جدیدی که از طرف پاسخ دهنده در ذهن پرسشگر وارد می‌شود، نسبت به دیگر معارف و ادراکات او همان رابطه‌ای را دارد که پاسخ نسبت به پرسش دارد.

معیار غالب در مورد پرسشها و پاسخها این است که هدف از پرسش، فهمیدن و استیضاح است و پاسخها نقش تفسیر و توضیح را ایفاء می‌کنند و در این صورت نوعی از ارتباط دیالوگی همان ارتباط تفسیر و تبیینی است و در نتیجه ادراکات و معارف پیشین در ذهن پرسشگر به واسطه ادراکات جدید توسط پاسخگو، به گونه‌ای متحوّل می‌گردند، گاهی مورد تأکید و تأیید

قرار می‌گیرند، و گاهی نیز مورد ابطال و انکار یا شک و تردید واقع می‌شوند.

ب - دیالوگ نفی و اثبات (تعاند)

مکالمه و محاوره در پاره‌ای از موارد، به صورت نفی و اثبات یا تعاند انجام می‌شود و این در صورتی است که یکی از دو طرف محاوره کننده بر اثبات مطلبی اصرار دارد و طرف دیگر بر ابطال آن اهتمام می‌ورزد، بنابراین یکی از انواع دیالوگ، دیالوگ نفی و اثبات خواهد بود، یعنی پاره‌ای از معارف نوین، برخی از معارف کهن را نفی و یا اثبات می‌کند، خواه نفی و اثبات مربوط به اصول و قواعد کلی باشد و یا مربوط به دلایل و شواهد یا مصادیق و صغریات مسائل یک علم.

ج - دیالوگ تعاون و توافق

نوع دیگری از دیالوگ و پیوند مکالمه‌ای، دیالوگ و پیوند تعاون و توافق است، بدین صورت که هر دو طرف مکالمه کننده یک هدف را دنبال می‌کنند و برای اثبات یا ابطال و یا تفسیر و توضیح آن، به ذکر دلیل و شاهد و مصداق و نظیر اقدام می‌نمایند.

مثلا برهان حرکت ارسطو و برهان امکان ابن سینا و برهان صدیقین

صدرالمتألهین همگی یک هدف (اثبات وجود آفریدگار یکتا) را تعقیب می‌کنند.

باید توجه داشت که توافق و هم‌آهنگی در هدف، الزاماً به معنی تعاون و هم‌آهنگی در شیوه استدلال نیست بلکه از این نظر یکی از دو حالت پیش می‌آید:

۱- تکمیل و متمیم؛

۲- ردّ و ابطال.

مثال یاد شده را می‌توان از نوع نخست دانست، زیرا شیوه سینایی مکمل و متمم شیوه ارسطویی است یعنی برهان ارسطو از نظر ابن سینا ناقص است نه باطل، همین‌گونه است نسبت برهان صدیقین به برهان امکان.

ولی دو طریق کلامی و فلسفی برای اثبات مقصود یاد شده را می‌توان از نوع دوم بشمار آورد زیرا از نظر حکیم، برهان حدوث متکلم نادرست بوده و اصولاً نمی‌توان حدوث را علت نیازمندی موجودات امکانی به آفریدگار دانست.

ارزیابی و نتیجه‌گیری

از مطالب یاد شده پیرامون پیوند دیالوگی نکات زیر بدست آمد:

۱- پیوند دیالوگی علوم و معارف، همیشه به صورت تناسب و تلائم که در مقالات بسط و قبض ادعا شده است

نیست، بلکه در پاره‌ای موارد رنگ تعاند و تضاد به خود می‌گیرد؛

۲- ارتباط دیالوگی، سنخ دیگری از ارتباط، و رای آنچه در آغاز بیان نمودیم، نیست زیرا همان‌گونه که یادآور شدیم ارتباط دیالوگی به سه صورت کلی تحقق می‌پذیرد:

الف: تفسیر و توضیح؛

ب: نفی و اثبات؛

ج: تعاون و تأیید.

بدیهی است هر یک از صور یاد شده گاهی از طریق منطقی و گاهی به شیوه استقراء و آزمایش و یا از طریق حدسی و یا به شیوه تمثیل و تشبیه و مانند آن تحقق می‌پذیرد.

بنابر این دیالوگ یا داد و ستدی که در جهان ادراکات و معارف بشری تحقق می‌یابد، از انواع یاد شده ارتباط علوم و معارف بیرون نیست و در نتیجه هر حکمی که از نظر کلیت و عدم کلیت درباره آنها جاری گردد در مورد پیوند دیالوگی نیز جاری خواهد بود.

و اما درباره کلیت یا عدم کلیت انواع یاد شده، به نظر ما ادعای عمومیت و کلیت تأثیر تحوّل همه علوم و معارف بشری در یکدیگر واقع بینانه نیست و از جهاتی مخدوش و نقدپذیر است:

۱ - هیچ گونه دلیلی برای اثبات این مدعا، ارائه نشده است، آنچه به عنوان دلیل ارائه شده است، چند نمونه جزئی است که:

اولاً: خود آن موارد به عنوان واقعیت های مسلم در تاریخ معرفت بشری، جای شک و تردید دارد.

ثانیاً: بر فرض آنکه چنین چیزی واقعیت داشته باشد، دلیل بردستی آن نخواهد بود زیرا هرگز یک واکنش و تأثیر پذیری دلیل بر حقایق و بردستی آن نخواهد بود.

ثالثاً: بر فرض بردستی آن به هیچ وجه چند نمونه جزئی نمی تواند توجیه کننده یک حکم کلی بشمار رود آن هم در صورتی که مبتنی بر هیچ تعلیلی نباشد ممکن است گفته شود، ما پس از دیدن نمونه هایی از تأثیرگذاری معارف بشری در یکدیگر درصد کشف علت آن برآمده و تعلیل آن را همان تناسب و تلائم یا داد و ستد معارف بشری می دانیم.

ولی این استدلال مغالطه ای بیش نبوده، و از نوع مصادره به مطلوب می باشد زیرا مسئله تناسب و تلائم معارف بشری که به عنوان علت و دلیل مورد استناد قرار گرفته است، چیزی جز اصل مدعا نیست.

۲ - اصل تمایز علوم که در گذشته یادآور شدیم، مانع از تحقق یک چنین داد

و ستد گسترده و بی معیاری است، بلکه مقتضای چنین اصل مسلم در معرفت شناسی آن است که در عین اینکه اصل تأثیر متقابل را در حوزه علوم و معارف بشری قبول می کنیم باید معیار و ملاک آن را نیز بدست دهیم.

۳ - درک وجدانی انسان، بهترین دلیل بر نادرستی تئوری پیوند تحولی همه معارف بشری است انسان در نهاد خود این نکته را می یابد که به هنگام تفکر درباره مسئله وحدت تشکیکی حقیقت وجود، یا تقسیم هستی به رابط و مستقل، یا انبساط و انقباض فلزات یا قانون جاذبه عمومی، علت تفاوت جامدات و مایعات و گازها، قانون لاضرر و لاجرح و... هیچگونه توجهی به ادراکاتی از قبیل آنچه در زیر یادآور می شویم ندارد:

۱ - تعداد سیارات و ثوابت چقدر است؟

۲ - علت خسوف و کسوف چیست؟

۳ - جزر و مد دریا چگونه رخ می دهد؟

۴ - ولی فقیه چه شرایطی را لازم دارد؟

۵ - عصمت چیست و ادله آن کدام است؟

۶ - چند درصد از مواد غذایی تبدیل به بقیه در صفحه ۱۲۴

شورا

در حکومت تقنینی

اسماعیل داراب کلائی

مفهوم شورا

شوری از ماده و ریشه «شور» مشتق شده است که در لغت به معنی برداشتن و بیرون آوردن عسل از کندوی زنبور آمده، شَارَ الْعَسَلَ شَوْراً أَيْ إِسْتَخْرَجَهُ مِنَ الْوَقْبَةِ وَاجْتَنَاهُ^۱ عسل را از شکاف سنگ بیرون آورد.

و همچنین به معنی: ریاضت دادن، آزمودن، فربه و نیکو شدن اسب و شتر نیز بکار رفته است.^۲

بنابراین در ماده و ریشه شور با توجه به مفهوم لغوی آن، عنصر و مفهوم استخراج نهفته شده است و به همین مناسبت این عنصر به نوع خاصی در عنوان مشاوره و شوری نیز بکار رفته است.

در مجمع البحرین آمده است:

الْمُشَاوَرَةُ مُسْتَقَفَةٌ مِنْ شَرْتِ الْعَسَلِ أَيْ إِسْتَخْرَجْتُهُ مِنْ مَوْضِعِهِ، شَاوَرْتُهُ فِي الْأَمْرِ وَاسْتَشَرْتُهُ بِمَعْنَى رَأَيْتُهُ لِأَرَى رَأْيَهُ وَأَشَارَ عَلَيَّ بِكَذَا أَيْ أَرَانِي مَا عِنْدَهُ فِيهِ مِنَ الْمَصْلَحَةِ^۳

.....

۱- اقرب الموارد ج ۱ ص ۶۱۹ و مفردات راغب ماده شور.

۲- المنجد.

۳- مجمع البحرین ماده شور.

واژه مشاوره از ماده «شِرْتُ الْقَمَلَ» که به معنی استخراج عسل از جایگاه مخصوص آمده اشتقاق یافته است بنابراین جمله «شَاوَرْتُهُ فِي الْأَمْرِ وَاسْتَشَرْتُهُ» به این معنی است که به شخصی (مشاور) مراجعه کردم تا نظر او را بدست آورده و استخراج کنم و همچنین جمله «أَشَارَ عَلَيَّ بِكَذَا» به این معنی است که مشاور آنچه را که مصلحت تشخیص داده به من بازگو کرده است.

و در کتاب لغت دیگر چنین آمده است: مشورت استخراج رأی است از مستشار زیرا از او أخذ می شود و شوری اسم است به معنی مشورت،^۴ مشورت و مشاوره و تشاور استخراج رأی است با مراجعه بعضی به بعضی.^۵ و همچنین آمده است:

يُقَالُ صَارَ هَذَا الشَّيْءُ سُورِيًّا إِذَا تَشَاوَرَ فِيهِ وَهُوَ فِعْلِيٌّ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ وَهُوَ الْمُفَاوَضَةُ فِي الْكَلَامِ لِيُظْهِرَ الْحَقَّ أَيْ لَا يَنْفَرِدُونَ بِأَمْرٍ حَتَّى يُشَاوِرُوا وَغَيْرَهُمْ فِيهِ.^۶

مقصود از شوری این است که افراد با یکدیگر در مورد کاری به شور و مشورت نشسته باشند و واژه شوری که هم وزن فعلی است با واژه مشاوره هم ریشه می باشد و مشاوره عبارت است از تحقیق و بررسی در گفتار تا حق روشن گردد البته نه بصورت انفرادی بلکه با مشورت دیگران.

با بررسی کوتاهی که در کتب لغت انجام شد بدست می آید که در معنای اصطلاحی شورا همچون مفهوم لغوی آن، نوعی استخراج و استنباط و مراجعه بعضی به بعضی دیگر جهت کشف مصالح واقعی و رفع مشکل و رفع حیرت و تردید و دودلی و... اشراب شده است.

بنابراین در مجموع می توانیم شوری را چنین تعریف کنیم:

شوری مجمعی است که از اجتماع افرادی خاص حاصل شده تا درباره کشف اموری معین به کندوکاو پرداخته و در سایه آن به مصالحی خاص دست یابند و به حل مشکلات موجود پردازند و این نوع فعالیت را مشاوره گویند.

از تحلیلی که در مفهوم شوری انجام شد بدست می آید که شوری از امور ذات الاضافه بوده و دارای سه طرف است که به هر یک از این سه طرف اضافه و نسبتی دارد:

* ۱- فرد یا گروهی که می خواهد با دیگران مشورت کند که آنان را مستشیر و مشورت کننده گویند.

* ۲- فرد یا گروهی که طرف مشورت واقع می شوند که آنها را مشاور و یا مستشار می نامند.

* ۳- امر یا موضوعی که مورد مشاوره قرار می گیرد.

.....

۴- قاموس قرآن ج ۴ ص ۸۹. ۵- مفردات راغب مادة شور. ۶- مجمع البحرین، مادة شور.

ضرورت مشورت و اهمیت آن

زیست اجتماعی آدمی و لزوم تبادلات فکری، علمی، فرهنگی، تخصصی و حل پیچیدگی‌های روابط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... که از توان فرد یا افراد معدودی بیرون است انسانها را ناگزیر می‌سازد تا جهت بهبود این روابط، از آراء و اندیشه‌های یکدیگر بهره گیرند.

این پیوستگی تا آن حد از اهمیت برخوردار است که مسئله تبادل افکار و برخورد عقائد از محدوده یک کارخانه، مزرعه، مدرسه و شهر و کشور نیز فراتر رفته و تمامی جهان را زیر سیطره نفوذ خویش قرار داده است، چرا که انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد نسبت به مسائل مختلف تنها از یک یا چند بعد می‌نگرد و ابعاد دیگر برای او مجهول می‌ماند ولی هنگامی که مطالب در شوری مطرح گردد و عقلا و تجارب و دیدگاه‌های مختلف به کمک همدیگر بشتابند، مسائل کاملاً پخته و کم‌عیب و یا بی نقص می‌گردد و از لغزش نیز دورتر خواهد بود.

حضرت علی (ع) در ضمن وصیت‌هایش به محمد بن حنفیه می‌فرماید:

أَضْمُمْ آرَاءَ الرِّجَالِ بَغْضًا إِلَيَّ بَغْضٍ ثُمَّ اخْتَرِ أَفْرَثَهَا مِنَ الصَّوَابِ وَأَبْعَدَهَا مِنَ الْإِزْتِيَابِ... قَدْ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَفْنَى بِرَأْيِهِ وَمَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَايَا.^۷

آراء و نظریات افراد را با یکدیگر ضمیمه کن و آنچه به حق نزدیکتر و از شک و شبهه دورتر است، اختیار کن... هر کس به رأی خود عمل کند خود را به خطر انداخته است و کسی که از افکار مختلف سود جوید لغزشگاهها را به خوبی خواهد شناخت.

بنابراین مشاوره و برخورد اندیشه‌ها و راهیابی جمعی، واقعیتی است حاکم بر جوامع انسانی و غیرقابل انکار. اسلام نیز که در انطباق کامل با ساخت اجتماعی انسانها، دستورالعملها و مقرراتی متناسب با سرشت انسان و هدایت کننده او بسوی کمال مطلق تنظیم کرده است در مورد اصل شوری نیز نظرراتی ابراز داشته و آن را با اهمیتی خاص در چارچوبه معینی تلقی کرده است چرا که مجموعه قوانینی که اسلام مطرح کرده است بر سرشت آدمیان استوار بوده و با فطرت انسان هماهنگی کامل دارد تا زمینه را جهت رشد و حرکت و تلاش مستمر انسان بسوی کمال مطلق فراهم سازد بدین جهت کلیه ابعاد وجودی او را مد نظر داشته و متناسب با آنها راه‌حلهائی ارائه و قانونهائی

۷- وسائل الشیعه ج ۸ ص ۴۲۹.

را نیز وضع کرده است.

اسلام که همواره به بیرون بردن مردم از تاریکیهای جهل و نجات از اسارت و استبداد و هدایت و ارشاد آنها به نور علم و آزادی می اندیشد نمی تواند برآراء و افکارشان واقعی نگذارد و به آسانی از کنار آنها بگذرد.

قرآن تا آنجا به اندیشه ها و استعداد های یکایک افراد جامعه ارج می نهد که به پیامبرش دستور می دهد تا با مؤمنین در برخی از کارهای جاری مملکت بخصوص در امور جنگی و دفاعی مشورت کند.^۸ هر چند پیامبر اکرم (ص) با قطع نظر از وحی از چنان فکر نیرومندی برخوردار بود که نوعاً نیازی به مشاوره نداشت ولی برای آنکه از یک سو مسلمین به اهمیت مشورت متوجه شوند تا آن را جزء برنامه های اساسی زندگی خود قرار دهند و از سوی دیگر نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، پیامبر اکرم (ص) در امور مختلف اجتماعی و اجرایی، در جنگ و صلح و امور مهم دیگر که جنبه اجرای قوانین الهی داشت نه قانون گذاری^۹، جلسه مشاوره تشکیل می داد و مخصوصاً نسبت به افراد صاحب نظر، ارزش خاصی قائل بود تا آنجا که گاهی از رأی خود برای احترام آنها و یا بخاطر مصالح خاصی، صرف نظر می کرد و این را می توان به عنوان یکی از عوامل موفقیت پیامبر اکرم (ص) در پیشبرد اهداف اسلام دانست.

نگرش اسلام بر مسئله شوری از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی مسائل بسیار کوچکی همانند «بازگرفتن کودک از شیر» را امری مشورتی بین پدر و مادر تلقی می کند گرچه مادر در شیردادن و یا شیر ندادن طفل اختیار دارد ولی توصیه شده که اگر خواستند فرزند خود را از شیر بگیرند با یکدیگر مشورت کنند. قرآن در این باره می فرماید:

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ... فَإِنْ أَرَادْنَ فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا. (سوره بقره/۲۳۳)

مادران بایستی دوسال کامل فرزندان خود را شیر دهند... و هرگاه آن دو با رضایت و مشاوره یکدیگر فرزند را از شیر بگیرند اشکالی بر آنان نیست.

کلمه تشاور که در آیه فوق آمده از موقعیت حقوقی خاصی برخوردار است چرا که از باب تفاعل است و به معنی شور متقابل می باشد یعنی والدین هر دو باید نظر داده و به توافق برسند چون در رابطه با مسائلی که گاه در خانواده — اولین هسته و واحد اجتماعی — پدید می آید نیاز به تبادل نظر و همفکری در آن مسائل بین زن و شوهر لازم است

.....

۸- مضمون آیه شریفه و تشاورهم فی الامر، شرح و تفسیر این آیه در آینده خواهد آمد.

۹- در مورد قانونگذاری به تفصیل در آینده بحث خواهیم کرد.

این آیه در مورد تغذیه فرزند، مشاوره بین پدر و مادر کودک را مطرح ساخته و مفید می‌داند.

اسلام که در جزئیات کم ارزش زندگی مشترک، زن و شوهر را به مشاوره می‌خواند آیا ممکن است شوری را در اداره امور جامعه و هیئت رهبری جامعه و دستگاه حکومتی و نحوه اجرای احکام اجتماعی نادیده انگارد؟ و به همین جهت است که خداوند به پدر و مادر با همه علاقه و عاطفه‌ای که به فرزندشان دارند - اجازه نمی‌دهد در امر تربیت و پرورش فرزند استبداد به خرج دهند و به آنان دستور می‌دهد که با هم مشورت کنند. آیا در اداره امور کشور و مردم که با پرورش کودک قابل قیاس نیست اجازه می‌دهد یک یا چند نفر مستبدانه و بدون شور و مشورت، بر آنها حکومت کنند درحالی که عاطفه حاکم نسبت به مردم غالباً به اندازه عاطفه پدر و مادر نسبت به فرزندشان نیست.

ما بخوبی می‌دانیم کسانی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند و با صاحب نظران به مشورت می‌نشینند کمتر گرفتار لغزش می‌شوند به عکس افرادی که گرفتار استبداد رأی بوده و خود را بی‌نیاز از افکار دیگران می‌دانند غالباً دچار اشتباهات خطرناک و دردناکی می‌گردند، از این گذشته استبداد رأی شخصیت انسانی را در میان مردم خرد کرده و افکار را متوقف می‌سازد و استعدادهای آماده را نیز نابود می‌کند و بدین ترتیب بزرگترین سرمایه‌های انسانی یک ملت از دست می‌رود.

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

مَنْ قَلَّكَ إِسْتَأْذِنَ وَمَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا. ۱۰

هرکه بر چیزی دست یافت خود رأی می‌شود و هرکه خود رأی نمود (و در کارها مشورت نکرد) تباہ گشته است و هرکه با مردان (باتجربه) شور نماید، با افکار آنها شریک خواهد شد.

و نیز می‌فرماید:

وَالْإِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ. ۱۱

مشورت نمودن همان هدایت و راه‌یابی است (چراکه) هرکسی به رأی و اندیشه اش (از

مشورت با دیگران) بی‌نیاز شد، خود را در خطر و تباہی افکند.

.....

۱۰- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۰ ص ۵۰۰ و وسائل الشیعه ج ۸ ص ۴۲۵.

۱۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۲.

بعلاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می‌گردد زیرا دیگران نیز خود را در این پیروزی سهیم می‌دانند و اگر احیاناً مواجه با شکست گردد، زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم نیز بسته می‌شود. اینها و ذهها فائده دیگری که بر مشورت مترتب می‌شود اهمیت و ضرورت مشورت را بسی آشکارتر می‌گرداند. ۱۲ تا اینجا بدست آمد:

اولاً: شوری در اسلام به عنوان جزء لاینفک حقوقی جامعه قرار داده شده.

ثانیاً: فطری بودن قوانین اسلام نیز خود ضرورت و اهمیت آن را روشن تر می‌سازد چون همانطور که توضیح دادیم شوری به شکل اسلامی آن امری فطری و منطبق با فطرت و سرشت بشریت است و به همین دلیل بهره‌گیری از استعدادها و اندوخته‌های فکری دیگران با زندگی افراد انسانی گره خورده و با روح آنان عجین گشته است. طبیعی و فطری بودن این اصل را در سیر کمالی انسان نیز می‌توان تعقیب کرد. و به همین جهت است که می‌بینیم در همه حکومتها حتی در حکومتهای انحرافی، اصل شوری و ضرورت آن مورد توجه بوده است و حاکمان می‌دانستند برای برپائی و بقاء هر حکومت، مشاوره و شور ضرورت دارد چنانچه قرآن در این باره از زبان ملکه سبأ چنین نقل می‌کند:

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَقْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِي. (سوره نمل/۳۲)

ای برگزیدگان (حکومت) در این کار، رأی صحیح بدهید (چرا که) من هیچگاه در کاری تصمیم نمی‌گیرم مگر آنکه شما (به صحت آن) گواهی دهید.

و نیز در مورد فرعونیان می‌فرماید:

فَتَنَّا زَعْوًا أَقْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى. (سوره طه/۶۵)

فرعونیان در کار و تصمیم خود اختلاف کردند و مطلب خود را برای مشورت پنهان نمودند

(گویا مجلس شوری در جهت تصمیم‌گیری تشکیل دادند).

مرحوم نائینی می‌فرماید:

با آنکه قوم ملکه سبأ آفتاب پرست بوده‌اند مع هذا اراده حکومتشان شورویه

[شورائی] عمومیه بوده نه استبدادیه... رفتار دولت فرعونیه هم با وجود

ادعای الوهیت مع هذا نسبت به قبطیان که قومش بودند شورویه [شورائی] و

.....

۱۲- در بخش فوائد مشورت راجع به این امور بررسی کاملتری انجام می‌شود و خوانندگان را به آنجا دعوت می‌کنیم.

نسبت به اسباط بنی اسرائیل استعبادیه بوده و آیه یَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ هم مفید همین معنی است. ۱۳

شوری به عنوان یک اصل عقلانی

با کمی بررسی در تاریخ بشریت بدست می آید که شوری اصلی است انسانی که از قدیمی ترین دوران تاریخ تمدن بشر و حتی پیش از آن نیز همراه زندگی بشر بوده تا آنجا که می توان آن را اصلی فطری نامید چرا که فطرت و عقل و خرد آدمی حکم می کند که هرگاه انسان در امور و کارهای روزمره زندگی خود دچار حیرت و شک و تردید شد و راهی برای خلاصی از آن نیافت، باید از افراد آگاه کمک گرفته و با نظرخواهی و رایزنی، راه حل آن را پیدا کند تا با بصیرت و اطمینان بیشتر بتواند راه زندگی را پیموده و از تحیر و توقف و تردید رهائی یابد و هراندازه آن کار مهمتر و نتایج آن ارزنده تر باشد ضرورت و لزوم مشورت بیشتر احساس می شود و به همین دلیل بهره گیری از استعدادها و اندوخته های فکری دیگران چنان با زندگی انسان گره خورده که در مراحل مختلف زندگی جهت رفع مشکلات، خود را بی نیاز از مشورت نمی بیند به همین جهت می بینیم کودک از بدو آشنایی با اشیاء براساس حس کنجکاوی مرتباً درباره آنها سؤال می کند و نظر می خواهد و پس از آنکه رشد کرد بازیهای جمعی را با دیگر همسالانش طرح ریزی می کند و وقتی به مدرسه می رود در مورد مسائل درسی از دیگران کمک می خواهد و برای ارتقاء به مراحل عالیتر تحصیل، در انتخاب رشته و امور دیگر با افراد شایسته به شور می نشیند و هنگامی که قدم به صحنه اجتماع می گذارد، آگاهانه یا ناآگاهانه افکار و تجربیات دیگران را به یاری می طلبد، پس شور و مشورت با خمیره وجود آدمیان عجین گشته است که همین خود بهترین شاهد برفطری بودن اصل شور و مشورت می باشد.

بنابراین شور و مشاوره امری نیست که شارع مقدس اسلام آن را بصورت یک قاعده تعبّدی - تشریحی تأسیس کرده باشد بلکه اصلی است که سیره عقلاء و خردمندان بر آن است و اگر در آیات و روایات امر به مشاوره شده و بر لزوم آن تأکید گردیده همه و همه ارشاد به روش و سیره عقلاء است پس شوری در اسلام نظیر معاملات یک اصل امضائی است نه تأسیسی و از اینکه قرآن کریم در بیان ویژگیهای مؤمنین و مدح آنان می فرماید: **وَأَقْرَبُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ** (سوره شوری/۳۸) شاید بتوان گفت این بیان مُشعر به این نکته

.....
۱۳- تنبیه الامة و تنزیه الملة ص ۴۴.

است که حُسن شوری امری است مورد توافق و تسالم عقلا چرا که اگر حسن مشاوره مورد توافق و تسالم نمی بود دیگر جا نداشت که قرآن آن را در مدح مؤمنین بیان کند با صرف نظر از بنیاء عقلاء حسن مشاوره را نیز می توان حکمی عقلی دانست زیرا وقتی حصول یک مصلحت برای ما مطلوب باشد طبعاً کوشش خواهیم کرد تا مصلحت مزبور را تحصیل کنیم و در نتیجه شناخت راههای گوناگون تحصیل آن مصلحت و فهم بهترین راهها برای رسیدن به آن هدف غائی نیز مطلوب خواهد بود و بخوبی می دانیم مشورت از اموری است که ما را به شناخت طرق مختلف تحصیل یک مصلحت و نزدیک شدن به هدف نهائی و فهم احسن طرق، توانا می سازد چون بر اثر رایزنی و تبادل نظر، جهات ابهام مسائل و مشکلات زدوده شده و حقایق برای افراد آشکارتر و روشنتر می شود و قدرت انسان بر انجام آن همراه با بصیرت و روشن بینی بیشتر، فزونی می یابد بنابراین می توان گفت که عقل جهت کشف مصلحت و پی بردن به بهترین راه نیل و وصول به آن، حکم به مشورت می کند.

پس مشورت حسن عقلی نیز دارد. البته باید دانست که حسن مشورت و یا لزوم آن از بابت طریقت و کاشفیت است نه موضوعیت و به عبارت دیگر شوری از آن جهت که شوری است فی حد ذاته مطلوبیت ندارد بلکه مطلوبیت مشورت و حسن آن به خاطر حکایت از واقع و بدست آوردن هدف و یا راههای منتهی به هدف است بدین جهت می توان گفت که هرگاه عنوان طریقت به واقع بر مشورت صادق باشد، مطلوبیت خواهد داشت و در غیر این صورت مطلوبیتی ندارد.

از آیات قرآن نیز بدست می آید که مشاوره توسط اسلام ابداع و ابتکار نشده است و حتی خود کامه ترین حکام و سلاطین تاریخ نیز به کار برد مشورت اذعان داشته اند بلکه در محدوده خاصی آن را امضاء کرده است اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

* ۱- قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِنِي بِعِزِّهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ. (سوره نمل/۳۸)

سلیمان گفت: ای بزرگان کدامیک از شما توانائی دارید تخت او را پیش از آنکه آنها نزد

من آیند برای من بیاورید؟

هریک در مورد کیفیت آوردن تخت بلقیس نظری دادند که خداوند از قول

مشاور مخصوص سلیمان که وصی او هم بوده چنین نقل می کند:

وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ. (سوره

نمل/۴۰)

آن کسی که به بخشی از علم کتاب الهی دانا بود گفت پیش از آنکه چشم برهم زنی می توانم تخت را به اینجا آورم.

* ۲- هنگامی که نامه حضرت سلیمان به ملکه سبا رسید و از آنها خواسته شده بود که تسلیم و مطیع سلیمان گردند خداوند از زبان ملکه سبا می گوید:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونَن قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةٍ وَأُولُو آبَائٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ. (سوره نمل/۳۲-۳۳)

ملکه سبا گفت: ای اشراف و بزرگان نظر خود را در این امر مهم بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور و مشورت شما انجام نداده ام، آنها در پاسخ گفتند ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم ولی تصمیم نهائی با تو است بین چه دستوری می دهی.

* ۳- فرعون نیز در مورد کشتن حضرت موسی (ع) و نحوه آن با پیروان خود به مشاوره نشست سپس مردی از بنی اسرائیل این راز را برای موسی فاش ساخت:

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْمَعُ قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ. (سوره قصص/۲۰).

مردی از دورترین نقاط شهر آمد و گفت ای موسی رجال دربار فرعون درباره قتل توبه شور نشستند.

از این آیه نیز بدست می آید که فرعون با آنکه مدعی آناز بگم الاغلی (سوره نازعات/۲۴) بود خود را از شور و مشورت در برخی از کارها بی نیاز نمی دید.

* ۴- حضرت موسی از خداوند می خواهد که برادرش هارون را وزیر او قرار دهد تا با او در کارها مشورت کند:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - أَشَدُّ بِهِ أَزْرَى - وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي. (سوره طه/۲۹-۳۲).

برادرم هارون را وزیر من گردان و به سبب (هم فکری های) او پشت مرا محکم کن و او را در امر رسالت با من شریک ساز.

* ۵- در سوره طه چنین آمده است:

فَتَنَّا زَعْرًا أَفْرَهُمْ بَيْتَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى. (سوره طه/۶۲).

آیه فوق نیز داستان مشورت فرعونیان را در امر حضرت موسی و هارون بیان می کند که مذاکرات آنها منجر به مذاکره سرّی گردید و مضمون آیه این است: فرعونیان در کار و تصمیم خود (در مورد موسی و هارون) اختلاف نظر پیدا کردند سپس مطلب خود را برای مشورت پنهان نمودند (و گویا یک مجلس شورای سرّی تشکیل دادند).

* ۶- وَأَفْرُهُمْ سُورَى بَيِّنُهُمْ. (سوره نوری/۳۸).

از این آیه نیز می توان استفاده کرد که خداوند مشاوره را به عنوان یکی از شیوه های پسندیده مؤمنین و یا انصار (براساس شأن نزول آن) برشمرده است و آن را یک برنامه مستمر و همیشگی مؤمنین قرار داده است و این خود نیز شاهد است بر اینکه شوری یک اصل عقلانی است. توضیح آنکه بعضی از مفسران گفته اند این آیه درباره انصار نازل شده است و این یا به خاطر آن است که کارهای آنها حتی پیش از اسلام براساس شوری بوده^{۱۴} و یا اشاره به آن گروه از انصار است که پیش از هجرت پیامبر ایمان آوردند و در عقبه با او بیعت کرده اند و پس از مشورت با مردم مدینه در منزل ابوتیوب انصاری از پیامبر خواستند که به مدینه هجرت کند^{۱۵} در هر صورت خداوند این خصلت نیک و پسندیده انصار را که در امور و کارها با یکدیگر مشورت می کردند پسندیده و آنها را مدح کرده است و این نشان می دهد که آنها اهل رشد و آگاهی بوده و در حل مشکلات و انتخاب راههای بهتر، از افکار یکدیگر بهره می جستند.^{۱۶}

بنابراین از مجموع این آیات بدست می آید که شوری در نظر عقلا از اعتبار خاصی برخوردار بوده و در طول تاریخ مورد استفاده واقع می شد. البته از این آیات اعتبار اجمالی و حجیت اصل شوری نزد عقلا استفاده می شود و ما نمی خواهیم میزان اعتبار شوری و کیفیت و حدود و چارچوب آن را از این آیات بدست آوریم.

حجیت قول مشاورین و ملاک و معیار آن در حجیت

بحث در این است که آیا نظر و رأی شوری از حجیت و اعتبار برخوردار است یا خیر؟ و اگر حجیت و ارزش دارد ملاک اعتبار و ارزش آن در چه چیزی می باشد و به عبارت دیگر چه چیزی ارزش دهنده به قول شوری است؟ آیا از آن جهت که عده ای به شور نشستند و رأی صادر کردند حجیت است؟ و آیا تجمع آراء صرفاً می تواند ملاک حجیت باشد؟ و یا اینکه اعتبار و حجیت آن ملاک دیگری را می طلبد؟ برخی از اندیشمندان مسلمان بر این باورند که اجتماع آراء بخودی خود اعتبار دهنده به قول این جمع خواهد بود و همین عنصر کافی در اعتبار و حجیت آن است و در این باره چنین

.....

۱۴- تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۵۸۵۸. مجمع البیان ج ۹-۱۰ ص ۳۳. حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین ج ۴ ص ۴۳. کشاف زمخشری ج ۴ ص ۳۲۸.

۱۵- مجمع البیان ج ۹-۱۰ ص ۳۳. تفسیر جوامع الجامع ص ۴۳۰.

۱۶- رجوع کنید به: المیزان ج ۱۸ ص ۶۵. تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۵۲۲ و تفسیر نمونه ج ۲۰ ص ۴۶۳.

گفته اند:

فَالْجَمَاعَةُ أَبْعَدُ عَنِ الْخَطَايَا مِنَ الْفَرْدِ فِي أَكْثَرِ الْحَالَاتِ وَمَا يَنْشَأُ مِنَ الْخَطَرِ عَلَى الْأُمَّةِ
يَنْقُوبُضُ أَفْرَهَا إِلَىٰ وَاحِدٍ مَهْمَا خَصَفَ رَأْيُهُ أَشَدُّ مِنَ الْخَطَرِ الَّذِي يَنْتَزِعُ عَلَىٰ رَأْيِ
الْجَمَاعَةِ.^{۱۷}

(مراجعه به افکار) جمع و گروه نوعاً از خطا (و لغزش) دورتر می باشد (چرا که) هرگاه
کاری به یک نفر — با داشتن رأی و نظر دقیق — واگذار شود خطری که متوجه جامعه می گردد به
مراتب بیشتر از خطری است که بر رأی گروه و جمع پیش می آید.

برخی از دانشمندان غربی نیز آراء اکثریت مردم را ملاک و معیاری برای
حجیت قول مشاورین دانسته اند و همواره از عنصر اکثریت در اعتبار و حجیت آن
استفاده می کنند.

حال می خواهیم بدانیم که آیا نظر واقعی اسلام این است یا اینکه اسلام دیدگاه
دیگری دارد البته نظیر این بحث به گونه دیگری نیز درباره حجیت اجماع و قول مجمعین
و ملاک و معیار حجیت آن مطرح می شود هر چند ما نمی خواهیم ادعا کنیم که اجماع با
مفهوم و بار اسلامی که دارد همانند شورئ است بلکه می خواهیم بگوئیم نظیر این سؤال
در اجماع و نیز در شهرت مطرح است و در جای خود مفصلاً بحث شده که قول مجمعین
بخودی خود حجت نیست بلکه حجیت اجماع (در صورت تحقق اجماع معتبر) از جهت
اشتمال و یا کشف از قول معصوم خواهد بود یعنی اجماع چون حاکی و کاشف از قول
معصوم می باشد لذا حجت بوده و از اعتبار خاصی برخوردار می باشد پس آنچه که
می تواند معیاری برای حجیت اجماع باشد همین عنصر کاشفیت است و لذا بسیاری از
فقهاء ما شهرت فتوائی را از آن جهت که شهرت فتوائی است حجت نمی دانند و در
تعلیل آن می گویند چون آن معیاری که در حجیت اجماع وجود دارد در شهرت فتوائی
نیست و به همین جهت شهرت فتوائی را دلیل بر حکم نمی دانند، البته این سخن مانع از
آن نیست که در مورد شهرت، جانب احتیاط را از دست نداده و به آسانی با آن مخالفت
نکرد که تفصیل بحث به محل خود موکول می شود^{۱۸} در هر صورت چون ملاک و اعتبار
حجیت اجماع (کشف از قول معصوم) در شورئ — همچون شهرت — وجود ندارد لذا
حجیت و اعتبار شورئ نیز از این طریق قابل اثبات نیست و لذا باید بینیم که معیار

۱۷- تفسیر المراغی جزء ۴ از جلد دوم ص ۱۱۳.

۱۸- رجوع شود به کتاب درآمدی بر حقوق اسلامی ج ۱ ص ۳۶۱-۳۶۵.

حجیت شوری در چه چیزی می باشد؟ برای روشن شدن این مسئله ابتدا باید دو مطلب را
مقدمتاً بیان کنیم:

□ ۱- شوری را نمی توان جدا از دیگر مفاهیم اسلامی مورد مطالعه قرار داد چون با
سایر مبانی و اصول اسلامی مرتبط می باشد. و آن را باید به عنوان بخشی از یک نظام
جامع و کامل و به هم پیوسته مورد مطالعه قرار داد و برای شناخت صحیح آن نباید آن را
مستقلاً بررسی کرد چرا که مفاهیم اسلامی چون اعضاء یک ارگانیسم بوده و نمی توان به
مطالعه عضوی بدون توجه به ارتباطش با دیگر اعضاء آن پیکر پرداخت همانطور که مسائل
اقتصادی، اخلاقی، تربیتی و... را به عنوان بخشی از نظام کلی اسلام باید در نظر گرفت
همچنین سیاست نیز به عنوان جزئی از کل نظام باید ملاحظه شود و شور و مشاوره که
خود یکی از مسائل مهم سیاسی است به عنوان جزئی از کل ملاحظه شود نه جدا و بریده
از آن.

□ ۲- در اسلام هر قانون و مقرراتی که وضع می گردد بخاطر وجود هدفی است که
بر آن مترتب می شود و آن هدف هم به نوبه خود هدف دیگری را تعقیب کرده تا به یک
هدف نهائی و کلی منتهی می شود.

ما هیچ برنامه و قانونی در اسلام خواه ثابت باشد یا متغیر، موقت باشد یا
همیشگی، فردی باشد یا اجتماعی، سیاسی باشد و یا اقتصادی و... سراغ نداریم که
بدون هدف مربوط به آن و در کل بدون هدف نهائی آن مورد توجه قرار گرفته باشد و در
یک تشبیه گویا و روشن می توان نظام اسلام را همچون یک مخروط در نظر گرفت که
سطوح جانبی مختلفی دارد و هر یک از این سطوح برای رسیدن به یک هدف خاص و
ویژه ای است که بر آن مترتب می باشد که در نهایت همه آنها به نقطه ای در رأس منتهی
می گردد و آن را هدف نهائی گویند. نظام حکومتی اسلام نیز دارای هدف ویژه ایست و
آن عبارتست از: حفظ نظام اسلام و ایجاد امنیت و آرامش و اجراء احکام حقوقی اسلام
و در کل، فراهم ساختن زمینه جهت رشد و کمال سیاسی - اجتماعی جامعه و حاکم
اسلامی نیز موظف است با استفاده از کلیه امکانات فکری، اقتصادی، فردی و
اجتماعی جامعه، به این هدف، هر چه بهتر و بیشتر جامعه عمل ببوشاند.

مرحوم نائینی در این باره می گوید:

اصل تأسیس سلطنت و تربیت قوی و وضع خراج و غیر ذلک همه بر حفظ
و نظم مملکت و تربیت نوع و رعایت رعیت است نه از برای قضاء شهوات
و درک مرادات گرگان آدمی خوار و تسخیر و استعباد رقاب ملت در تحت

ارادات خودسرانه لامحاله سلطنت مجعوله در هر شریعت و بلکه نزد هر عامل چه بحق تصدی شود یا به اغتصاب، عبارت از امانت داری نوع و ولایت برنظم و حفظ و اقامه سایر وظائف راجعه به نگهداری خواهد بود نه از باب قاهریت و مالکیت و دل بخواهانه حکمرانی در بلاد و فی الحقیقه از قبیل تولیت بعضی موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشترکه و تسویه فیما بین ارباب حقوق و ایصال هر ذی حقی بحق خود است نه از باب تملیک دل بخواهانه، و تصرف شخص متصدی از این جهت است که در لسان ائمه و علماء اسلام، سلطان را به ولی و والی، و راعی و ملت را به رعیت تعبیر فرموده اند از روی همین مبنی و اساس، حقیقت سلطنت عبارت از ولایت بر حفظ و نظم و به منزله شبانی گله است لهذا به نصب الهی عزاسمه که مالک حقیقی و ولی بالذات و معطی ولایات است...^{۱۹}

پس از بیان این دو مقدمه مطلبی را که در صدد اثبات آن هستیم این است که حُسن مشورت و یا لزوم آن نزد عقل، از باب حصول مصلحت است یعنی آنچه که برای عقلا اهمیت دارد عبارت است از تحصیل مصالح واقعی و دفع مفاسد واقعی و تلاش انسان بر این است که با انتخاب راه و مسیر صحیح بتواند به واقع دست یافته و به هدف واقعی و نهائی برسد و چون دست یابی به مصالح واقعی و هدف نهائی مطلوبیت ذاتی و اصلی دارد طبعاً آنچه که موجب رسیدن به آن شود (نظیر تحصیل مقدمات، شرائط، عوامل، اسباب و غیره) ارزش پیدا کرده و از مطلوبیت و ارزش برخوردار خواهد بود و بر همین اساس نیز ارزشها درجه بندی می گردد بنابراین مقدمات، ضرورت و وجوب بالقیاس الی غیر خواهند یافت البته ممکن است برخی از مقدمات، وجوب و ضرورت و مطلوبیت ذاتی هم داشته باشد ولی از آن جهت که مقدمه رسیدن به مطلوب نهائی است مطلوبیت مقدماتی نیز پیدا می کند.

در مورد حجیت و اعتبار نظر مشاورین نیز می گوئیم که:

اعتبار و حجیت آن طریقی و کشفی است نه موضوعی یعنی نظر مشاورین و اکثریت از آن جهت که اکثریت است و یا از آن جهت که به مشورت گذاشته شده حجیت نخواهد داشت بلکه اعتبار آن از این جهت است که مشورت راه دستیابی به واقع و کاشف از واقع است و لذا مشورت هنگامی حسن عقلی خواهد داشت که انسان قطع

.....
 ۱۹- تنبیه الامنه وتنزیه المله ص ۴۳.

به واقع نداشته باشد و احتمال بدهد که بر اثر مشورت، تغییر نظر حاصل شده و اعتقاد ظنی او به اعتقاد یقینی مبدل گردد ولی کسی که از اول نسبت به مطلبی قاطع بوده هیچگونه احتمال خلاف نمی دهد و یا در أثناء مشورت قطع پیدا کند تا جایی که اگر اکثریت قریب به اتفاق هم برخلاف رأی او نظر دهند دچار تزلزل نمی شود و یا اگر هزاران نفر موافق با او باشند بریقین وی افزوده نمی گردد، در چنین مواردی عقل حکم به لزوم مشورت و یا ادامه آن نمی کند.

این امور خود شاهدند بر اینکه حسن مشاوره و یا لزوم و حجیت آن طریقی است نه موضوعی یعنی شوری در صورت نمایاندن مصالح و مفاسد واقعی حجت خواهد بود پس ملاک حجیت و اعتبار شوری همان کشف مصالح و مفاسد واقعی است که این مطلب را می توان از نصوص شرعی مختلفی بدست آورد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- امام رضا (ع) می فرماید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَغْزِمُ عَلِيَّ مَا يُرِيدُ.^{۲۰}

پیامبر اکرم (ص) با اصحاب خود مشورت می کرد (ولی) پس از مشورت به آنچه مورد نظرش بود تصمیم می گرفت.

روشن است که پیامبر اگر به «علی ما یرید» عمل می کند بخاطر درک مصالح واقعیه است خواه تصمیم حضرت مطابق با آراء مشاورین باشد یا مخالف با آن.

۲- أَمْضُكُمْ أَرَءَ الرِّجَالِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ اخْتَرْنَا أَقْرَبَهَا مِنَ الصَّوَابِ وَأَبْعَدَهَا

مِنَ الْإِزْتِيَابِ.^{۲۱}

نظریات اشخاص را با یکدیگر ضمیمه کن سپس انتخاب کن آنچه را که نزدیکتر بواقع بوده و از خطا و لغزش دورتر می باشد.

مطابق این حدیث آنچه که ملاک تقدم و اعتبار است همان اقریبیت به واقع می باشد و همین عنصر می تواند به رأی مشاورین و اکثریت، اعتبار و حجیت ببخشد و در هر مورد این ملاک وجود نداشت تبعیت از آن نیز لازم نمی باشد که در آن صورت فاقد حجیت و اعتبار خواهد بود.

۳- هنگامی که ابن عباس از حضرت علی (ع) می خواهد تا به طلحه و زبیر و معاویه حکومتهای بصره، کوفه و شام را بدهد تا کارشکنیهای آنها متوقف گردد

.....
۲۰- بحار الانوار ج ۷۵ ص ۱۰۱ و قصار الجمل ج ۱ ص ۳۵۲.

۲۱- وسائل الشیعه ج ۸ ص ۴۲۹.

حضرت در پاسخ می فرماید:

لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي.^{۲۲}

بر تو است که (از راه مشورت) مرا راهنمایی کنی و من مصلحت و اندیشه خود را در آن می نگریم پس هرگاه ترا پیروی نکردم تو مرا پیروی کن.

۴- امام صادق (ع) نیز استشاره را استخاره (طلب خیر کردن) معنی کرده

است.

بنابراین ملاک و ضابطه جهت سنجش آراء و کشف بهترین آنها عبارت است از اصلح و احق بودن، و لذا سیره عملی پیامبر (ص) نیز همین را نشان می دهد چرا که پیامبر (ص) هرکدام از قول مشاورین را که احق و اصلح بود انتخاب می کرد و انتخاب قول آنها از باب اخذ به اکثریت نبوده.

آنچه از مجموع مباحث گذشته بدست می آید این است که حاکم به هنگام مشاوره باید اصلح و احق را انتخاب کند و اکثریت از آن جهت که اکثریت است هیچ ملاکی برای انتخاب و تقدم ندارد بنابراین رأی اکثریت از آن جهت که اکثریت است بر حاکم الزام آور نخواهد بود بلکه مصالح واقعی و عمومی اجتماعی می تواند الزام کننده باشد و هرگاه حاکم به وجود مصالح ملزمه قطع پیدا کرد باید بدان عمل کند خواه موافق با نظر اهل شوری باشد و یا مخالف با آن و لذا در صلح حدیبیه بسیاری از صحابه مخالف صلح بودند و آن را ننگ و ذلت می دانستند و می گفتند: **فَعَلَامَ نُعْطِي الدَّيْثَةَ فِي دِينِنَا**. (چرا در راه دین تن به خواری دهیم) ولی پیامبر اکرم (ص) با عزمی راسخ فرمود: **أَنَا عَبْدُ اللَّهِ لَنْ أُخَالِفَ أَمْرَهُ وَلَنْ يُضَيِّعَنِي** (من بنده خدا و رسول او هستم هرگز با فرمانش مخالفت نمی کنم و او نیز مرا و نخواهد گذارد).^{۲۳}

و با کشف معیار حجیت شوری و تعیین شاخصی جهت حجیت قول مشاورین که بیان کردیم می توان در رفع تعارض از آن کمک گرفت چرا که گاهی بین مشاورین اختلاف نظر پدید می آید و شاخص فوق می تواند معیار خوبی در حل این مشکل باشد و بر همین اساس است که می گوئیم رأی اکثریت به تنهایی نمی تواند برای حاکم الزام آور باشد و لذا خداوند در مورد مشاوره به پیامبر (ص) می فرماید:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. (سوره آل عمران/ ۱۵۹).

در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن.

.....

۲۲- نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۳۲۱. ۲۳- به نقل از مسئله شوری ص ۹۷.

و از همینجا می توان به منشأ اختلاف نظر بین شیعه و سنی در اجماع و نظیر آن در شوری دست یافت توضیح آنکه بنا به عقیده اهل سنت، حجیت اجماع بواسطه خود اجماع است یعنی چون عده ای هم فکر، نظری مشترک ارائه دادند همین، خود ملاک حجیت و اعتبار و تقدّم خواهد بود و در تعریف اجماع نیز تنها به همین عنصر توجه شده، اجماع عبارت است از اتفاق امت محمد(ص) بر امری.^{۲۴}

و روایت لَنْ تَجْتَمِعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ^{۲۵} را نیز شاهد بر مدّعی خویش می دانند چون بر این عقیده هستند که صرف اجتماع و جماعت کافی است در ابعديت از خطا.
 قَالَ جَمَاعُهُ أَبْعَدُ عَنِ الْخَطَا مِنْ الْفَرْدِ فِي أَكْثَرِ الْحَالَاتِ وَمَا بِنَشْأٍ مِنَ الْخَطَرِ عَلَى الْأُمَّةِ بِتَفْوِضِ أَمْرِهَا إِلَى وَاحِدٍ مَهْمَا خَصَفَ رَأْيُهُ أَشَدَّ مِنْ الْخَطَرِ الَّذِي يَتَرْتَّبُ عَلَى رَأْيِ الْجَمَاعَةِ...^{۲۶}

در هر صورت علماء اهل سنت نه تنها ملاک حجیت و اعتبار اجماع را (به زعم خودشان) به شوری نیز تسری داده بلکه حجیت و اعتبار آن را بیش از اجماع نیز مورد توجه و عنایت قرار داده اند و شاید آنان به تبعیت از دانشمندان غربی نیز مسئله اکثریت را مطرح می کنند در حالیکه از نظر شیعه آنچه که ملاک حجیت اجماع است مسئله کاشفیت از رأی معصوم می باشد. و لذا در تعریف اجماع از این عنصر استفاده کرده و می گویند: اجماع عبارت است از اتفاق علماء بر امری که اتفاق آنها (به نوعی) کاشف از رأی معصوم باشد.^{۲۷} و چون عنصر «کاشفیت از رأی معصوم» در شوری وجود ندارد لذا ملاک و میزان اعتبار و حجیت شوری با اجماع متفاوت خواهد بود بنابراین در شوری مسأله کاشفیت از قول معصوم مطرح نمی باشد و آنچه را که می توان معیاری برای اعتبار و حجیت شوری قرار داد عبارت است از کشف اصلحیت و احسن بودن و هدف از تشکیل شوری نیز همین است که احسن و اصلح را انتخاب کنیم که آیات شریفه: *الَّذِينَ يَسْمِعُونَ الْقَوْلَ وَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ* (سوره زمر/۱۸) و *وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ* (سوره عنکبوت/۴۶) نیز مؤید همین معنی است.

پس از آنکه معیار و ملاک حجیت شوری مشخص شد و بدست آمد که شاخص اعتبار شوری در چه چیز است حال می خواهیم رابطه بین شوری با اجماع و شهرت را

.....
 ۲۴- المستصفی تألیف غزالی.

۲۵- کنز العمال حدیث ۱۶۵۷ و ۱۶۶۳.

۲۶- تفسیر المراغی جزء ۴ از جلد دوم ص ۱۱۳ ترجمه این عبارت پیش از این مطرح شد.

۲۷- قوانین الاصول.

مشخص ساخته و تفاوت بین آن دو را نیز بیان کنیم و توضیح دهیم که وجه اشتراک و امتیاز آنها در چه چیز است و آیا مشروعیت و حجیت شوری از راه حجیت و مشروعیت اجماع و شهرت بدست می آید یا اینکه مطلب به گونه دیگری است. برخی بر این باورند که اجماع و شهرت نیز خود نوعی شوری است و از یک خانواده تشکیل شده است چنانکه در برخی از نوشته ها می خوانیم:

اسلام تا آنجا شوری را به رسمیت می شناسد که یکی از ملاکهای صحت و سقم اخبار، احادیث و روایات را اجماع - شور غیر حضوری - قرار داده یعنی جمع چند عالم بر سر یک حدیث و تصدیق صحت آن خود سند می شود و لازم الاجراء می گردد علاوه بر آنکه اعضاء شور کننده در اجماع گرد یکدیگر نمی نشینند و فقط از طریق نوشته ها، نظریات بدست می آیند معمولاً از نظر زمانی همیشه متأخرین از افکار متقدمین بهره می گیرند در صورتیکه عکس آن امکان پذیر نیست. شهرت و اجماع دو اصطلاح رایج حوزه های علمیه و کتب فقهی ما است در جلسات درس علوم اسلامی همین قدر که مسلم گردد و مشهور علمای شناخته شده و معتبر به سمتی متوجه باشند خود این شهرت دلیل قرار می گیرد و مورد استفاده واقع می شود. اکثریت اهل فن و متقی - اجماع - یکی از چهار میزان اساسی قبول یا رد مطالب منقول از قول ائمه می باشد.^{۲۸}

حقیقت امر این است که ما در اینجا بحث لفظی نداریم اگر کسی دامنه شوری را آنقدر توسعه دهد تا شامل اجماع نیز بشود و چنین اصطلاح کند، بحثی نداریم بلکه بحث در این است که آیا اجماع به اصطلاح اصولیین و فقها با شوری یکی است یا تفاوتی بینشان وجود دارد؟ ما معتقدیم که اجماع و شهرت کاملاً با اصل شورا متفاوت است بگونه ای که می توان ادعا کرد هیچ وجه اشتراکی بین آنها وجود ندارد همانطور که بین اجماع و شهرت نیز تفاوت بسیار است در هر صورت هریک از اینها دارای بار فرهنگی و اصطلاحی مخصوص به خود است که ذیلاً به مهمترین تفاوت موجود بینشان اشاره می کنیم.

* ۱- اجماع همواره در احکام و کشف حکم معصوم مورد دارد نه در موضوعات یعنی توافق علما در کشف و یا بیان موضوعات را اجماع نمی گویند در حالیکه در مورد

.....
۲۸- شورا در اسلام، محمد ملکی ص ۲۷.

شوری این چنین نیست چرا که می توان احکام (بنا به نظر برخی از اندیشمندان) و موضوعات را به شوری گذاشت، البته در بخش «محدوده شورا» خواهیم گفت که به نظر ما احکام اسلامی در چارچوبه شور و مشاوره قرار نمی گیرد بلکه منحصر است در تعیین موضوعات و مصادیق احکام و همچنین در کیفیت اجراء آن.

* ۲- حجیت اجماع و ملاک آن بخاطر کاشفیت از قول معصوم است یعنی هرگاه توافق علما برحکمی از احکام به نوعی کاشف از قول معصوم باشد حجیت خواهد بود پس مناط و ملاک حجیت در اجماع مسئله کشف از قول و رأی معصوم است هر چند فقها در تبیین کاشفیت و نوعیت آن اختلاف نظر دارند که بعضی قول معصوم را از راه حضور امام در میان اجماع کنندگان وعده ای از طریق لطفی و جمعی حتی می دانند و نیز به نظر عده ای حدسی و نظر نهائی هم کشفی است ولی همگان در این جهت اتفاق دارند که قول مجمعین حجیت است از باب وجود رأی معصوم در میان مجمعین و اگر این عنصر در اجماع وجود نداشته باشد دیگر اعتبار نخواهد داشت درحالیکه چنین ملاک و مناطی در شوری و حتی شهرت وجود ندارد پس حجیت شورا نه از باب کاشفیت از قول معصوم است بلکه از یک سو حکم عقلی بر اعتبار شوری در محدوده خاصی وجود دارد و از سوی دیگر آیات و روایاتی چند نیز در اعتبار شوری در محدوده خاصی وارد شده است پس در ادله حجیت و اعتبار اجماع و نیز ملاک مشروعیت و حجیت آن و همچنین طرف تشکیل اجماع با شوری تفاوت اساسی و ریشه ای وجود دارد بدین لحاظ نمی توان آن دورا مشابه یکدیگر دانست البته به نظر اهل سنت شوری می تواند چیزی شبیه اجماع باشد چرا که اجماع در نظر آنها فاقد عنصر کاشفیت از قول معصوم است بدین جهت ملاک اعتبار و مشروعیت شوری و اجماع متحد خواهد بود و لذا برخی از علماء اهل سنت معمولاً در مورد اثبات اعتبار و حجیت شوری از دلائلی استفاده می کنند که در مورد حجیت اجماع از آن بهره جسته اند نظیر: لَنْ تَجْتَمِعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ^{۲۹}

* ۳- تفاوت دیگر در این است که اگر اجماع با شرایط ویژه آن محقق شود کسی حق مخالفت با آن را ندارد به جهت کشف از قول معصوم درحالیکه شهرت و بخصوص شوری از چنین ویژگی برخوردار نیست چنانچه از آیه و سَأَوْزُهُمْ فِي الْأَمْرِ قَادًا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. (سوره آل عمران/۱۳۹). و دیگر ادله استفاده می شود که رأی مشاورین الزام آور نمی باشد مگر آنکه انسان قطع پیدا کند که قول مشاورین و یا اکثریت، موافق

.....
۲۹- کنز العمال حدیث ۱۶۵۸ و ۱۶۶۳ و به همین مضمون به کنز العمال حدیث ۳۴۴۵۹ و ۳۴۴۶۱ و ۱۰۲۹ و غیره مراجعه شود.

با مصلحت واقعی لازم الاستیفائی است و یا عدم تبعیت از آن موجب مفسده لازم الاجتناب خواهد بود که در این صورت لزوم تبعیت از قول مشاورین بخاطر قطع به وجود مصلحت ملزمه و یا دفع مفسده ملزمه خواهد بود که تفصیل آن به بخش مربوطه موکول می شود. البته این بدان معنی نیست که شوری از درجه اعتبار ساقط باشد بلکه مقصود این است که بین دو مفهوم شوری و اجماع وجه اشتراکی وجود ندارد.



بقیه از صفحه ۱۰۵

خون می شود و چگونه؟

۷ - نظریه فروید درباره خواب و عوامل آن و...

اصولاً آگاه بودن یا آگاه نبودن او نسبت به یکی از دو گروه ادراکات یاد شده در فهم گروه دیگر تأثیری ندارد و این بدان خاطر است که یک نوع پیوند و ارتباط ارگانیکی که سرنوشت این دو گروه را به یکدیگر مرتبط سازد در میان آنها برقرار نیست.

در پایان، دو مطلب را یادآور می شویم:

۱ - ما به هیچ وجه با اصل ارتباط علوم و ادراکات بشری مخالف نیستیم و پیوند تحوّل علوم را قبول داریم بلکه آنچه را که

نمی پذیریم دو مطلب است:

الف - پیوند تحوّل علوم عامل منحصر یا عامل عمده تحوّل و تکامل در حوزه معارف بشری باشد؛

ب - چنین اصلی دارای کلیت و عمومیت می باشد.

۲ - ممکن است از نظر روانی یک نوع دیالوگ درونی، در میان ادراکات و معارف انسان برقرار بوده و حتی از عمومیت و گستردگی هم برخوردار باشد ولی یک چنین مطلب احتمالی را نمی توان به عنوان یک اصل مسلم معرفت شناسی، قلمداد نموده و دیگران را به رعایت آن توصیه کرد.



مستضعفان و مستکبران

از دیدگاه

قرآن و عترت

قسمت سوم

محمدحسین اسکندری

استکبار و استضعاف در فرهنگ اسلام، دو اصطلاح سیاسی است که در جامعه امروز ما کاربرد زیادی دارند و احیاناً مورد سوء برداشت، سوء تفاهم و یا حتی سوء استفاده‌هایی قرار می‌گیرند که با سرنوشت همه جامعه و فرد فرد مسلمانان بستگی پیدا می‌کند. از این رو توضیح این دو واژه با استفاده از آیات و روایات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و به روشن شدن اذهان و در نهایت به حاکمیت اسلام و استحکام انقلاب اسلامی کمک خواهد کرد.

در دو قسمت پیش، مفاهیم استکبار، جلوه‌ها و ابعاد استکبار و مفاهیم استضعاف، همچنین آیات و روایات این بحث بررسی شد. در این قسمت سرچشمه پیدایش استکبار و استضعاف و محورهای اساسی استضعاف و ارزشیابی آن مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

سرچشمه پیدایش استکبار و استضعاف چنانکه قبلاً اشاره کردیم جامعه دارای قوانین و سنتی الهی و هدایتی آسمانی است که با حاکمیت آن قوانین بر جامعه، ریشه استکبار و استضعاف در اجتماع خشکیده و حاکمی جز خدا و قانون خدا باقی نمی‌ماند، در این صورت همه افراد به طور مساوی تحت حکومت قانون الهی خواهند بود و هرکس در چارچوب حدود خداوند به

حق خود قانع بوده، ظلم و تجاوزی بردیگران روا نمی‌دارد و چون همه در برابر قانون الهی و شرع خداوند خاضعند و کسی در برابر قانون سرپیچی و گردن کشی نمی‌کند، پس مستکبری در جامعه باقی نمانده و در نتیجه، مستضعفی هم ممکن نیست وجود داشته باشد. و برعکس در صورتی که قانون الهی بر جامعه حاکمیت نداشته باشد، ناگزیر جامعه یک جامعه استکباری و استضعافی

خواهد بود، گروهی زورمدار و قدرتمند که قادرند افکار و قدرت خود را بردیگران تحمیل کرده و دیگران را به دنبال خود بکشند، به عنوان حاکم، جای حاکمیت قانون الهی و احکام آسمانی رامی گیرند که اینان را قرآن مجید، مستکبر نامیده است و گروهی دیگر عبارتند از افراد زیون و ضعیف و بیچاره که ناگزیر به دنبال گروه اول حرکت می کنند و خداوند در کتاب خود نام مستضعف را برایشان اطلاق نموده است، گروه اول حاکم مطلق و بی ضابطه اند و گروه دوم محکوم مطلق، به عبارت دیگر، در چنین جوامعی، قانون به خاطر ضعف و عدم حاکمیت آن بر جامعه در بُعد سیاسی یا اقتصادی و یا هر دو، مورد تاخت و تاز کسانی قرار می گیرد که قدرت اینگونه تاخت و تازها و قانون شکنی ها را دارند، بدین منظور که برای کلاه خود، نمدی دست و پا کرده و افکار یا خواسته های خویش را حاکم می گردانند و انگیزه های درونی جاه طلبی و پول دوستی خویش را اقناع می سازند و اینان همان مستکبرانی هستند که با این قانون شکنی ها و تجاوزها، دیگران را در انزوای سیاسی یا در ضعف اقتصادی قرار می دهند و آنان را به سوی استضعاف می کشانند.

اکنون برای توضیح بیشتر مطلب فوق با توجه به اینکه استضعاف و استکبار ماهیت اضافی دارند این پرسش مطرح می شود که: استکبار و استضعاف در ارتباط با چه

چیزی تحقق می یابند؟

در پاسخ به پرسش بالا باید بگوییم که در اینجا چند رابطه و یا به تعبیری دیگر چند اضافه و نسبت وجود دارد:

اول: عبارتست از رابطه میان استضعاف و استکبار که نوعی رابطه علت و معلولی یا سبب و مسببی است، یعنی بدون وجود استکبار و مستکبر در جامعه، مستضعفی نمی تواند وجود داشته باشد، البته بدون وجود مستضعف نیز مستکبر نمی تواند بوجود آید، ولی یک تفاوت اساسی در اینجا هست که استکبار نسبت به استضعاف، تقدم رتبی دارد و به عبارتی دیگر استکبار دارای حیثیت فاعلی است و برعکس آن، استضعاف دارای حیثیت انفعالی و عکس العملی است، یعنی اثری است که از استکبار مستکبر و تأثر و انفعال مستضعف تحقق می پذیرد. از این رو، در ارتباط با پدیده استضعاف در جامعه، اسلام دوگونه توصیه دارد:

به ظالم یا مستکبر توصیه می کند که ظلم نکن و به مظلوم می گوید که ظلم نپذیرد و زیر بار ظلم و ستم دیگران نرو، گرچه زیر بار ظلم نرفتن همیشه برای مستضعف امکان پذیر نیست، فی المثل در استکبار و استضعاف سیاسی، تخریب شخصیت مستضعف و ریختن آبروی او بوسیله مستکبر، به آسانی می تواند انجام پذیرد ولی جبران آن بوسیله خود او یا دیگران و یا نپذیرفتن این ظلم، کاریست مشکل و

گاهی غیرممکن.

دوم: رابطه ای است که پدیده استکبار در جامعه با سرپیچی شخص مستکبر از قانون دارد که این نیز یک رابطه علت و معلولی یا سبب و مسببی است به این معنی که استکبار اجتماعی و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران، معلول گردن کشی نسبت به خداوند و سرپیچی از قانون الهی یا شرع مقدس خواهد بود.

اکنون، اشاره به این حقیقت نیز در اینجا لازم است که هر نوع تفاوت در وضع اقتصادی یا موقعیت سیاسی افراد جامعه حاکی از وجود پدیده استکبار و استضعاف نیست و صرفاً تفاوت‌هایی که معلول قانون شکنی و تجاوز به حدود خداوند است، مظهر پدیده‌های استکبار و استضعاف در جامعه خواهد بود، آزادی و تلاش و کسب امتیازات سیاسی و موقعیت‌های اجتماعی یا تحصیل ثروت و امتیازات اقتصادی در چارچوب شرع و حدود الهی برخواسته از آن، نه تنها یک تلاش مستکبرانه و کار استکباری نیست، بلکه، گرفتن این آزادی که خدا به فرد داده است و سلب موقعیتی که با رعایت ضوابط کسب کرده یا ثروت و اندوخته‌ای که دسترنج قانونی او است و با زحمت و کار در چارچوب قانون و با رعایت ضوابط فراهم آورده، کاری است ظالمانه و مظهر استکبار خواهد بود.

سومین رابطه: رابطه استکبار و گردن کشی فرد نسبت به قانون و سرپیچی

وی از احکام اجتماعی شرع با حاکمیت قانون بر جامعه است، چرا که اگر شرع انور و قانون برخواسته از آن بر جامعه حاکمیت یابد، مسلماً سرپیچی از قانون از سوی افراد به ندرت اتفاق می‌افتد و عموماً یا اکثراً به قانون احترام می‌گذارند و یا حداقل به خاطر ترس از مجازات و کیفر، از قانون شکنی دوری می‌کنند. آری، صرفاً در زمینه عدم حاکمیت قانون خداوند و تجاوز به حدود الهی است که پدیده استکبار رشد می‌کند و اگر معیارها و ضوابط شرعی که در قرارداد اجتماعی پذیرفته شده شکسته شود آینده جامعه تاریک خواهد بود و معلوم نیست به کدام سو حرکت خواهد کرد.

بنابراین، لازمست افراد بویژه کسانی که در جامعه از موقعیت حساسی برخوردارند تا آنجا که ممکن است، در برابر مشکلاتی که در مقاطع مختلف در جامعه مطرح می‌شود، استقامت کنند و معیارها و ضوابط را به شکلی که پذیرفته شده حفظ نموده و در چارچوب آنها به حل مشکلات پردازند، چرا که، اگر شکستن معیارها و ضوابط، رایج گردد آینده جامعه تاریک و نگران کننده خواهد بود و هیچ چیز قابل پیش بینی نخواهد بود. و چه بسا گروه‌هایی که در آینده‌ای نه چندان دور خود را در پشت شعارهایی احساسات برانگیز، مخفی کنند و جو رعب و وحشت و استبداد و... به وجود آورده و سبب آن شوند که جامعه به سوی رود که از آن می‌گریخت.

از سخنان فوق نتیجه می‌گیریم که در مکتب آسمانی و الهی، جامعه معیارها و ارزشهایی دارد، قوانین و سنن بر آن حاکم است، حق و عدل و حد و حدود و هدایتی برای آن در نظر گرفته شده که انسانهای خداشناس، بندگان مخلص و مسلمانان واقعی، موظف و ملزمند در چارچوب آن حدود و در مسیر آن هدایت، حرکت کنند. به حقوق خویش قانع و به حقوق دیگران پایبند و نسبت به سنن و قوانین الهی متعهد باشند و در حدّ توان خود بیشترین تلاش را در راه حاکمیت قانون انجام دهند و بدین وسیله با ظهور استکبار در سطح جامعه — که مادر استضعاف است — مبارزه و پیکار نمایند.

ضعف قانون منشأ همه مفاسد

و سرانجام بار دیگر این نکته را تکرار می‌کنیم که استضعاف اجتماعی فرزند و مولود استکبار است و استکبار هم به نوبه خود از گردن کشی افراد و سرپیچی آنان از قانون الهی و شرع آسمانی زاییده می‌شود و گردن کشی و سرپیچی از قانون هم در زمینه ضعف حاکمیت قانون رشد و گسترش می‌یابد. براین اساس، ضعف قانون و عدم حاکمیت آن، مادر همه بدبختیها و ریشه همه مفاسد و علت اصلی پیدایش و گسترش هر نوع استکبار و توسعه دادن به هر نوع استضعاف خواهد بود و در واقع مبارزه اساسی با این دو پدیده شوم و حمایت راستین از مستضعف به چیزی جز حمایت از

قانون و حاکمیت بخشی به آن و ممانعت از تضعیف و تخریب و تجاوز به آن انجام نمی‌گیرد.

پس نقطه اصلی و پایه و اساس و معیار و منشأ نخستین در همه پدیده‌های خوب و بد و شایسته و ناشایسته و ریشه همه آنها، ضعف و قوت و حاکمیت و یا عدم حاکمیت قانون الهی خواهد بود و آیات و روایاتی با تعبیر مختلف آن را مورد توجه و یادآوری قرار داده که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

در آیات ۳۲ و ۳۳ سوره سبأ با لفظ هُدی از آن یاد کرده است و چنین می‌فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا
نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ بَلْ
كُنْتُمْ مُجْرِمِيْنَ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا لِلَّذِيْنَ
اسْتَكْبَرُوْا بَلْ مَكْرُ الْاَلْبٰىلِ وَالنَّهَارِ اِذْ تَامُرُوْنَ نَا اَنْ
نَّكْفُرَ بِاللّٰهِ وَنَجْعَلَ لَهٗ اٰنْدَادًا.

مستکبران به مستضعفان گویند: آیا ما از «هدایت» بعد از آنکه به سوی شما آمده بود، منتان نمودیم؟ بلکه شما خود از بزهکاران بودید. و کسانی که مستضعف بودند (در پاسخ) به کسانی که استکبار ورزیده‌اند گفتند: بلکه تزویر شبانه روزی (شما بود) هنگامی که وادارمان کردید به خدا کافر شویم و برای وی همتاها قرار دهیم.

آیه به لفظ «هُدٰى» به این معیارها و سنن اجتماعی — الهی اشاره کرده است و اگر همه افراد جامعه از این طریق هدایت می‌یافتند نه استکباری در جامعه پیدا می‌شد و نه استضعافی، ولی از آنجا که هدایت به

سوی احکام الهی و قوانین آسمانی و پذیرش ضوابط و معیارها و ارزشهایی که خداوند بوسیله انبیاء و رسولان خود مطرح کرده است به نفع مستکبران نبود و مانع موفقیت‌های اجتماعی - سیاسی و یا اقتصادی آنان می شد نه تنها از آن سر پیچی کردند، بلکه مانع حرکت و هدایت مستضعفان هم شدند و مستضعفان نیز علی رغم اینکه پذیرش قانون الهی و حاکمیت آن، حقوق و حدود و حریم و احترامشان را تثبیت و تأیید می نمود، فریب تزویرها، سخنان پرزرق و برق و شعارهای فریبنده مستکبران را خورده و نسبت به خدای متعال کفر ورزیدند و از پذیرش دین خدا سر پیچی نمودند و ضلالت و گمراهی و دنباله روی احساساتی و بی پایه و بی دلیل را پیشه خود ساخته و از ائمه ضلال و کفر و نفاق پیروی کردند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز دریکی از کلماتش با لفظ حقوق به آن اشاره کرده است و می فرماید:

إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَىٰ دَرَجَةٍ
مِنَ الْأَدْمِيَّةِ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ
فَلَا تَسْتَضِعُّوْا أَهْلَ الْقُرْآنِ حُقُوقَهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ
مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ لَمَكَانًا عَلِيًّا.^۱

پیروان قرآن بین همه مردم به استثنای پیامبران و فرستادگان خدا، در بالاترین درجات و والاترین طبقات قرار دارند، پس در رعایت و اداء حقوق، ایشان را ضعیف نشمرید که در پیشگاه خداوند عزیز جبار مقامی بلند دارند.

علی (علیه السلام) نیز می فرماید:

تَرَدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةٍ وَقَطْعًا
جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدًى، وَلَا عِلْمٌ يُرَى.^۲

آشوب کریه و خوفناک ایشان و بخشهایی از تاریخ جاهلیت بر شما بگذرد که نه در آن علائم راهنمایی وجود دارد و نه نشانه‌ای و پرچمی (برای هدایت مردم) که دیده شود.

علی (علیه السلام) در این سخن با عنوان مَنَارٌ هُدًى و عِلْمٌ يُرَى از قانون الهی و معیار و مسیر جامعه یاد می کند و عدم حاکمیت و نامشخص بودن آن را در جامعه به عنوان یک خطر عظیم که اجتماع را به سوی آشوب و هرج و مرج و فتنه هدایت می کند و منشأ حاکمیت استکبار بر جامعه می شود، مورد توجه قرار داده است. و نیز در خطبه ۹۸ نهج البلاغه می فرماید:

وَاللَّهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا
اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلَّوْهُ وَحَتَّى لَا يَتَّقُوا بَيْتَ
مَدِينٍ وَلَا وَتْرًا إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَنَبَاهِيهِ سُوءُ رَعِيَّتِهِمْ
وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ، بَاكٌ يَبْكِي لِدِينِهِ
وَبَاكٌ يَبْكِي لِذُنُوبِهِ وَحَتَّى يَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ
مِنَ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبِيدِ مِنَ سَيِّدِهِ إِذَا شَهِدَ
أَطَاعَهُ وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ.

به خدا قسم دست بر نمی دارند تا آنکه هیچ حرمتی برای خداوند باقی نگذارند جز آنکه هتکش نموده باشند و هیچ پیمانی جز آنکه آن را شکسته باشند تا آنجا که هیچ خانه‌ای یگلین یا خیمه‌ای پشمین، برجای نماند مگر آنکه بیتم

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۶۰۳.

۲- نهج البلاغه خطبه ۹۳.

ایشان در آن وارد شود و به خاطر سوء مدیریت ایشان (صاحبانش) رهایش نموده و از آن رحلت کرده باشد و تا آنجا که دو کس به گریه بنشینند یکی برای دین خود گریه کند و آن دیگری برای دنیایش و تا آنجا که کمک کردن یکی از شما به یکی از ایشان همانند کمک برده‌ای باشد به ارباب خویش که در حضور وی (از ترس) او را اطاعت کند و در غیاب او رهایش سازد.

و نیز در نامه ۵۳ به مالک اشتر می نویسد:

وَأَعْلَمُ أَنَّ الرِّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَتَضَلَعُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُودُ اللَّهِ وَمِنْهَا كِتَابُ الْعَاقَةِ وَالْخَاصَّةِ وَمِنْهَا قِضَاءُ الْعَدْلِ وَمِنْهَا عَمَلُ الْإِنصَافِ وَالرِّفْقِ وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ الْكُتُبِ وَمِنْهَا التَّجَارُ وَأَهْلُ الْبِضَاعَاتِ وَمِنْهَا الْقَلْبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَكُلُّ قَدَسَمَى اللَّهِ لَهُ سَهْمَةٌ وَوَضِعَ عَلَيَّ حَيْدِهِ فَرِيضَةٌ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةَ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.

بدان که مردم از اصناف و گروههایی تشکیل یافته‌اند که هریک جز بوسیله دیگری اصلاح نشوند و بوسیله هیچیک از ایشان از دیگری نمی‌توان بی‌نیاز شد که از آن جمله هستند نظامیان، نویسندگان، قضات عدالت‌گستر، کارگزاران انصاف و مدارا (انتظامات داخلی)، اهل جزیه و اهل خراج از ذقیان و مسلمانان، تجار و پیشه‌وران، و طبقه پایین از فقراء و نیازمندان که خداوند برای هریک از این گروهها سهمی قرار داده و در حد آن در کتاب و سنت پیامبر فریضه‌ای

وضع نموده است. و این پیمانی است از پیامبر که پیش ما محفوظ خواهد بود.

محورهای اساسی استضعاف و ارزشیابی آن

تاکنون در ارتباط با استضعاف به سه محور اساسی برخورد کرده‌ایم:

الف - استضعاف به معنی خضوع و تسلیم در برابر خداوند و اطاعت و انقیاد از قانون الهی و قانون اساسی برخاسته از آن

استضعاف به این معنی در نوعی خصلت و رفتار پسندیده جلوه می‌کند و دارای ارزش اجتماعی و اخلاقی بلندی خواهد بود؛ چرا که تحکیم اساس جامعه و حاکمیت قانون اساسی، مبتنی بر وجود چنین استضعافی در افراد جامعه است و تا آنجا که برایمان مقدور است باید تلاش کنیم افراد به سوی چنین استضعافی که حاکی از انسانیت و عبودیت افراد است کشیده شوند.

ب - استضعاف به معنی عقب ماندگی و نداشتن توانایی بر حیل اندیشی و راه بجائی نبردن.

از آنجایی که استضعاف به این معنی تکوینی و غیراختیاری است، هیچ بار ارزشی مثبت یا منفی ندارد؛ ولی شرعاً ما موظف هستیم به این افراد ناتوان که به تنهایی قادر به اداره زندگی خود نیستند و ضعف و کمبود دارند کمک کنیم.

ج - استضعاف به معنی فاعلی یعنی به ضعف کشیدن دیگران که در حقیقت نتیجه استکبار است که شخص خود را بزرگتر از آنچه هست و دیگران را نیز کوچکتر از آنچه هستند، بشمار می‌آورد.

بدیهی است که:

اولاً: این یک کار اختیاری و قابل ارزش گذاری خواهد بود.

ثانیاً: چون به وسیله این کار، قانون و عدالت شکسته شده و حقوق دیگران مورد تجاوز و تعدی قرار می‌گیرد، مصداق ظلم بوده و ارزش منفی خواهد داشت، و خداوند این ارزش منفی را به این شکل تبیین می‌کند که:

فرعون در سرزمین مصر گردن کشی کرد و اهل آن سرزمین را فرقه فرقه نمود، گروهی از ایشان را به ضعف و زبونی کشید، پسرانشان را سر می‌برید، و زنانشان را زنده می‌گذاشت، او از تبهکاران بود.^۳

د - استضعاف به معنی مفعولی یعنی به ضعف کشیده شدن.

چون برای به ضعف کشیده شدگان اختیاری نیست، نمی‌تواند بار ارزشی داشته باشد، درست مثل آن است که انسان گرفتار سیل یا زلزله شده باشد، بنابراین، این پدیده به خودی خود نه ارزش مثبت دارد و نه منفی، البته با توجه به علل و آثار اختیاری آن، بار ارزشی پیدا می‌کند، فی المثل اگر شخصی به خاطر ایمان و تقوا و خداپرستی و عدالت‌خواهی، توسط مستکبران به استضعاف کشیده شود، دارای ارزش مثبت خواهد بود، علی (علیه السلام) در مدح اینان می‌فرماید:

مردانی که یاد قیامت نگاهشان را کوتاه و ترس از محشر اشکشان را جاری نموده، پس یا در انزوا و کناره گیری از جامعه به سر می‌برند، یا در ترس و وحشت، ساکتند و لب فرو هشته و یا دعا کننده مخلص و محزون و دردمند، تقیه ایشان را از

یاد برده و ذلت فراشان گرفته است، گویی در دریای نمک گرفتار شده‌اند، دهانشان بسته و قلبشان جریحه دار است، آنقدر موعظه کردند، تا خسته شدند و مغلوب گردیدند، تا ذلیل گشته و کشته شدند تا اندک گردیدند.^۴

و برعکس، اگر به خاطر کفر و استکبار خودش، در جامعه به استضعاف کشیده شده، ارزش منفی خواهد داشت. یا اینکه اگر مستضعف به وظائف خود عمل کند، و در حدّ توان سعی و تلاش خود را انجام دهد، مع الوصف نتواند از استضعاف بیرون آید، این از ارزش منفی عاری خواهد بود، ولی اگر کوتاهی کند و سستی و کوتاهی و تنبلی خودش، سبب استضعاف وی شود، قطعاً ارزش منفی دارد و خداوند درباره ایشان می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّيْتُمْ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ
أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ
فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَإِسْمَهُ
قَتَلَهَا جَرُّوا فِيهَا قُأْوَلِكِ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ
وَسَاءَتْ مَصِيرًا.^۵

کسانی که بر خود ستم روا داشتند هنگام مردن، ملائکه به آنان گویند: چگونه بودید؟ (ایشان در پاسخ) گویند: در روی زمین مستضعف (و بیچاره) بودیم، (ملائکه به ایشان باز) گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید؟ آنان جایشان جهنم است و چه بد سرانجامیست.

بنابراین اگر به ظلم و ستم تن داده است و پذیرای استضعاف شده، دارای ارزش منفی خواهد بود و از دیدگاه قرآن و روایات

۳- سوره قصص/۳.

۴- نهج البلاغه خطبه ۳۲.

۵- سوره نساء/۹۷.

اسلامی، هم خود شخص مستضعف و هم دیگر مسلمانان حتی الامکان موظفند وی را از این وضع فلاکت بار برهانند و ظلم و ستم و قانون شکنی را ریشه کن سازند، ولی این بدان معنی نیست که مستضعف را جای مستکبر نشانند و برگرده دیگران سوار کنند، بلکه بدان معنی است که او را از زیر ستم دیگران برهانند و عدالت و شرع و قانون آسمانی را بر همه جا حاکم گردانند، و نیز بدان معنی نیست که گروهی با مخفی کردن نیات سوء خود در پشت شعار حمایت از مستضعفین، به غرض ورزی و تصفیه حساب پردازند، و دین و قانون و روحانیت و صمیمیت و اخوت و برادری و مالکیت و امتیاز و شخصیت دیگران را برباد دهند که این خود عین استکبار بوده و کاری است نامشروع و نامقدس، و اگر چنین شخصی در این جهان هم نوعی موفقیت و محبوبیت و شخصیت غیرقانونی به کف آورد و بطور نامشروع بر دیگران تسلط یابد، جایگاه نهائی او جهنم خواهد بود، و در پیشگاه خداوند مقام و منزلتی ندارد که او خود فرموده است:

کسانی که از عبادت من سرکشی کنند، به خواری در آتش جهنم وارد خواهند شد. و این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که نخواهند در زمین سرکشی، برتری جویی و فساد کنند و عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.^۶

بدیهی است آن کسانی که واقعاً دلشان برای مستضعفان می سوزد، و روی وظیفه شرعی و الهی حرکت می کنند، و از

چهار چوب شرع مقدس تجاوز نکرده و حدود خدا را نمی شکنند، حسابشان جدا است. و در پیشگاه خداوند مأجورند و خدای مستضعفان ایشان را جزای خیر خواهد داد. ولی شناختن چنین افرادی، کاری است مشکل و نیازمند دقت فراوان، تا منافق از مؤمن، دروغگو از راستگو، قانون شکن از متشرع، جاه طلب از حامی مستضعف، خود محور و گروه گرا از ضعیف گرا و مستضعف گرا، و سرانجام مستکبر از معتدل، باز شناخته شوند، تا مبادا افراد لایق، راستگو، مؤمن، پاک، متشرع، متدین، عقیف، به جرم پاک بودن، متشرع بودن و بی سروصدا بودن و دوری از غوغا، به ضرب چماق مستضعف گرایان دروغین، از پا درآیند و با ظلم منافقان و قدرت گرایانی که در پشت شعار حمایت از مستضعفان مخفی شده اند از گردونه خارج گردند.



۶- سوره غافر/ ۶۰ و قصص/ ۸۳.

ناگفته‌هایی از

حیات شیخ مفید

به استیقبال هزاره مفید

سید محمد جواد شبیری

سده چهارم تاریخ اسلام سده‌ای پر جوش و خروش بود، در این سده، دوره درخشان علم و دانش با استقرار دولت بویه‌یان در بغداد آغاز گشت، نوایغ متفکران طلوع کردند، دانشهای گوناگون نضج یافت و به صورت علمهای کامل درآمد و کتابهای جامع در بیشتر رشته‌ها تألیف شد، حکومت‌های چندی از جمله بویه‌یان در ایران و عراق، سامانیان در ترکستان و خراسان، زیاریان در طبرستان، حمدانیان در حلب و موصل و فاطمیان در مصر به یاری علم و دانش به پا خاستند، بغداد مرکز علم جهان اسلام شد، و در بیشتر شهرهای اسلام از ترکستان در خاور تا اندلس در باختر، فیلسوفان و پزشکان و ستاره‌شناسان و متکلمان و فقیهان و ادیبان ظهور کردند.

فیلسوفان شهیری چون ابونصر فارابی، ابوعلی مشکویه، ابوعلی سینا و طبیعت شناسان و ریاضیدانان و منجمان نام آوری همچون ابوالوفاء بوزجانی، ابن هیثم، ابوریحان بیرونی، عبدالرحمن صوفی، احمد بن عبدالجلیل سیجزی، در این عصر جلوه نمودند، پزشکان گرانقدری به مانند مجوسی اهوازی، ابوالقاسم زهرآوی و ابوعلی سینا در این زمان می زیستند.

در این دوران مورتخان نامداری چون ابوالفتح اصفهانی، ابوعبیدالله مرزبانی، ابوعلی مشکویه درخشیدند.

ادب و ادبیات عرب پیشرفت چشمگیری نمود، نحویان برجسته ای مانند ابوسعید سیرافی، ابن خالویه، ابوعلی فارسی، ابوالفتح بن جتی، ونویسندگان و شعراء و ادباء بزرگی چون ابوالطیب مُتنبّی، ابوبکر خوارزمی، ابن فارس همدانی، بدیع الزمان همدانی، شریف رضی بر کشور ادب حکم می راندند، ابن نباته خطیب بی نظیر و ابن حجاج شاعر شوخ طبع در این دوران ظهور کردند، خوشنویس بی مانندی مانند ابن یَواب در اواخر سده چهارم هنرنمایی می کرد، وزیران با اقتداری مانند ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عبّاد خود از دانشمندان و ادیبان طراز اول عصر خویش بودند، ابوفراس امیر حمدانی شاعر بزرگ دوران خود در این زمان می زیست (۵).

عُضدالدوله، سلطان دانشمند و مقتدر بویهی در تشویق دانشمندان سهم عمده ای داشت، ساخته شدن بیمارستان عُضدی در بغداد، و فراهم آمدن کتابخانه های گرانقیمتی چون کتابخانه عضدالدوله در شیراز و کتابخانه صاحب بن عبّاد و ابن عمید در ری، نشانه ای از اهتمام حکمرانان آن زمان به گسترش علم بود، شاپور بن اردشیر وزیر بهاءالدوله در سال ۳۸۱ (یا ۳۸۳) کتابخانه عظیمی در بغداد به نام دارالعلم تأسیس کرد که پس از مرگ وی اداره آن برعهده شریف مرتضی علم الهدی قرار گرفت^۱ متأسفانه کتابهای بسیاری از کتابخانه صاحب بن عبّاد در حمله محمود غزنوی به ری (در سال

۵ — شرح حال اجمالی این دانشمندان را در پایان همین قسمت از نوشتار خواهید دید.

۱ — بنگرید: المنتظم ابن جوزی، عیتر ذهبی وقایع سال ۳۸۳ و سال ۴۵۱ و مقایسه کنید با منتظم و کامل ابن اثیر وقایع سال ۴۱۶.

(۴۲۰) در آتش تعصب کور سوخت، دارالعلم و کتابخانه شیخ طوسی نیز در پی ورود طغرل سلجوقی به بغداد در سال ۴۴۷ به همین سرانجام دچار گردید. این روزگاران در تاریخ تشیع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، با تشکیل حکومت‌های مستقل شیعی: حمدانیان در حلب و موصل و آل بویه در ایران و عراق، شیعیان توانستند به آزادی نسبی در ابراز عقائد خویش برسند. به تدریج ریاست جهان شیعه از قم به بغداد منتقل گشت، هجرت عالمانی چند از جمله محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹)، جعفر بن محمد بن قولویه قمی (م ۳۶۹) و محمد بن احمد بن داود قمی (م ۳۶۸) در باروری حوزه بغداد نقش موثری داشت.

در این زمانه شهر بغداد — مرکز کشور پهناور اسلامی — پر بود از مناظرات و بحث‌های مختلف مذهبی، آن هم از جانب شخصیت‌های برجسته فرقه‌های گوناگون، افسوس که گاه مناظرات روشنگر به جنگ‌های بنیان کن بدل گشته، نادانیها و تعصبات، محله‌ها و خانه‌ها و بازارها و بلکه انسانها را در آتش خود می‌سوزاند.

در این میانه، مصلحی بزرگ و قهرمانی بپاخاسته و مغز متفکری درد آشنا، مشعل دار هدایت و ابلاغ گردید، شیخ اعظم و رئیس مقدم، پیشوای متکلمان و فقیهان شیعی، محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید جهادگری که همواره در میدان دفاع از حق حضور داشته و پیوسته فاتح بیرون می‌آید.

اکنون — به امید خدا — قصد آن دارم که به ساحل این دریای پرتلاطم گام نهم، و با امداد از انفاس قدسی این روح پرخروش، نگاهی به آفاق این بحر مواج افکنم، می‌کوشم از قسمتهائی سخن گویم که کمتر بدان پرداخته اند *

.....

* — در تنظیم این مقدمه از کتابهای بسیاری بهره گرفتیم بویژه از کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان (منشورات دارمکتبه الحیات، بیروت ۱۹۸۳ م/ ج ۱ ص ۵۲۹ تا ۵۴۳) استفاده بردیم، ترجمه عبارات آن را بیشتر از کتاب میرحامد حسین، محمد رضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۱ هـ. ق/ از ص ۳۶ تا ۳۸ برگرفتیم.

نسب شیخ مفید

ابوالحسین نجاشی رجالی مقدم و شاگرد مفید، نسب وی را چنین آورده است:
محمد بن محمد بن النعمان بن عبدالسلام بن جابر بن النعمان بن سعید بن جبیر بن
وهیب بن هلال بن اوس بن سعید بن سنان بن عبدالدار بن الریان بن قُطَرب بن زیاد بن
الحارث بن مالک بن زبَیعة بن کَعْب بن الحارث بن کعب... بن یَعْرُب بن قَحْطان^۲.
بدین سان وی از اعراب اصیل قَحْطانی و از طائفه حارث بن مالک و نیز از قبیله
حارث بن کَعْب بوده و به یکی از این دو جهت لقب حارثی یافته است^۳. به احتمال
زیاد، علت این امر انتساب به قبیله حارث بن کعب می باشد، قَلَقَشْدی مؤلف نهایة
الآرَب و ابن اثیر مؤلف لُبَاب، در ضمن بر شمردن قبیله هائی که بَنُو الحارث خوانده می شوند
از قبیله حارث بن کعب نام می برند ولی سخنی از حارث بن مالک به میان نمی آورند^۴.
این دو دانشمند نسب شناس، قبیله بنو زیاد را که فرزند حارث بن مالک می باشد،
بطنی از قبیله حارث بن کعب معرفی می کنند^۵.

نیای پنجم شیخ مفید سعید بن جبیر نام دارد برخی پنداشته اند که وی همان سعید
بن جبیر تابعی، دانشمند آزاده و مجاهد بی امان بوده است، این پندار به دلائل زیر قطعاً
نادرست است:

دلیل اول: جد سعید بن جبیر تابعی، هشام است^۶ در حالی که جد سعید بن جبیر
واقع در نسب مفید، وهیب می باشد.

.....

- ۲ - رجال نجاشی، انتشارات اسلامی، قم ۱۴۰۷، رقم ۱۰۶۷.
- ۳ - امالی مفید، انتشارات اسلامی قم، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، ۱۴۰۳، اولی مجلس ۲۳.
بشارة المصطفی، مکتبه حیدریه، نجف، چاپ دوم، ۱۳۸۳، ص ۱۴. معالم العلماء، الف - مطبعة فردین،
تهران ۱۳۵۳ ق/ ص ۱۰۰ ب - مطبعة حیدریه، نجف، ۱۳۸۰/ ص ۱۱۲.
- ۴ - نهایة الآرَب، قَلَقَشْدی، مطبعة نجاح، بغداد ۱۳۷۸، رقم ۸۷. لُبَاب ابن اثیر، دار صادر، بیروت، ج ۱ ص
۳۲۸ و مقایسه کنید با انساب سَمْعانی، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۴، ج ۴ ص ۸.
- ۵ - نهایة الارب رقم ۹۷۶. لباب ج ۲ ص ۸۵.
- ۶ - ترجمه سعید بن جبیر در منابع بسیاری آمده است از جمله: طبقات ابن سعد مکتبه مثنی، بغداد، افست از
چاپ بریل لیدن ۱۳۲۵ ق/ ج ۶ ص ۱۷۸. تاریخ کبیر بخاری، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۴ ق/ ج ۳ ص ۴۶۱. جرح و
تعديل ابن ابی حاتم رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۷۲، افست از چاپ حیدرآباد دکن هند/ ج ۴
ص ۹. التنبیه و الاشراف مسعودی، دارالصاوی، قاهره، ۱۳۵۷، آخر ص ۲۷۴. برخی دیگران از مصادر ترجمه
وی را در اعلام زرنگلی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴ م/ ج ۳ ص ۹۳ ببینید.

دلیل دوم: شیخ مفید، عرب اصیل بوده در حالی که سعید بن جبیر تابعی، از نژاد عرب نبوده است، عرب نبودن سعید بن جبیر از قرائن گوناگون بدست می آید:

از جمله: ترجمه نگاران، سعید بن جبیر تابعی را از موالی بنی و آلیه - که از شعب قبیله بنی اسد بوده - ذکر کرده اند، هر چند کلمه 'مولی' هنگامی که به قبیله خاصی اضافه شود، دلیل عرب نبودن نیست^۷ بلکه تنها انتساب نسبی شخصی را به آن قبیله خاص نفی می کند و می رساند که پیوند وی بدان قبیله از طریق ولاء بوده است و ممکن است چنین شخصی از افراد اصیل قبیله دیگری از عرب باشد، لیکن اگر ابن جبیر از قبیله دیگری از عرب بود، شرح حال نویسان نسبش را ذکر کرده، به کلمه 'مولی' بنی و آلیه اکتفاء نمی کردند^{۸، ۹}.

دلیل سوم: ملاحظه عصر شیخ مفید و سعید بن جبیر تابعی، سعید بن جبیر در سال ۹۵ یا ۹۴ در سن ۴۹ سالگی به شهادت رسید. بنابراین وی در حدود سال ۴۶ زاده شده است، شیخ مفید در سال ۳۳۶ یعنی حدود ۲۹۰ سال پس از ولادت وی متولد شده است و طبق قاعده نسب شناسان که در هر قرن معمولاً سه نسل زندگی می کنند باید بین شیخ مفید و سعید بن جبیر تابعی ۷ یا ۸ واسطه وجود داشته باشد در حالی که شیخ مفید با ۵ واسطه به سعید بن جبیر می رسد ولی از آنجا که این قاعده بویژه در فاصله زمانی کم، مانند دو قرن و سه قرن چندان قطعی نیست، این مطلب تنها یک استبعاد به شمار می آید و تأییدی خواهد بود بر تغایر این دو، ولی می توان با تقریبی دیگر این استدلال را تکمیل نمود به عنوان مقدمه می گوئیم که در عبارت نجاشی در نسب مفید اشتباهاتی رخ داده است، نسب مفید پس از سینان باید چنین باشد: عبدالممدان بن الدیان بن قطن بن زیاد ... در پاره ای از قسمتهای دیگر نسب مفید نیز اشتباهاتی دیگر رخ داده که تفصیل آن را به فرصتی دیگر

.....

۷ - از شواهد اجتماع مولویت و عربیت آن است که زید بن حارثه و نویمان مولی رسول الله بوده اند در حالی که اولی از قبیله کلب و دومی از قبیله جحیم هر دو از اعراب اصیل یمنی بوده اند (مقایسه کنید با قاموس الرجال، مرکز نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۹ ج ۱ فصل اول مقدمه) توضیح کامل اصطلاح 'مولی' نیازمند نگارش مقاله مستقلی است، تنها در اینجا اشاره می کنیم که به هر حال کلمه 'مولی' مرادف ایرانی نیست چنانچه بسیاری پنداشته اند بلکه حداکثر مطلبی که می توان قائل شد آن است که 'مولی' غیر عربی است، خواه ایرانی باشد خواه نباشد.

۸ - به تعبیر فقی دلاله کلمه 'مولی' بر نفی عربیت به اطلاق مقامی و سکوتی است نه به مدلول لفظی، اطلاق مقامی در امثال مقام در شرایط خاصی تحقق می پذیرد که بر اهل تأمل پوشیده نیست.

۹ - دو قرینه دیگر را در طبقات ابن سعد ج ۱۷۸/۶ و معارف ابن قتیبه، مطبوعه دارالکتب، ۱۳۷۹ ق، ص ۴۴۶ می بینید.

موکول می‌نمائیم.

عبدالمَدان فرزندی داشته است به نام عبدالله که از صحابهٔ پیامبر بوده و در سال دهم با گروهی از بنو حارث بن کعب از جمله برادرش یزید بر پیامبر وارد شده‌اند، داستان این ملاقات در کتب تاریخی و رجالی مذکور است^{۱۰} گویند که وی تا زمان خلافت علی (ع) زنده بوده و بُسْرین اَبی اَرْطاة در حمله به یمن از سوی معاویه وی را کشت^{۱۱}.

حال به بحث قبلی خود باز می‌گردیم با توجه به صحابی بودن برادر سنان بن عبدالمَدان و شهادت وی در سال ۴۰ هجری دیگر نمی‌تواند سنّ سنان از سنّ پیامبر بیشتر باشد، حال فرض می‌کنیم سنان با پیامبر هم سن بوده است، بنابراین بین ولادت وی و ولادت سعید بن جبیر در سال ۴۶ هجری تنها ۹۹ سال فاصله خواهد بود و چون سنان پشت ششم سعید می‌باشد بنابراین می‌بایست تمامی پدران سعید بن جبیر در کمتر از ۱۷ سالگی پسر دار شده باشند فرزندان شدن در این سن به تنهایی چندان بعید نیست ولی تکرار آن در دو یا سه نسل بسیار بعید بوده و تحقق آن در ۶ نسل پی در پی شبیه به محال عادی است.

به دیگر بیان بنا بر فرض اتحاد تولّد سعید بن جبیر تنها ۶ سال پس از وفات عموی پدر جدّ جدش بوده است و این با امر محال فاصله‌ای ندارد. از راههای دیگر نیز می‌توان بر تأخر عصر شیخ مفید از سعید بن جبیر تابعی استدلال کرد که ذکر آن در اینجا ملال‌افزاست^{۱۲}.

گفتهٔ ابن قُتَيْبَة در ترجمه سعید بن جبیر مفسر معروف آخرین نکته‌ای است که به عنوان مؤید بر دلایل فوق می‌افزایم، وی می‌نویسد:

«له ابنان عبدالله بن سعید و عبدالملک بن سعید یروی عنهما»^{۱۳}.

۱۰ - طبقات ابن سعد ج ۱ قسمت دوم ص ۷۲. سیره النبی لابن هشام، مکتبهٔ مصطفی محمد، قاهره، ۱۳۵۶ ق/ج ۴ ص ۱۶۴. تاریخ طبری و کامل ابن اثیر... وقایع سال ۱۰ هجری. اصابه، دارصادر بیروت ۱۳۲۸ ج ۲ ص ۳۳۸، ج ۳/۶۶۰. استیعاب، (هامش اصابه ج ۳/۴۱۱، ج ۳/۶۵۷) اُسْدُ الغَابَة، اسماعیلیان، تهران، ج ۳/۲۰۰، ج ۵/۱۱۷ و مصادر دیگر.

۱۱ - تاریخ طبری، کامل ابن اثیر وقایع سال ۴۰ هجری.

۱۲ - بنگرید فرق الشیعة نوبختی، مکتبه مرتضویه، نجف، ۱۳۵۵ هـ ق/۴۹. مقالات و فرق، سعید بن عبدالله، مؤسسه مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۴۱/۶۶. التنبیه والاشراف/۲۹۲. در باره مادر ابوالعباس سفاح: ریطة بنت عبیدالله بن عبدالمَدان بن الذّیان الخ و نیز تاریخ بغداد ج ۴/۱۰۶، ۱۰۷.

۱۳ - معارف ص ۴۴۶.

از این عبارت بر می آید که پسران سعید منحصر در این دو است و وی را پسری دیگر به نام نعمان بن سعید - نیای چهارم شیخ مفید - نیست.

ولادت شیخ مفید

ابن ندیم و شیخ طوسی در کتابهای فهرست خود ولادت شیخ مفید را به سال ۳۳۸ دانسته اند، ابن شهر آشوب نیز از شیخ پیروی نموده است^{۱۴}. ولی ابوالعباس نجاشی در کتاب رجال خود بر این رأی است که مفید به روز ۱۱ ذیقعد سال ۳۳۶ از مادرزاده شد و در پایان ترجمه مفید با کلمه قیل به قول اول اشاره کرده است.

حال کدامیک از دو قول بالا صحیح است از جهاتی چند به نظر می آید که کلام نجاشی صحیح باشد، ویژگیهای ممتاز نجاشی که بزرگان رجال آن را مایه تقدّم کلام نجاشی بر کلام شیخ دانسته اند، مانند چیره دستی وی در رجال، و توجه و عنایت اختصاصی وی به این علم و آگاهی خاص وی از انساب عرب و تأخر کتاب وی از فهرست شیخ... در این بحث نیز، عواملی در ترجیح کلام وی به شمار می روند^{۱۵} نجاشی در بسیاری از مواضع کتاب خود به کلام شیخ نظر داشته و در صدد تصحیح آن بوده است، توجه به این امر در فهم برخی از عبارات مبهم نجاشی سودمند است^{۱۶} باری در موضوع مورد بحث نیز نجاشی با توجه به قول دیگر و اشاره بدان، آن را نپذیرفته و تاریخ دیگری برای ولادت مفید ذکر کرده است.

دقت وی در تعیین روز و ماه ولادت شیخ مفید، خود از توجه ویژه وی به این موضوع حکایت می کند و عامل دیگری در قوت گرفتن کلام وی می باشد.
از سوی دیگر نجاشی خود در حوزه بغداد بزرگ شده و پدر و جدش نیز در این شهر بوده اند^{۱۷}.

.....

۱۴ - فهرست ندیم تصحیح رضا تجدد، تهران، ۱۳۹۳/۲۴۶. فهرست طوسی، مکتبه مرتضویه، نجف، ۱۳۵۶ ق رقم ۶۹۶. معالم العلماء، نجف/۱۱۲، طهران/۱۰۰.

۱۵ - رجال السید بحر العلوم مکتبه العلمین الطوسی و بحر العلوم نجف، ج ۲ ص ۴۶ تا ۵۰.

۱۶ - از جمله در ترجمه علی بن ابی رافع (بنگرید رجال نجاشی آخر رقم ۱، اول رقم ۲).

۱۷ - شیخ طوسی در رجال و ابن حجر در لسان المیزان جد ابوالعباس نجاشی را ترجمه کرده اند ابن حجر گوید: احمد بن العباس بن محمد بن عبدالله الاسدی ابو یعقوب الطیالسی يعرف بابن الصیرفی. قال ابن النجاشی کان من شیوخ الشیعة... ویقال له النجاشی، حدث عن علی بن ابراهیم بن علی العلوی...
←

وی متولد سال ۳۷۲ بوده^{۱۸} و بیش از ۴۰ سال از عمر مفید را درک کرده است، او نسب مفید را تا یَعْرُب بن قَحْطَان ذکر کرده که خود نشانگر آگاهی خاص وی از خاندان مفید است، بنابراین کاملاً طبیعی است که بیشتر از شیخ طوسی (که تنها پنج سال آخر عمر مفید را در بغداد بوده) از حالات مفید آگاه باشد.

برخی از محققان رجال اشاره کرده‌اند که اشتباه شیخ ناشی از پیروی وی از ابن ندیم می‌باشد، ندیم — دست کم — در شرح حال علماء شیعی دچار خبط و اشتباهات بسیار گردیده است. و از این رهگذر، خطاهائی به فهرست شیخ راه یافته که تفصیل آن طولانی شدن این نوشتار را سبب می‌گردد^{۱۹}.

شیخ طوسی هر چند از شاگردان خاص مفید بوده است لیکن دقت در تعابیر فهرست شیخ و ابن ندیم و تأمل در شباهتهای آن دو، روشن می‌کند که وی در این ترجمه ضرورتی ندیده که عبارتی نو درباره مفید به رشته تحریر در آورد.

ندیم در دو مورد، ترجمه کوتاهی از مفید ارائه داده است یکی در ضمن متکلمان

شیعه با این عبارت:

.....

→ (السان المیزان، موسقا لاعلمی، بیروت، ۱۳۹۰/ج ۱ ص ۱۹۲ شیخ طوسی از وی با نام احمد بن العباس النجاشی الصیرفی المعروف بابن الطیالسی یاد می‌کند، و می‌نویسد که منزل وی در درب البقر (۴) واقع بود، (رجال شیخ، مطبعه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۱/ص ۴۴۶) شیخ طوسی و ابن حجر هردوبه روایت هارون بن موسی تلعمکبری (محدث بزرگ بغداد) از وی تصریح می‌کنند.

پدر نجاشی از صدوق در بغداد حدیث شنیده است (نجاشی رقم ۱۰۴۹)، نجاشی مولود در سال ۳۷۲، خود در منزل هارون بن موسی تلعمکبری به همراه فرزند وی ابوجعفر [محمد ظ] حاضر می‌شده است (رجال نجاشی رقم ۱۱۸۴)، وی از شیوخ بزرگ بغدادی چون ابوالفضل شیبانی (م ۳۸۷)، و ابوالحسن بن جندی (م ۳۹۶)، ... حدیث شنیده است، (رجال نجاشی رقم ۱۰۵۹، ۲۰۶، تاریخ بغداد از خطیب بغدادی، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۵/۷۷، ۴۶۸)، و در نزد محمد بن جعفر نحوی تمیمی معروف به ابن نجار (م ۴۰۲)، ظاهراً در بغداد شاگردی کرده است (تاریخ بغداد، ج ۲/۱۵۸) نجاشی در مسجد لؤلؤی که مسجد نبطویه بوده در نزد صاحب مسجد قرآن می‌خوانده است (نجاشی رقم ۱۰۲۶) ابراهیم بن محمد واسطی معروف به نبطویه سالها در بغداد ساکن بوده، و پنجاه سال در مسجد جامع شهر درس قرآن می‌داده است (معجم الادباء، طبعه مرجلیوث، مصر، ۱۹۰۷ م تا ۱۹۲۵ ج ۱/۲۵۶) بنابراین بدون تردید نجاشی از کودکی در حوزه بغداد پرورش یافته است.

۱۸ — تحقیق در این موضوع را در مقاله ابوالعباس نجاشی و عصر وی، نور علم دوره اول شماره ۱۱، ۱۲ بنگرید.

۱۹ — از جمله در باره ابن جمابی، چنانچه اشاره خواهد شد (رک قاموس الرجال ج ۱/۳۷).

ابن المعلم ابو عبدالله... في عصرنا انتهت رياسة متكلمي الشيعة اليه، مقدم في صناعة الكلام على مذهب اصحابه، دقيق الفطنة، ماضي الخاطر، شاهدهته فرأيته بارعاً، له من الكتب... ٢٠

وبارديگر در عداد فقهاء شيعة با اين تعبير:

ابن المعلم ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، في زماننا اليه انتهت رياسة اصحابه من الشيعة الامامية في الفقه والكلام والآثار، ومولده سنة ثمان وثلاثين وثلثمائة وله من الكتب... ٢١

شيخ در فهرست در ترجمه مفيد چنين آورده است:

محمد بن محمد بن النعمان [المفيد] يكتي ابا عبدالله، من جملة متكلمي الامامية إنتهت رياسة الامامية في وقته اليه في العلم وكان مقدماً في صناعة الكلام وكان فقيهاً متقدماً فيه، حسن الخاطر، دقيق الفطنة، حاضر الجواب، وله قريب من مئتي مصنف كبار وصغار وفهرست كتبه معروف ولد سنة ثمان وثلاثين وثلثمائة... ٢٢

گويا شيخ طوسي با عنايت به هر دو عبارت ابن نديم وتوجه به تغييراتي که بايد در آنها داد، اين چند سطر را در ترجمه مفيد ذکر کرده است، حتى کلمه «المفيد» که در نسخه چاپي فهرست آمده در نسخه معتبري از کتاب — که وصف آن گذشت و عبارت بالا از آن نقل شده — ديده نمي شود با توجه به آنچه گذشت به اطمینان مي توانيم ولادت شيخ مفيد را در ١١ ديقمده سال ٣٣٦ بدانيم.

اولين اساتيد شيخ مفيد

وي از هنگامي که هنوز سالهاي چندي از عمرش نگذشته بود به تحصيل علم پرداخت و در مجلس دانشمندان بزرگ در کلام وفقه وحديث شرکت جست، از اولين مراحل تعليمي مفيد اطلاعي در دست نداريم آنچه از لابلای کتابها بدست آورده ايم بدین گونه است:

.....

٢٠ — فهرست ابن نديم ص ٢٢٦.

٢١ — فهرست ابن نديم ص ٢٤٦ البته عبارت ابن نديم در نسخه چاپي ناقص بوده و به جای آن نقطه چنين نهاده اند و ما از عبارت ابن نديم مطلبي را حذف نکرده ايم.

٢٢ — فهرست شيخ، رقم ٦٩٤، حضرت والد نسخه خود را با نسخه ای که با دو واسطه از روی نسخه ای که خط مصنف بر آن است مقابله نموده و ما اين عبارت را از اين نسخه نقل می کنيم.

اولین استاد مفید در کلام

الف - ابن ادریس در مُسْتَطْرَفَات سرائر می‌نویسد: شیخ مفید از اهالی عُکْبَرِی از مکانی معروف به سُویْقَه ابن بصری بود، وی همراه پدر به بغداد آمد و فراگیری علم را نزد ابوعبدالله معروف به جُعَل در محله ذَرْبِ رِیَاح آغاز کرد، سپس در نزد ابویاسر شاگرد ابوالجیش در باب خراسان به علم آموزی پرداخت، سپس ماجرای بحث کلامی مفید را با علی بن عیسی نحوی (معروف به زُمَانی) نقل می‌کند که در ضمن آن علی بن عیسی وی را به لقب مفید ملقّب می‌نماید.^{۲۳}

ابوعبدالله معروف به جُعَل، حسین بن علی بصری (۲۹۳ - ۳۶۹) نام داشته و از شیوخ بزرگ معتزله در عصر خویش بوده و در فقه و کلام سرآمد و این دورا تدریس می‌نموده است.^{۲۴}

ظاهراً شیخ مفید نزد وی کلام و احتمالاً فقه نیز می‌آموخته است.^{۲۵} نقل ماجرائی که در سرائر آمده نیز بر کلام آموزی مفید در نزد وی اشعار دارد، او همانست که شیخ مفید دو کتاب از کتابهای او را در مسئله مُثَقّه و مسئله برتری ملائکه (از پیامبران ظ) پاسخ گفت.^{۲۶} ولی نجاشی در ترجمه طاهر شاگرد ابوالجیش می‌نویسد:

وی متکلم بود و آغاز فراگیری شیخ ما ابوعبدالله (یعنی شیخ مفید) بروی بود.^{۲۷} شاید طاهر اسم همان ابویاسر باشد که در عبارت سرائر آمده است.

برای حل ناسازگاری کلام ابن ادریس و عبارت نجاشی می‌توان عبارت نجاشی را بر ابتدای اضافی و نسبی حمل کرد، توضیح اینکه شیخ مفید نزد ابوالجیش بَلْخِی مُظَفَّر بن محمّد متکلم نامدار نیز درس خوانده و از محضر وی علم آموخته است.^{۲۸} گویا مراد

.....

۲۳. النوادر او مستطرفات السرائر، مدرسة الامام المهدي، قم ۱۴۰۸/۱۶۱-۱۶۲، عبارت فوق از نسخه بسیار معتبری از سرائر حکایت شده است، این نسخه به تاریخ ۶۰۳ (پنج سال پس از وفات ابن ادریس) نوشته شده و در کتابخانه آستان قدس رضوی نگاهداری می‌شود.

۲۴ - تاریخ بغداد ج ۸/۷۳.

۲۵ - ممکن است از عبارت نجاشی در ترجمه ابن قولویه برآید که وی تنها استاد مفید در فقه بوده در باره این عبارت پس از این بحث خواهیم کرد.

۲۶ - رجال نجاشی رقم ۱۰۶۷.

۲۷ - رجال نجاشی رقم ۵۵۲.

۲۸ - رجال نجاشی رقم ۱۰۵۷.

نجاشی این است که مفید ابتداء نزد طاهر کلام آموخت و سپس در درس استاد طاهر یعنی ابوالجیش شرکت جست. از کلام علامه طهرانی در نوابغ الرواة نیز می‌توان به این وجه جمع دست یافت^{۲۹}.

بنابراین می‌توان گفت که اولین استاد شیخ مفید - دست کم در کلام - ابو عبدالله حسین بن علی بصری معروف به جُعَل بوده است.

در پنج سالگی

ب - با جستجو در اسناد روایات شیخ مفید می‌توان به برخی از اساتید اولیه وی در حدیث پی برد در اوائل جزء ششم امالی شیخ، حدیثی با این سند روایت شده است: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ التَّمَلِي (السَّلْمِي خ ل) اجازة [قال حدثنا ابو عبدالله الحسين بن حَكَم الكِنْدِي] قال حدثنا اسماعيل بن صَبِيح اليَشْكُورِي...^{۳۰}

مراد از محمد بن محمد در کلام شیخ طوسی شیخ مفید است. حسین بن حَكَم نیز در این سند حسین بن حکم جَبْرِي است که از اسماعیل بن صَبِيح روایت می‌کند^{۳۱}.

زید بن محمد بن جعفر، ابوالحسین زید بن محمد بن جعفر بن مبارک معروف به ابن ابی الیابس بوده که در تاریخ بغداد ج ۸/۴۴۹ ترجمه شده است خطیب بغدادی در ترجمه وی تصریح می‌کند که وی از حسین بن حکم جَبْرِي روایت می‌کند^{۳۲}، خطیب روز وفات وی را ۲۵ ذیقعدة سال ۳۴۱ ذکر کرده است.

شیخ مفید در هنگام وفات وی تنها ۵ سال داشته است و چنانچه دیدید از وی به طریق اجازة، روایت می‌کند در زمانهای سابق به کودکان نیز اجازة روایت می‌داده‌اند چنانچه ابوغالب زُراری در سال ۳۵۶ به نوه چهارساله خود (متولد در ۳۵۲) اجازة روایت

.....

۲۹ - طبقات اعلام الشيعة، نوابغ الرواة فی رابعة المئات، دارالكتاب العربي، بیروت ۱۳۹۰/ص ۱۴۱.

۳۰ - عبارت فوق از نسخه معتبری از امالی شیخ به تاریخ شوال ۵۸۰ نقل شده است این نسخه به شماره ۱۱۶۰ در کتابخانه ملک تهران نگاهداری می‌شود (بنگرید فهرست کتب خطی کتابخانه ملک، تهران ۱۳۶۱ ش/ص ۴۷)

۳۱ - بنگرید تفسیر الجبیری تحقیق سید محمدرضا حسینی، مؤسسه آل البيت بیروت، ۱۴۰۸، رقم ۳۶، ۳۹-۵۷، ۵۹.

۳۲ - همچنین ببینید رجال نجاشی آخر رقم ۱.

داده است ۳۳.

البته باید اشاره نماییم که اجازه به کودکان یا به جهت ارتباطی که شیخ اجازه با کودک داشته مثلاً پدر یا عمویا جد وی بوده، صورت می‌گرفته و یا یکی از خویشاوندان کودک که با شیخ اجازه در ارتباط بوده از وی اجازه می‌طلبیده است ۳۴.

اجازه ابن ابی الیاس به شیخ مفید نشانگر یکی از این دو حالت است و بعید نیست که پدر وی که به شغل معلمی در واسط اشتغال داشته ۳۵ و مفید را بدین خاطر ابن المعلم می‌خوانند - با ابن ابی الیاس در ارتباط بوده و از وی برای فرزند خود اجازه خواسته است.

درده سالگی

ج - از تواریخ موجود در امالی می‌توان چند تن از استاد های شیخ مفید در حدیث را شناخت اولین تاریخ، محرم سال ۳۴۷ (سبع وربعین و ثلاثمائة) است که در آن هنگام شیخ مفید در جامع منصور از ابوالطیب حسین بن محمد التمار (حسین بن علی بن محمد التمار) اخذ حدیث کرده است ۳۶.

مصحح کتاب امالی در حاشیه نگاشته است: «گویا در این سند تعلیق رخ داده یا در ابتداء آن سقطی واقع شده است زیرا مفید در آخر سال ۳۳۶ زاده شده و در این هنگام ده سال داشته است تحمل حدیث در این سن غریب است هر چند در مورد کسی چون شیخ دور نیست».

ولی این احتمالات هر دو نادرست است (بویژه احتمال تعلیق که در هیچ جای

.....

۳۳ - رساله ابو غالب زراری، مطبعة ربّانی، اصفهان ۱۳۹۹ / ص ۴۱، ۴۲ و ۴۵.

۳۴ - بنگرید رجال شیخ، مطبعة حیدریه، نجف اشرف، (۱۳۸) ۵۰۱. رجال نجاشی، رقم ۱۶۳. و از این قسم اخیر ظاهراً اجازه ابن مُعَیْه، استاد شهید اول به فاطمه دختر شهید مشتهر به سِتّ المشایخ می‌باشد.

۳۵ - لسان المیزان، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۰ / ج ۵ ص ۳۶۸.

۳۶ - امالی مفید ص ۹۶، ترجمه ابوالطیب را در تاریخ بغداد ج ۷/۸ ببینید.

۳۷ - تعلیق در اصطلاح درایه به حذف ابتداء سند گفته می‌شود تعلیق به شکلهای گوناگون صورت می‌گیرد گاه به انکاء سند سابق، ابتداء سند بعدی حذف می‌شود مانند تعلیقات مرسوم در کافی و گاه به انکاء مشیخه ذکر شده در آخر کتاب و یا فهرست مستقل، تعلیق صورت می‌گیرد مانند تعلیق در فقیه و تهذیب و استبصار و گاه مؤلف تنها به ذکر نام کسی که مطلب را از کتاب وی اخذ کرده اکتفاء می‌کند بدون اینکه طریق خود را به

امالی مفید دیده نشده است) زیرا در امالی شیخ طوسی بیش از ۲۵ مورد روایت بی واسطه شیخ مفید از ابوالطیب دیده نمی‌شود^{۳۸} و بارها در امالی مفید از وی روایت شده است و به هیچ مورد روایت با واسطه مفید از وی برنخوردم.

آری احتمال اینکه کلمه «سَنِع» در عبارت امالی تصحیف «تَسَع» باشد وجود دارد از سوی دیگر پیش‌تر دیدیم و پس از این نیز خواهیم دید که مفید از کسانی که قبل از این تاریخ وفات کرده‌اند و یا اندکی پس از این تاریخ در گذشته‌اند، روایت می‌کند. روایت در سنین کودکی هم چندان غریب نیست ابوالمفضل شیبانی اولین سماع خود را به سال ۳۰۶ در سن ۹ سالگی ذکر می‌کند^{۳۹} ابوالحسن بن جُندی احمد بن محمد بن عمران در سال ۳۰۵ یا پس از آن متولد شده و اولین سماع وی در سال ۳۱۳ بوده است بنابراین وی در این هنگام حداکثر ۸ سال داشته است^{۴۰}.

در دوازده سالگی

د - شیخ مفید در دو جا از امالی از ابوالحسن علی بن محمد بن زُبیر کوفی قُرشی به طریق اجازه روایت می‌کند^{۴۱}.

ابن زبیر قرشی از معمران و از راویان علی بن الحسن بن فضال بوده است^{۴۲} وی در روز دهم ذی‌قعدة سال ۳۴۸ در سن ۹۴ سالگی در گذشت^{۴۳} مفید در این هنگام ۱۲ ساله بوده است.

.....



کتاب، در آخر آن و یا در تألیف مستقلی ذکر کند در اینجا باید توجه داشت که در هنگام تعلیق نمی‌توان کلمه «حَدَّثَنِي» یا «أَخْبَرَنِي» و مانند آن را که دلالت بر روایت بی واسطه می‌کند به کار برد بنابراین در عبارت امالی که کلمه «حَدَّثَنَا» به کار رفته نمی‌تواند تعلیق رخ داده باشد مگر اینکه گویند اشتباه کرده یا تعدد خلاف داشته باشد.

۳۸ - امالی شیخ، اول کتاب جزء اول، دوم، چهارم، پنجم، ششم.

۳۹ - تاریخ بغداد ج ۵/۴۶۸.

۴۰ - تاریخ بغداد ج ۵/۷۷.

۴۱ - امالی مفید ۲، ۳.

۴۲ - مراد از علی بن محمد قرشی که مفید به وسیله وی از علی بن الحسن بن فضال روایت می‌کند ظاهراً همین ابن زبیر قرشی است (بنگرید امالی مفید/ ۱۷، ۳۱ و نیز/ ۸۸ و مقایسه کنید با نوابغ الرواة ص ۲۰۳، ۲۰۵).

۴۳ - تاریخ بغداد ج ۱۲/۸۱، رجال شیخ/ ۴۸۰. فهرست نجاشی اواسط رقم ۷.

هـ - شیخ مفید در مواضع دیگری تصریح می‌کند که از ابوعلی احمد بن محمد [بن جعفر] صَوَّلِی در مسجد بُرَاثَا در سال ۴۳۵۲^{۴۵} و از علی بن بلال مُهَلَّبِی^{۴۵} و قاضی ابن جَعَابِی^{۴۶} (متوفی ۳۵۵) هر دو در شعبان ۳۵۳ حدیث شنیده است. مفید در این تواریخ حدود ۱۶ سال داشته است.

شیخ صدوق

و - از مشایخ دیگر شیخ مفید: محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه معروف به شیخ صدوق است، صدوق در برخی از کتابهای خود تصریح می‌کند که در سال ۳۵۲ در مدینه السلام (= بغداد) از برخی از محدثین اخذ حدیث کرده است^{۴۷}. از طرف دیگر نجاشی در ترجمه صدوق می‌نویسد: «... وجه الطائفة بخراسان، کان وَرَدَ بَغْدَادَ سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِائَةَ وَسَمِيعَ مِنْهُ شَيْخُ الطَّائِفَةِ وَهُوَ حَدَّثَ السَّنَةَ»^{۴۸}.

با توجه به این دو کلام برخی گفته‌اند که صدوق دوباره بغداد وارد شده است و چون وی در حدود سال ۳۵۴ به مکه رفته است برخی به جزم یا به احتمال گفته‌اند که وی در بازگشت از مکه وارد بغداد شده است^{۴۹}.

ولی محقق تُّسْتَرِی می‌فرماید: نوشته‌اند که صدوق دوباره بغداد وارد شده و

.....

۴۴ - امالی مفید ص ۱۶۵. ولی شیخ طوسی در فهرست (رقم ۸۵) تاریخ قدوم ابوعلی صَوَّلِی را به بغداد در سال ۳۵۳ دانسته است؛ خطیب در تاریخ بغداد ج ۴/۴۰۸ وی را ترجمه کرده می‌نویسد: در آخر عمر در اهواز ساکن شد و گمان دارم که در آنجا در گذشت.

۴۵ - امالی مفید ص ۱۰۱. وی ابوالحسن علی بن بلال بن معاویه بن احمد مهلبی آز دی شیخ طایفه امامیه در بصره بوده (نجاشی رقم ۱۳۶، ۶۹۰)، ابن حاشروابن نوح نیز از وی روایت می‌کنند.

۴۶ - امالی مفید آخر ۴۶، قاضی ابن جَعَابِی ابوبکر محمد بن عمر بن محمد تمیمی از حفاظ نادر روزگار و شاگرد ابن عُقْدَه حافظ نامی (م ۳۳۲) بوده است (رجال نجاشی رقم ۱۰۵۵. تاریخ بغداد ج ۳/۲۶. فهرست شیخ رقم ۶۴۱ و مقایسه کنید با فهرست شیخ رقم ۴۹۴. فهرست ابن ندیم ص ۲۴۷).

۴۷ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۶، ح ۲۹.

۴۸ - رجال نجاشی، رقم ۱۰۴۹.

۴۹ - مقدمه معانی الأخبار، عبدالرحیم ربانی شیرازی، مکتبه صدوق، تهران، ۱۳۷۹/ص ۲۲. مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه، سید حسن موسوی خراسان، دارالکتب الاسلامیه، نجف، ۱۳۷۷/صفحه «ص».

ظاهر تعبیر نجاشی این است که صدوق در سال ۳۵۵ برای اولین بار به بغداد وارد شده است، بنابراین نجاشی اشتباه کرده است.^{۵۰}

با توجه به این کلام، چون صدوق در سال ۳۵۴ در کوفه بوده و در همین سال در بازگشت از سفر حج در «قَیْد» و «همدان» بوده و ظاهراً وی ساکن بغداد نبوده همچنانکه از کلام نجاشی برمی آید^{۵۱} بنابراین روایت مفید از صدوق باید پیش از سال ۳۵۴ رخ داده باشد مفید در این تاریخ بیش از ۱۸ سال نداشته است.

البته اینها همه مبنی بر پذیرش کلام محقق تستری است ولی پذیرش کلام ایشان مشکل است زیرا از عبارت نجاشی تنها برمی آید که سال ۳۵۵ اولین سالی است که صدوق به بغداد آمده در حالی که مشایخ طائفه از وی اخذ حدیث کرده اند، و از آن استفاده نمی شود که قبل از آن اصلاً سفری به بغداد نکرده است، آری اگر سفری نموده باشد در آن سفر بزرگان شیعه از وی اخذ حدیث نکرده اند. اما این استدلال که «چون دوبار ورود صدوق به بغداد را ننوشته اند پس این مطلب نادرست است» صحیح به نظر نمی رسد زیرا در اصول رجالی شیعی، بنا بر اجمال و اشاره بوده، به تفصیل شرح حال شخصیات نمی پردازند زیرا موضوع این کتابها چیز دیگری است در مورد شیخ صدوق نیز شیخ طوسی و ابوالحسین نجاشی تنها در سه سطر فضل وافر و مقام علمی منیع وی را ستوده اند و سپس به تفصیل کتب وی را - که موضوع کتاب آنهاست - نام برده اند ترجمه صدوق در رجال شیخ از این هم موجزتر است در هیچ یک از این کتابها از سفرهای صدوق به مشهد، نیشابور، استرآباد، جرجان، مَرورود، مکه، کوفه، قَیْد، همدان، دیار ماوراءالنهر، بلخ، سَرخس، ایلاق، سمرقند، فُرغانه گزارشی به دست نداده اند و تنها از لابلائی کتب صدوق به این مسافرتها پی برده اند.^{۵۲}

ذکر ورود صدوق به بغداد در رجال نجاشی هم در ظاهر مقدمه ذکر این فضیلت استثنائی بوده که در حالی که وی سنی به نسبت کم داشت شیوخ طائفه از وی حدیث

.....
۵۰ - قاموس الرجال ج ۸/۲۸۶.

۵۱ - خصوصاً با توجه به کلمه «كَأَنَّ وَرَدَ»، البته خطیب بغدادی در ترجمه صدوق در تاریخ بغداد ج ۳/۸۹ می نویسد: «تَزَلَّ بغداد وَحَدَّثَ بها عن ابيه»، ظاهر کلمه «تَزَلَّ» اقامت لاقلاً طولانی را در بغداد می رساند ولی از این مطلب در کتابهای شیعی اثری دیده نمی شود.

۵۲ - مقدمه معانی الاخبار/ ۲۰ تا ۲۵. مقدمه فقیه، از صفحه «س» تا «ق».

شنیدند^{۵۳} از این گذشته اگر بنا بر تخطئه نجاشی باشد چرا اصل ورود صدوق به بغداد در سال ۳۵۵ تخطئه می‌گردد و اینکه این سفر اولین سفر صدوق به بغداد بوده مسلم پنداشته می‌شود ممکن است بگوئیم که صدوق در سال ۳۵۲ به بغداد آمده و نجاشی از آن سفر بی‌خبر بوده است و بار دیگری که به سال ۳۵۵ به بغداد وارد شده نجاشی آن را اولین سفر صدوق پنداشته است.

از مجموع آنچه گذشت درمی‌یابیم که نمی‌توان به جزم تاریخ علم آموزی مفید در نزد صدوق را تعیین نمود، ولی با توجه به اینکه مفید در حدود سال ۳۵۵ و پیش از آن که صدوق به بغداد سفر کرده در نزد بزرگان علماء، دانش می‌آموخته است نمی‌بایست تاریخ شاگردی وی در نزد صدوق از این تواریخ عقب‌تر باشد.

شریف ابومحمد حسن بن حمزه

ز - یکی دیگر از اساتید شیخ مفید: شریف ابومحمد حسن بن حمزه علوی طبری معروف به مرعش یا مرعشی است که مفید از وی با احترام بسیار یاد می‌کند^{۵۴} نجاشی می‌نویسد که وی به بغداد قدم نهاد و شیوخ ما وی را در سال ۳۵۶ ملاقات کردند سپس کتابهای وی را نام برده، می‌نویسد که شیخ ما ابو عبدالله (یعنی شیخ مفید) و همه مشایخ ما آنها را روایت کردند^{۵۵} شیخ در فهرست نیز تاریخ ملاقات را همین سال ضبط کرده است^{۵۶} اما رجال شیخ - که پس از فهرست و قبل از رجال نجاشی تألیف شده^{۵۷} - سال

.....

۵۳ - تلغکبری از صدوق روایت می‌کند (رجال شیخ/ ۴۹۵) وی سالها از صدوق بزرگتر است زیرا از ابوعلی احمد بن ادريس اشعری متوفی سنه ۳۰۶ (حدود ولادت صدوق) احادیثی شنیده است (رجال شیخ/ ۴۴۴) ظاهراً یکی از مشایخ طائفه که در این سفر صدوق به بغداد از وی حدیث شنیده‌اند تلغکبری است، بنابراین اعتراض نگارنده به مؤلف اعلام المکاسب در این باره کاملاً بی‌جاست (ر. ک نور علم دوره دوم شماره نهم/ ۶۶ رقم ۲۸).

۵۴ - مفید از وی با کنیه و لقب شریف زاهد و یا شریف صالح نام می‌برد (امالی مفید ص ۸، ۱۲، ۲۵۳، ۳۱۷ و ۳۲۸) برای تکمیل بحث به مقاله ابوالعباس نجاشی و عمروی، نور علم، دوره اول، شماره ۱۱، حاشیه ص ۲۳ تا ۲۴ مراجعه شود.

۵۵ - رجال نجاشی رقم ۱۵۰.

۵۶ - فهرست شیخ رقم ۱۸۴.

۵۷ - در رجال شیخ بارها به فهرست ارجاع داده شده است، نجاشی نیز از هر دو کتاب فهرست و رجال شیخ در ترجمه شیخ نام برده است.

۳۵۴ را سال سماع و روایت شیخ مفید و دیگر مشایخ از حسن بن محمد بن حمزه دانسته است.^{۵۸}

بنابراین شیخ مفید در هنگام روایت از این محدث جلیل ۱۸ یا ۲۰ سال داشته است.

جعفر بن قولویه قمی

ح - یکی از مشایخ مهم شیخ مفید جعفر بن محمد بن قولویه دانشمند معروف و فقیه و محدث برجسته امامی (م ۳۶۹) است نجاشی در ترجمه وی می‌نویسد: علیه قرأ شیخنا ابو عبد الله الفقه و منه حمل... (رقم ۳۱۸)، بروی شیخ ما ابو عبد الله [مفید] فقه خواند و از وی بار علم بر دوش کشید،... ظهور بدوی این عبارت این است که یگانه استاد مفید در فقه ابن قولویه بوده است. ولی ظهور این عبارت در حصر چندان قوی نیست ولی به هر حال از این کلام بر می‌آید که استاد عمده مفید در فقه ابن قولویه بوده است و علی القاعده می‌بایست وی در اوائل دوران تحصیل خود بدین امر اشتغال داشته باشد.

از سوی دیگر نمی‌دانیم که ابن قولویه در چه سالی در بغداد ساکن شده است تنها می‌دانیم که وی از محمد بن همام اسکافی (م ۳۳۶) عالم بزرگ بغدادی روایت می‌کند.^{۵۹} و از داستان خرایج راوندی در می‌یابیم که وی در سال ۳۳۹ به قصد سفر حج وارد بغداد شده ولی در این شهر سخت بیمار گشته است.^{۶۰} ممکن است ابن قولویه از این سال در بغداد مانده باشد.

ابن داود قمی

ط - از اساتید مهم مفید فقیه پر حافظه و توانا و محدث بزرگ ابن داود قمی (م ۳۶۸) می‌باشد، محمد بن احمد بن داود در قم زاده شد، پس از مرگ پدرش دایی وی سلامه بن محمد آرزنی (م ۳۳۹) او را به بغداد کوچانید وی از ابن عقیده کوفی (م ۳۳۲)

.....

۵۸ - رجال شیخ / ۴۶۵ این عبارت از نسخ بسیار معتبری از رجال شیخ حکایت شده است و ما آن را از مصوره نسخه محمد بن سرانگ حکایت می‌کنیم پایان کتابت این نسخه ۲۱ رجب ۵۳۳ می‌باشد.

۵۹ - کامل الزیارات، مطبعة مرتضویه، نجف، ۱۳۵۶/۱۳۷، ۱۳۷، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۶ و ۲۵۰. امالی مفید / ۲۹۱ و ۳۰۰.

۶۰ - به مقاله نقد و بررسی اعلام المکاسب، نور علم، دوره دوم شماره ۱۹ ص ۷۴ مراجعه شود.

که سه بار از جمله در آخر عمر به بغداد قدم نهاد^{۶۱} و احمد بن محمد بن عمار کوفی (۳۴۶م)^{۶۲} و از مشایخ بغدادی چون محمد بن همام اسکافی (۳۳۶م) حدیث شنید^{۶۳}. این داود یا سلامه در سال ۳۳۳ به شام رفت و سپس به بغداد بازگشت و در آنجا درگذشت و در مقابر قریش مدفون گردید^{۶۴} دقیقاً معلوم نیست که ابن داود در چه تاریخی در بغداد بوده است و بعید نیست که مفید در جوانی از وی اخذ حدیث کرده باشد. بار دیگر پس از این درباره شاگردی مفید در نزد ابن قولویه و ابن داود سخن خواهیم گفت.

شیخ مفید از اساتید بی‌شمار دیگری اخذ حدیث نموده که تاریخ آن در دست نیست^{۶۵}.

معرفی اجمالی دانشمندان ذکر شده در مقدمه:

۱ - ابونصر فارابی: محمد بن محمد بن طرخان (۲۶۰ - ۳۳۹) فیلسوف بزرگ اسلامی ملقب به معلم ثانی، مؤلف آراء اهل مدینه فاضله و أغراض «مابعد الطبیعه» ارسطو.

۲ - ابوعلی مشکویه: احمد بن محمد بن یعقوب (قبل از ۳۳۰ - ۴۲۱) فیلسوف و مورخ، خزانه دار کتابخانه ابن عمید و عضدالدوله، مؤلف طهارة الأعراق در علم اخلاق و تجارب الامم در تاریخ.

۳ - ابوعلی سینا: حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸) فیلسوف و طبیب نامور، مؤلف شفاء و اشارات در حکمت، قانون در طب.

۴ - ابوالوفاء بوزجانی: محمد بن محمد بن یحیی (۳۲۸ - ۳۸۸) ریاضی دان و منجم، مؤلف تفسیر کتاب الخوارزمی در جبر و مقابله، و «کامل» در حرکات ستارگان.

۵ - ابن هیثم: [محمد بن] الحسن بن هیثم (۳۵۴ - حدود ۴۳۰) بزرگترین

.....

۶۱ - تهذیب، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۹۰ ج ۶، ح ۵۳، ۱۲۱، ۱۵۶. تاریخ بغداد ۱۹/۵.

۶۲ - تهذیب ج ۶ ح ۵۲، فهرست شیخ رقم ۷۸.

۶۳ - تهذیب ج ۶ ح ۴۶، ۴۷، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۹۷، ۱۲۶، ۱۳۹ و ۱۶۲ و بنگرید معجم رجال الحدیث ج ۱۶ ذیل عنوان محمد بن احمد بن داود.

۶۴ - رجال نجاشی رقم ۱۰۴۵، ۵۱۴، لازم به ذکر است که عبارت نجاشی در اینجا مبهم بوده، مرجع ضمائر به درستی روشن نیست علت تردید ما در اینکه ابن داود به شام رفته یا سلامه، نیز همین امر است.

۶۵ - بنگرید مقدمه تهذیب/۱۱. مقدمه امالی مفید/۹.

طبیعی دان قرون وسطی، مخترع عدسی محدّب و ذره بین، مؤلف کتابهای المناظر، کیفیت الاطلاع، المرآيات المخرقة، ...

۶ - ابوریحان بیرونی: محمد بن احمد خوارزمی (۳۶۲ - ۴۴۰)، ریاضی دان، منجم، تاریخ نگار و فیلسوف طبیعی، مؤلف «آثار الباقیه» در تاریخ و «تفهیم» در علم نجوم و «قانون مسعودی» در هیئت و جغرافیا.

۷ - عبدالرحمن صوفی: ابوالحسن عبدالرحمن بن عمر بن سهل (۲۹۱ - ۳۷۶) ستاره شناس نامی دربار عضدالدوله، مؤلف صورالکواکب و رساله ای در عمل اسطرلاب.

۸ - سیجزی: احمد بن محمد بن عبدالجلیل ابوسعید سیجزی (- زنده در حدود ۳۸۰) ریاضی دان و ستاره شناس معاصر عضدالدوله دیلمی در شیراز، مؤلف جامع شاهی و صدباب.

۹ - مجوسی اهوازی: علی بن عباس (- حدود ۴۴۰) بزرگترین طبیب عالم اسلامی پس از زکریای رازی، طبیب مخصوص عضدالدوله، مؤلف کامل الصناعة موسوم به طب ملیکی.

۱۰ - ابوالقاسم زهرآوی: خلف بن عباس قرظی اندلسی (- ۴۲۷) پزشک و طبیعی دان و جراح اسلامی، مؤلف التصریف لمن عجز عن التألیف در طب و جراحی و «مقاله فی عمل الید».

۱۱ - ابوالفرج اصفهانی: علی بن حسین المروانی (۲۸۴ - ۳۵۶) ادیب تاریخ نگار، مؤلف اغانی و مقاتل الطالبیین.

۱۲ - ابو عبید الله مرزبانی: محمد بن عمران (۲۹۶ - ۳۸۴) تاریخ دان و روایتگر ادب و حدیث، مؤلف مفصل در علم بیان و معجم الشعراء و موشح.

۱۳ - ابوسعید سیرافی: حسن بن عبدالله بن مرزبان (۲۸۴ - ۳۶۸) معروف به قاضی، نحوی، لغوی، شارح کتاب سیبویه و مقصوده ابن دُرّید.

۱۴ - ابن خالویه: حسین بن احمد بن خالویه همدانی (- ۳۷۰ یا ۳۷۱) نحوی، لغوی، شاعر، معزدر نزد حمدانیان، مؤلف کتاب الآل و «لیس» فی کلام العرب و شارح مقصوده ابن دُرّید.

۱۵ - ابوعلی فارسی: حسن بن احمد بن عبدالغفار (۳۰۷ - ۳۷۷) عالم نحوی عربی، همدان سیف الدوله حمدانی و عضدالدوله، مؤلف ایضاح و تکمله در نحو، والحجة در قرائت قرآن.

- ۱۶ - ابوالفتح بن جنی: عثمان بن جنی (قبل از ۳۰۰ - ۳۹۲) دانشمند نحو و صرف عربی، مؤلف لَمَع در نحو و شرح دیوان ابوالطیب مُتَنَبِّی، شرح حماسه، الخصائص در لغت، الْمُصَنَّف در شرح تصریف مازنی.
- ۱۷ - ابوالطیب متنبی: احمد بن الحسین جُغفَی (۳۰۳ - ۳۵۴) شاعر پر حافظه حکیم که بسیاری از اشعار وی ضرب المثل گردیده است.
- ۱۸ - ابوبکر خوارزمی: محمد بن عباس (۳۲۳ - ۳۸۳) ادیب، شاعر، لغوی و نویسنده عرب، صاحب رسائل.
- ۱۹ - ابن فاریس همدانی: احمد بن فارس بن زکریا قزوینی رازی (۳۲۹ - ۳۹۰ یا ۳۹۵) لغوی و ادیب عرب مؤلف مقایس اللغة، مُجْمَل و صاحبی هر سه در لغت.
- ۲۰ - بدیع الزمان همدانی: ابوالفضل احمد بن الحسین بن یحیی (۳۵۸ - ۳۹۸) ادیب و نویسنده و شاعر، صاحب مقامات و رسائل.
- ۲۱ - شریف رضی: محمد بن حسین موسوی (۳۵۹ - ۴۰۶) ادیب و شاعر بزرگ و نقیب علویان، جامع نهج البلاغه و مؤلف حقائق التنزیل.
- ۲۲ - ابن نباته: عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته فارقی لَحْمی () - (۳۷۴) خطیب بی مانند حلب، برانگیزنده سیف الدوله برگسترش جهاد با رومیان.
- ۲۳ - ابن حجاج: حسین بن احمد نیلی بغدادی () - (۳۹۱) شاعر بنده گوو مبتکر شیوه شعر هزل آمیز.
- ۲۴ - ابوالفضل بن عمید: محمد بن الحسین القمی (قبل از ۳۰۰ - ۳۶۰) کاتب و استاد بلاغت، وزیر سیاستمدار رکن الدوله بُویهی، مؤلف مجموع رسائل.
- ۲۵ - صاحب بن عبّاد: اسماعیل بن عبّاد طالقانی کافی الکفاة (۳۲۶ - ۳۸۵) وزیر ادیب و سیاستمدار مؤید الدوله و فخر الدوله دیلمی مؤلف عنوان المعارف و ذکر الخلائف، الکشف عن مساوی شعر المتنبی، المحيط در لغت.
- ۲۶ - ابوفراس حمدانی: حارث بن سعید بن حمدان (مقتول در ۳۵۷) امیر وقائد شجاع و شاعر پر احساس، پسر عموی سیف الدوله حمدانی.
- ۲۷ - ابن بواب: ابوالحسن علی بن هلال () - (۴۱۳)، کاتب و خوشنویس بزرگ قرن چهارم، آشنای به ادب.



در مدح امام صادق (ع)

ای گشینه جواهر حقائق	به فضل و مکارم توشائقی
ای بر همه کاروان ناسوت	فرمان مطاع تو است سائق
دل بسته روی تو است نسرین	سرگشته موی توشقائق
دریای علوم بی کرانت	مواج لئالی دقائق
باشد سمت رئیس مذهب	بر قامت حق نمات لائق
در علم و معارف الهی	آیین نوشد چون نخل باسق
بر محنت و زنج دردمندان	بی شبهه تویی طبیب حاذق
در کشف رموز فقه قرآن	الحق که تویی امام صادق
در حوزه درس روح بخشیت	جمعند افاضل سوابق
عشاق و ملازمان کریت	بگسسته زدیگران علائق
گشتند هشام و قیس ناصر	بر جمع تلامذ تو لاحق
ای آنکه بود ز راره تو	بر فقه اصیل و قلب فارق
جز علم تو پرچم هدایت	نبود به مغارب و مشارق
در منقبت تو موسوی گفت	در منظر و مجمع خلائق
حق مذهب صادق است و جز او	بر باطل و باطل است زاهق

استاد سید محمد محمودی موسوی

۲۷ شوال ۱۴۰۹



اهل ذمه

(۲)

یکی از مهمترین مسائل در حقوق بین الملل خصوصی، کیفیت و چگونگی برخورد دولتها با گروهها و اقلیتهای موجود در جوامع می باشد. جامعه اسلامی و نظام حقوقی اسلام - چه در متن قانون و چه در مقام عمل - به این موضوع اهمیت خاصی داده است. برای روشن شدن هر چه بهتر امتیازات روش اسلام بر دیگر روشهای موجود در نظامهای حقوقی، ابتدا طریقه مطرح شدن مسئله اقلیتها در گذشته و حال و علت تحول آن و نقش اسلام در این تحول مورد بحث قرار گرفت. آنگاه به بررسی حقوق اقلیتها در نظامهای حقوقی روم و یونان و در جوامع مذهبی زردشت و یهود پرداختیم.

در این قسمت به دنبال بررسی حقوق اقلیتها در جوامع مذهبی، حقوق اقلیتها در نزد مسیحیان و سپس حقوق اقلیتها در اسلام مورد کنکاش قرار خواهد گرفت.

اقلیت ها در نزد مسیحیان

رفتار مسیحیان با اقلیتها

پیروان آیین مسیحیت هر چند توقع می رفت که به تاسی از پیامبر بزرگ خدا حضرت مسیح (علیه السلام) و الهام از دستورات او، رویه سلیم و سازش را پیشه ساخته و مزاحمتی برای پیروان دیگر مکاتب و بخصوص ادیان الهی، فراهم نکنند ولی متأسفانه از همان آغاز یعنی اولین زمانی که این آیین در دربار روم نفوذ یافت و قیصر روم (کنستانتین) بدان گروید این آیین تحت تأثیر اوضاع سیاسی قرار گرفت و محدودیتهای

زیادی برای پیروان دیگر مذاهب و بخصوص یهودیان فراهم آورد، چه اینکه اعتقاد اینان براین بود که یهودیان در اعدام عیسی^ع نقش عمده را داشته‌اند و همچنین بخاطر اینکه مسیحیان از همان آغاز پیدایش این مکتب مورد بی‌مهری یهودیان واقع شده و یهود با آنان به عنوان افرادی منحرف و مرتد از دین می‌نگریستند و در هر فرصت درصدد سرکوبی آنان بودند و همانگونه که قبلاً اشاره شد گروه‌هایی از مسیحیان بوسیله یهودیان در آتش سوخته شدند، هنگامی که قدرت در اختیار مسیحیان قرار گرفت آنان نیز همین روش را برای خود برگزیدند و برای اقلیتهای قوم یهود، حق حیات نیز قائل نشدند و عجیبتر اینکه اینان نیز کافران را مستحق آتش دانسته و بسیاری از افراد یهودی و غیریهودی را در دوران قدرت کلیسا (ده قرن) در آتش سوزاندند. جنگهای صلیبی (و نهضت انگلیزیسیون) نمونه‌ای از این درگیریهای مذهبی پیروان مسیح با پیروان دیگر ادیان الهی است، در جنگهای صلیبی تنها مسلمانان مورد تجاوز سربازان پاپ واقع نشدند بلکه در این جنگها یهودیان نیز قتل عام گردیدند.

در تاریخ یهود چنین می‌خوانیم:

«با به قدرت رسیدن اولین امپراطوری مسیحی (کنستانتین) فشار بر یهودیان شروع شد، یهود که هنوز از مخاطرات و مظالم بت پرستان بابل و... نفس راحتی نکشیده بود بار دیگر دچار همان بت پرستان که به لباس جدیدی درآمده بودند، شد، آری مذهب آنان عوض شده بود ولی معتقدات ملی و رسومات اجدادی آنها که یهودیان را به چشم برده و اسیر و مغلوب می‌نگریست، باقی مانده بود و بدین طریق قدرت جدید در مسیحیت کوشش نمود که آثار باقی مانده فرهنگ یهود در «یهودیه» را نابود سازد»^۱.

و در کتاب پناهندگی سیاسی آمده:

«پس از تشکیل امپراطوری شارلمانی و بالا رفتن قدرت مسیحیت، روابط اروپائیان با خود و بیگانه بگونه‌ای دیگر درآمد و طبعاً برای بیگانه غیرمسیحی که حاضر به قبول مذهب آنان نبود در جامعه مسیحیان حق و حقوقی منظور نمی‌شد و در ازمنه بعد، حق داشتن مسکن و توقع برخورداری از امنیت و حقوق نیز به کلی سلب شد، این اقلیتهای بخصوص یهودیان بودند که سرزمین مستقل و حکومتی نداشتند، در سال ۱۰۸۰ میلادی پاپ گرگوار هفتم، نامه‌ای به سلاطین مسیحی نوشت که آن را در واقع باید فتوای انهدام یهودیان دانست، یک جمله آن این است:

«نباید بگذارید یک فرد یهودی بر مسیحیان برتری داشته باشد».

در اواسط جنگهای صلیبی یکی از روحانیون مسیحی به لوئی هفتم نوشت:
 «چه حاجت است که ما برای سرکوبی دشمنان مسیحیت به ممالک دور برویم
 در حالی که یهودیان در میان ما راحتند و به عقاید مقدس ما می خندند».
 در سال ۱۴۵۱ پاپ نیکولای پنجم فرمان داد که هر شخص مظنون به انجام آداب
 مذهبی یهود به محکمه انگلیسیون جلب شود. و بدین ترتیب ۳۰۰,۰۰۰ یهودی قتل عام و
 بقیه به ایتالیا گریختند و از آنجا نیز مجبور به مهاجرت به ممالک دولت عثمانی شدند.^۲
 این روش در تمام دوران قدرت پاپ ادامه داشت و تنها از زمان پیدایش پروتستان
 و خروج قدرت از دست کاتولیک ها و به رسمیت شناخته شدن پروتستان ها، فشار بر
 اقلیت ها کم شد و مقدمات شکل گرفتن حقوق بشر و اقدام به حقوق اقلیتها فراهم گردید و
 همانگونه که قبلاً اشاره نمودیم رهبران حرکت پروتستان و بسیاری دیگر از دانشمندان
 اروپا که در انقلاب نقش مؤثری داشتند مانند لوتر و ولتر و روسو... در این گرایش قبل
 از همه چیز متأثر از مکتب اسلام بوده اند.

دکتر مهدی کی نیا می نویسد:

«اندیشه آن دسته از علمای مذهبی و حکمای اسلامی که حکایت از وجود حقوق
 طبیعی می کنند مشروط بر اینکه مغایر احکام الهی نباشد، به اروپا راه یافت و مورد قبول
 بسیاری از علماء مذهب مسیح قرار گرفت از جمله آنان سن توماس داکن می باشد».^۳

نهضت انگلیسیون

با به شکست نهایی کشیده شدن جنگهای صلیبی و متأثر شدن سپاهیان صلیبی از
 نوعی فکر تصوف شرقی و انتقال فکر مانوی و مزدکی از راه آسیای صغیر به اروپا و نیز تأثر
 آنان از آیین اسلام که پرستش تصاویر و تندیس ها را جایز نمی دانست و... مجموع این
 عوامل موجب گردید که عقاید مسیحیان نسبت به ملکوتی بودن کلیسا و حمایت خداوند از
 این دین متزلزل گردیده و شک و تردید به دلها راه یابد. پاپ سوم (انیوسان) فرمان جدیدی
 تحت عنوان جنگ صلیبی برضد «آلبی ژواها» صادر کرد و اموال آنان را مباح نمود و به
 سربازان وعده داد مانند شرکت کنندگان در جنگ های صلیبی برای تصرف قدس، مورد
 آمرزش قرار خواهند گرفت و بالتلیجه با کشتن بیست هزار تن مرد و زن و کودک شهر
 «بزیه» که حاضر به تسلیم بدعت گذاران نشده بودند، آلبی ها را سرکوب نمودند و در

.....

۲- پناهندگی سیاسی تألیف سید باقر عطیه ص ۳۵.

۳- کلیات مقدماتی حقوق ص ۱۵۶.

خلال، این درگیریها دادگاه تفتیش عقاید یا انگیزسیون برای تعقیب و سیاست بدعت گذاران و مرتدین مسیحیت تشکیل شد.

پاپ مدعی بود که براساس کتاب تورات که می‌گوید: «هرگاه شخصی خدایان دیگری را پرستش کند و سه نفر گواه، موضوع را تأیید کنند، مجازات آن شخص سنگسار شدن و مردن است» و همچنین در انجیل آمده است که عیسی (ع) گفت: «اگر کسی در مذهب من نماند، مانند شاخه‌ای بریده می‌خشکد و سرانجام در آتش سوخته می‌گردد» و نیز به حکم قوانین یونان باستان، حکم چنین افرادی مرگ می‌باشد چنانکه قوانین روم نیز چنین اقتضاء داشته است.

براین اساس پاپ (انیوسان) اعلام داشت با توجه به اینکه قانون مدنی با ضبط اموال و قتل جنایتکاران، آنان را به کیفر اعمالشان می‌رساند پس ما می‌توانیم کسانی را که نسبت به آیین مسیح خیانت می‌ورزند، تکفیر و اموالشان را ضبط کنیم و «فردریک دوم» پادشاه آلمان مقرر داشت: هرکس به گناه بدعت از جانب کلیسا محکوم شود باید او را به حکومت تحویل دهند تا در آتش سوخته شود و بدین ترتیب اموال او نیز به تصرف دولت درمی‌آید و فامیل او گذشته از اینکه از ارث محروم بودند از تصدای مشاغل دولتی نیز محروم می‌شدند. در این دادگاهها در آغاز براساس شهادت دوتن از افراد، حکم صادر می‌شد و از زمان پاپ انیوسان چهارم، اعمال شکنجه برای گرفتن اعتراف مجاز شد و شکنجه عبارت بود از شلاق زدن و سوزاندن دست و پای متهم و کشیدن دست و پای او به طناب و چرخ و یا زندان انفرادی در سیاه‌چال.

و یلدوران می‌نویسد:

«برخلاف آنچه مورخان می‌پندارند دلخراش‌ترین فجایع انگیزسیون در سیاه‌چالها صورت گرفته است نه بر روی تله‌های آتش».^۴

محکمه تفتیش عقاید مدت زیادی در جنوب فرانسه و ایتالیا دوام داشت، ولی در آلمان هر چند یکبار تشکیل می‌شد، عده‌ای از روحانیون مسیحی با تفتیش عقائد سخت مخالف بودند و مخصوصاً اعضاء فرقه «سن فرانسوا» چنانکه یکی از آنها نوشته است: «اگر پطروس و پولس (مقدس) نیز به این دیوان احضار می‌شدند تبریته نمی‌شدند».

پاپ کلمان پنجم هیستی برای رسیدگی به کار دادگاه تفتیش عقائد تشکیل داد و اینها ستمگری‌های این دیوان را آشکار نمودند و فی‌المثل افرادی را پیدا کردند که شصت

.....

۴ - به نقل از ج ۱۳ ص ۳۹۶.

سال در زندان بلا تکلیف مانده بودند و... ولی محکمه تفتیش عقائد بقدری قدرت یافته بود که پاپ نتوانست قدمی در راه اصلاح بردارد و بیگناهان را از شکنجه و عذاب برهاند. ۵

اقلیتها در اسلام

آنچه گفته شد نمونه‌ای بود از برخورد ملل مختلف با بیگانگان که متأسفانه در رأس آنان برخی از مدعیان پیروی از ادیان الهی قرار داشتند.

و اما شریعت مقدس اسلام از همان آغاز در متن قرآن کریم طی یک اعلام عمومی یادآور شد که همه پیروان ادیان آسمانی آزاد بوده و می‌توانند زندگی آرام همراه با همه حقوق انسانی را در سایه اسلام داشته باشند.

قرآن کریم در سوره آل عمران آیه ۶۴ می‌فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.

(ای پیامبر) بگو ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه‌ای که پذیرفته‌ما و شماست پیروی کنیم، آنکه جز خدا را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواى خدا به پرستش نگیرد، اگر آنان روی گردان شدند بگو شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.

در این زمینه به آیات دیگری از قرآن کریم نیز می‌توان تمسک کرد که به پاره‌ای از آنها در مقاله قبلی اشاره شد مانند آیه ۷ از سوره ممتحنه و... که از تکرار آن در اینجا صرف نظر نموده و به بررسی روایات نبوی و سیره عملی پیامبر(ص) و دیگر حاکمان مسلمین می‌پردازیم.

سیره عملی پیامبر(ص) و خلفاء در رابطه با اقلیت‌ها

پیامبر گرامی اسلام نه تنها در مقام گفتار همیشه جانب اقلیت‌ها را داشته و به مسلمین توصیه‌های فراوانی نسبت به آنان عموماً و درباره‌ی عالمان دینی آنان خصوصاً داشته است، همواره در مقام عمل نیز به آنچه فرموده عمل کرده است.

از آنجا که روشن شدن سیره عملی پیامبر(ص) و خلفاء با نتیجه‌گیری‌های فقهی و حقوقی ما در این زمینه رابطه مستقیم دارد ما ترجیح می‌دهیم با حوصله بیشتری این بحث را تعقیب نماییم.

.....

۵ - اقتباس از کتاب تاریخ قرون وسطی ج دوم بخش دوم تألیف دکتر حسین علی ممتحن ص ۵۹۰ به

بعد.

دوران رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)

این دوران که دوران تشریح و قانونگذاری نظام اسلامی است و همانگونه که قرآن کریم بیان می دارد، قوانین و احکام اسلام در زمان حیات پیامبر (ص) کامل شد و با وفات آن حضرت دوران تشریح سپری گردیده و از آن پس مسلمین موظف به پیروی از قوانین و احکام نازل شده بر حضرتش بوده و برای هیچ فردی حق هیچگونه دخل و تصرفی در احکام الهی وجود ندارد و خوشبختانه درخشانترین روابط خارجی مسلمین با دیگر ملل، برخورد های صحیح با اقلیتهای مذهبی را تشکیل می دهد.

قرآن کریم ضمن آیات متعددی بیانگر آن است که شریعت مقدس اسلام، متضاد با دیگر شرایع الهی نبوده و بلکه تصدیق کننده همه آنها و در هدف عالی ادیان الهی که همانا عبادت حق متعال و نفی شرك و مبارزه با ظلم و ستمگری و ستم کشی است، با آنها مشترک است، از این نظر برای هدایت و ارشاد پیروان مکاتب الهی، هیچ گونه جنگ و درگیری را ضروری ندانسته و به صورت جدی امیدوار بوده و می باشد که با برخوردهای صحیح و فروکش نمودن تعصبات غلط که احیاناً در بسیاری از پیروان ادیان وجود داشته و روشن شدن حقیقت اسلام، اهل کتاب، خود بخود به اسلام روی خواهند آورد. از این نظر از همان آغاز، رفتار پیامبر (ص) با پیروان ادیان الهی خوب بوده و کمترین عملی که خشم و نارضایتی آنان را فراهم آورد از آن حضرت در تاریخ ثبت نشده است گو اینکه از طرف آنها کارشکنی ها و خیانت های زیادی در تاریخ نقل گردیده است.

قرآن کریم می فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَآخِذْكُمْ بِهِ ثُمَّ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاةٌ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. ٦

این کتاب را به راستی برتوناازل کردیم درحالی که تصدیق کننده کتب پیش از خود بوده و حاکم بر کتب گذشته می باشد، بنابراین در بین اهل کتاب بر اساس قرآن حکم کن و دنباله رو امیال نفسانی آنان نباش تا موجب شود آنچه را که از حق برتوناازل شده است واگذاری، برای هر یک از شما راه و روشی قرار دادیم و اگر خداوند می خواست شما را امت و گروه واحدی قرار می داد و لکن او خواست در آنچه به شما امر و تکلیف فرموده شما را بیازماید، بنابراین در کارهای خیر از یکدیگر پیشی گیرید و بدانید که بازگشت همگی شما به خداوند است و آنگاه شما را از نتیجه آنچه اختلاف

می‌کردید مطلع خواهد ساخت.

پیامبر(ص) در مکه

هر چند آغاز برخورد اجتماعی پیامبر(ص) با اقلیت‌ها از زمان هجرت شروع می‌شود چه اینکه در مکه مسیحیان و یهودیان زیادی نبودند و بالطبع زمینه‌ای برای درگیری و نزاع مذهبی وجود نداشته است. ولی در عین حال در دوران قبل از هجرت نیز حوادثی رخ داد که می‌تواند زمینه‌ساز برخوردهای بعد از هجرت و نحوه‌ی معامله‌ی رسول‌الله(ص) با اهل کتاب بوده باشد. لذا ما به صورت اجمالی دورنمایی از دوران قبل از هجرت را می‌آوریم:

پیامبر(ص) مدت ۵۳ سال از عمر شریف خودشان را در مکه گذرانیدند و در این دوران از زندگی خویش چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، ملاقات‌هایی با بعضی از اهل کتاب و بخصوص علماء آنان داشته است که خاطرات خوش دوران قبل از هجرت را تشکیل می‌دهد چه اینکه در این ملاقات‌ها نه تنها برخوردها دوستانه بوده و مصاحبت نیکوی حضرت باعث آن شد که آنها مزاحمتی برای ایشان فراهم نیاورند، بلکه احیاناً مؤید آن حضرت بوده و بشارت به بعثت آن بزرگوار داده و او را موعود تورات و انجیل از نسل اسماعیل معرفی کرده‌اند و چه بسا افرادی از آنان رسماً مسلمان شده و از پیروان آن بزرگوار به حساب آمده‌اند.

از جمله این ملاقات‌های سازنده، ملاقات آن حضرت در سن ۱۳ سالگی با بُحیرای راهب بوده که از کشیشان و صومعه‌نشینان بزرگ مسیحیت بشمار می‌رفت و هنگامی که آن حضرت را در سفر شام ملاقات کرد او را شناخته و سفارش او را به عمویش ابوطالب(ع) نمود.^۷

همچنین پیامبر(ص) با مسیحیان مکه که از جمله آنان خانواده همسر گرامی رسول خدا(خدیجه علیها السلام) بوده‌اند، روابط دوستانه‌ای داشته و وَرَقَةُ بْنُ نُوفَلٍ پسر عموی خدیجه که خود از علماء مسیحی بود از کسانی است که پیامبری آن حضرت را تصدیق نموده و هم‌اواز مشوقین خدیجه(ع) در ایمان به پیامبر(ص) بوده است.^۸

این روابط دوستانه و محبت‌آمیز پس از بعثت نیز تا زمانی که آن حضرت در مکه بودند بین آن حضرت و اهل کتاب و بخصوص مسیحیان وجود داشته است و شاید همین

۷- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۸۱.

۸- از سخنان ورقة بن نوفل با خدیجه و گفتار خدیجه با رسول خدا در قبل و بعد از بعثت آن حضرت بدست می‌آید که خدیجه(ع) نیز آیین مسیحیت را پذیرفته و یا علاقمند به آن بوده و آن را باور داشته است.

حُسن روابط به دور از هرگونه تعصب مذهبی موجب گردیده است که پیامبر(ص) هنگامی که ملاحظه کردند مسلمانان در مکه در شکنجه و آزار قرار دارند آنان را به کشور حبشه که ملت آن دارای آیین مسیحیت بودند روانه نماید.

جالب اینکه در این مسافرت گذشته از اینکه مسلمانان توانستند در پناه نجاشی (پادشاه با ایمان حبشه) امنیت کاملی را بدست آورند بلکه در همان برخوردهای اولیه توانستند نجاشی و ملت حبشه را شیفته آیین حیات بخش اسلام نمایند و با در جریان قرار گرفتن نجاشی از احکام و ارزشهای الهی این آیین و بخصوص اظهارات قرآن دربارهٔ مریم و عیسی (علیها السلام) حقانیت این آیین را درک نمود و در ردیف مؤمنین و مسلمانان اولیه قرار گرفت.^۱

حسن استقبال نجاشی از اسلام نه تنها موجب گردید که دانشمندان مسیحی از حبشه برای تحقیق دربارهٔ پیامبر جدید به مکه روانه شوند و با روشن شدن حقیقت اسلام حیثاً آیین جدید را اختیار نمایند، بلکه مشرکین مکه را نیز وادار ساخت که برای خنثی نمودن تأثیر این حسن استقبال در افکار عمومی دست به دامان یهودیان مدینه زده و از آنان برای تضعیف موج گرایش مردم به آیین جدید کمک بگیرند. بسیاری از مفسرین، نزول سورهٔ کهف را به مناسبت پاسخ به سؤالات مشرکین — که از یهودیان مدینه یاد گرفته بودند — ذکر کرده اند.

ابن هشام در سیره می نویسد: «گروهی از علماء مسیحی از اهالی حبشه به مکه وارد شدند و با پیامبر(ص) در مسجد الحرام به گفتگو نشستند و هنگامی که حقیقت آیین جدید برایشان روشن شد و آن را مطابق با بشارات تورات و انجیل یافتند به آن ایمان آوردند و این برخورد، ابوجهل و دیگران را سخت به اضطراب واداشت و به همین جهت زبان به اعتراض گشوده و گفتند شما برای تحقیق از طرف قوم خودتان آمدید و اکنون می بینیم قبل از اینکه خبری به آنان برسانید و از آنها اجازه بگیرید به محمد(ص) ایمان آوردید، چه نادان مردمی هستید! و آنان در پاسخ گفتند اعمال ما برای ما و اعمال شما متعلق به خودتان است، هنگامی که حق بر ایمان روشن شد در پذیرش آن تأملی نداریم .

ابن هشام می افزاید: منقول است که آیات زیر در این زمینه نازل شده است:

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذْ يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ
مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَتَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ

.....
۹ — سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۲۵ به بعد.

السَّيِّئَةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ
 أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ. ۱۰

کسانی که پیش از نزول قرآن، کتابشان داده بودیم به قرآن ایمان می آورند و چون قرآن بر آنان تلاوت شد گفتند: به آن ایمان آوردیم، حقی است از جانب پروردگاران و ما پیش از آن تسلیم بوده ایم اینان را به خاطر صبری که کرده اند دوبار پاداش می دهیم، اینان بدی را به نیکی می زدایند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می کنند و چون سخن لغوی بشنوند از آن اعراض کنند و گویند: عملهای ما از آن ما و عملهای شما از آن شما، به سلامت بمانید، ما دنباله رو جاهلان نیستیم.

پیامبر(ص) در مدینه

پیامبر اکرم پس از مهاجرت از مکه و تشکیل حکومت اسلامی در مدینه نیز، کمال حسن همجواری و روابط انسانی و معنوی را با یهودیان مدینه مراعات نمودند و از همان آغاز با امضاء پیمان نامه ای نه تنها به یهودیان وعده هرگونه همکاری و مساعدت دادند بلکه اصولاً آنان را با مسلمانان به عنوان امت واحد معرفی کردند.

پیمان نامه رسول الله با یهودیان مدینه، اولین منشور زندگی مسالمت آمیز پیروان ادیان الهی در کنار یکدیگر بشمار می آید.

اولین ماده این پیمان چنین است:

«امضاء کنندگان این پیمان امت واحدی را تشکیل می دهند».

در بند هشتم آمده است:

«یهودیان در دین خود آزادند چنانکه مسلمانان در دین خود آزادند و بردگان طرفین عهدنامه نیز (اعم از مشرک و غیرمشرک) مانند خودشان از آزادی کامل برخوردار خواهند بود...».

در ادامه کار نیز هرچند این پیمان نامه مکرراً به وسیله یهودیان نقض شد و متأسفانه مدعیان پیروی از موسی (ع) اثبات کردند که تحمّل شریعت جدید را نداشته و موقعیت مالی و اجتماعی خودشان را در مدینه که به خطر افتاده بود بر هر چیز دیگری ترجیح می دهند و به تعبیر قرآن آنچنان در دشمنی و عداوت با پیامبری که طرف پیمان آنان بود، افراط نمودند که از مشرکان مکه نیز گوی سبقت را ربوندند.

ولی در عین حال پیامبر(ص) هیچگاه آیین یهود را از رسمیت نینداخت و هرچند که به خاطر حفظ اسلام و مسلمین خود را مجبور می دید که احیاناً مقابله به مثل نموده و

.....

۱۰ - سورة قصص آیات ۵۲ - ۵۵.

شدت عملهایی نیز در برابر یهودیان داشته باشد، ولی محدوده این شدت عمل از یهودیان مدینه و خیبر که طرف جنگ مستقیم با پیامبر(ص) واقع شده بودند به جاهای دیگر سرایت نکرد و تا آخرین لحظه حیات پیامبر(ص) یهودیان دیگر مناطق جزیره العرب مانند یهودیان یمن و... در آزادی کامل به سر می بردند و مورد حمایت مستقیم پیامبر(ص) بوده اند و در مورد کسانی که طرف جنگ با پیامبر(ص) بودند نیز مانند یک گروه غالب، عمل نمی کرد بلکه تنها در حد ضرورت با آنان مقابله می فرمود: به عنوان نمونه رسول خدا(ص) به فرمانده ارتش خود در یمن چنین توصیه می نماید:

«از هیچ فردی از مردم یمن بیش از یک دینار جزیه مطالبه نکن و بخصوص موجب آزار هیچ زن و یا مرد یهودی را فراهم نیاور.»^{۱۱}

روشن است که روش پیامبر(ص) در عدم تسریه شدت عمل از قومی به افراد دیگر که دارای همان ایدئولوژی و منطق بوده اند، اختصاص به یهودیان نداشته است، بلکه منطق قرآن در مورد همه انسانها چنین است و لذا می فرماید:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَائِنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...^{۱۲}

دشمنی با قومی که می خواهند شما را از مسجد الحرام بازدارند، وادارتان نسازد که از حد خویش تجاوز کنید و در نیکوکاری و ترس از خدا همکاری کنید نه در گناه و تجاوز و... و در باره اختلاف روحیه ای که بین فردی با فرد دیگر از اهل کتاب وجود دارد می فرماید:

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بدينارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا...^{۱۳}

و از اهل کتاب کسانی هستند که اگر آنان را امین بشماری و مال بسیاری به ایشان بدهی آن را به تو باز می گردانند و از ایشان هم افرادی هستند که اگر امینشان بدانی و دیناری به آنان بسیاری جز به تقاضا و مطالبت آن را باز نگردانند...

پیامبر(ص) و مسیحیان

برخلاف یهودیان، خوشبختانه مسیحیان تا حدودی بی طرفی خود را حفظ کرده و از مشرکین مکه طرفداری ننمودند. و از این نظر تقریباً تا هنگامی که اسلام بر سراسر

۱۱ - کتاب الخراج، یحیی بن آدم القرشی ص ۵۰ به بعد. ۱۳ - آل عمران / ۷۵.
۱۲ - مائده / ۲.

جزیره العرب مسلط شد، حسن روابط بین مسلمانان و مسیحیان حفظ شده بود. تا اینکه پیامبر(ص) به حکم ضرورت حکومتی، از مسیحیان خواست که موضع خودشان را در برابر حکومت اسلامی مشخص نمایند. بدین جهت رسول خدا(ص) طی نامه محترمانه ای به بزرگان مسیحیان نوشت که یا بایستی با ایمان به خدا و قرآن مانند یک فرد مسلمان در جامعه اسلامی زندگی نمایند و یا با امضاء قرارداد و پرداخت مالیات مختصری، فارغ البال از مزایای حکومت اسلامی بهره مند و از آزادی مذهبی کامل برخوردار گردند.

این پیمان در نهمین سال هجرت و یا آغاز سال دهم منعقد گردید و بهترین متنی است که می تواند ما را در جریان تسامح و گذشت و اعطاء همه نوع حقوق انسانی اسلام به اقلیتهای مذهبی قرار دهد چه اینکه این پیمان به عکس پیمانی که با یهودیان منعقد گردید در دوران قدرت اسلام تدوین شده و در این موقعیت هیچ گونه ملاحظات سیاسی مطرح نبوده است، بلکه به مقتضای درگیریهای مسلمانان در شمال جزیره العرب با رومیان، زمینه برای هر نوع سخت گیری و محکم کاری وجود داشته است، ولی درعین حال ملاحظه می کنیم که در این پیمان و همچنین پیمانهای مشابه دیگری که با مسیحیان ساکن شمال جزیره العرب که مورد حمایت مستقیم امپراطوری روم بوده اند، بسته شده، کمترین جمله ای که حاکی از سلب آزادی و یا حقوق اقلیتها باشد به چشم نمی خورد و جالب اینکه به نصاری نجران نیز همان امتیازاتی داده شده است که به مسیحیان شمال جزیره العرب داده شد.

کاملترین و قدیمی ترین متن و شاید معتبرترین منبع این پیمان، کتاب خراج قاضی ابویوسف است که از شاگردان ابوحنیفه بوده و خود سمت قاضی القضاة در حکومت هارون خلیفه عباسی را به عهده داشته است و براساس همین مدرک، وظیفه حکومتی هارون را مشخص می نمود.

اینک ترجمه متن پیمان:

این نامه ای است از محمد رسول خدا برای مردم نجران، حکم و داوری محمد(ص) درباره تمام املاک و اموال از میوه جات و طلا و نقره و بردگان به این است که همه آنها را به خودشان بخشید و در اختیار آنان باقی گذاشت بجز دو هزار حله از حله های آواقی که هزار حله را در رجب و هزار حله را در ماه صفر هر سال باید پردازند و با هر حله یک «وقیه» نقره نیز پردازند زیاده و کمتر از این به هنگام حساب محاسبه خواهد شد و آنچه را که به صورت زره و یا اسب و متاع دیگر برداختند نیز قبول است و محاسبه خواهد شد.

همچنین مردم نجران باید فرستادگان ما را یاری دهند و مخارج آنان را تا مدت بیست روز و کمتر از آن پردازند، مردم نجران نباید مأمورین ما را بیشتر از یک ماه برای مؤونه منتظر بگذارند و نیز به عهده آنان است که اگر جنگی در یمن یا قعرة پیش آمد، مقدار ۳۰ زره و ۳۰ اسب و ۳۰ شتر (دراختیار ارتش اسلام) قرار دهند و آنچه را که از این اموال در حین جنگ تلف شود غرامت آن به عهده مأمورین ما خواهد بود که بایستی به آنها

بپردازند.

مردم نجران و حومه آن نسبت به مال و جان و اراضی و مردم از حاضر و غائب و فامیلهایشان و مراکز عبادتشان چه زیاد یا کم آن در پناه خدا و رسول او محمد (ص) خواهند بود. هیچ آسفتی یا ژهبانی یا کاهنی از آنان از آنچه هست مجبور به عوض شدن نمی شود، به آنان اهانتی نمی شود و در برابر خونهایی که در جاهلیت ریخته شده است مجازات نخواهند شد. هیچ گونه وجهی به عنوان خسارت از آنان بازخواست نشده و لشگری سرزمین آنها را اشغال نخواهد کرد و هیچ گونه سختگیری درباره آنان روا داشته نمی شود، هر کس از آنان در موردی ادعای حقی داشته باشد بر اساس عدل و انصاف درباره آنان حکم خواهد شد، بگونه ای که نه مظلوم واقع گردند و نه ظلم کرده باشند. هر کس از آنان بعد از این ربا بگیرد عقد ذقه درباره او باطل است. هیچ فردی به گناه دیگری تعقیب نمی شود و کلیه مواز این پیمان تا روز قیامت به قوت خود باقی است در صورتی که مصلح باشند و خیرخواه مسلمین و مرتکب ظلم و خیانتی نگردند.

آنچه ذکر گردید نمونه ای از پیمانهای متعددی است که در دوران زندگی پیامبر (ص) بین آن حضرت و اقلیتهای مذهبی منعقد گردیده است که از جمله این پیمانها، پیمان آن حضرت با مسیحیان سرزمین سینا و نیز پیمان نامه آن حضرت با «يُوحَنَّا بن رعية» رئیس مسیحیان ایلا (عقبه) می باشد که بعضی از آن در بخش تاریخچه حقوق بین الملل ذکر گردیده و این پیمان نامه ها در زمان پیامبر (ص) و خلفاء آن حضرت، مرجع قانونی و حقوقی طرفین پیمان بوده است جز اینکه خلیفه دوم، مسیحیان را به علی که خواهد آمد از نجران یمن به نجران عراق هجرت داد.

اجمالاً این پیمان نامه ها یکی از ادله ای است که به وضوح موضع اسلام در رابطه با اقلیتهای مذهبی را روشن می سازد و دیگر مدرک ما در این زمینه سیره عملی آن حضرت و نیز روش جامعه اسلامی در طول تاریخ با اقلیتهاست و سومین و شاید معتبرترین مدرک در این زمینه روایات بسیاری است که به وسیله شیعه و اهل سنت از پیامبر (ص) و دیگر معصومین (علیهم السلام) نقل گردیده است که ما برای تکمیل بحث به پاره ای از این گونه روایات اشاره می نماییم:

اقلیتهای مذهبی در روایات اسلامی

۹- قال (ص): مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ فَأَنَا حَبِيبُهُ. ۱۴

پیامبر (ص) فرمود هر کس هم پیمانی را مورد ستم قرار دهد من در پیشگاه خدا دشمن او خواهم

بود.

.....

۱۴- خراج قاضی ابویوسف ص ۱۲۵.

۲- إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ آزِقِمٍ عَلِيٌّ جَزِيَّةُ أَهْلِ الْاَلِدَّةِ فَلَمَّا وَلِيَ مِنْ عِنْدِهِ نَادَاهُ فَقَالَ (ص) أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ أَخَذَ شَيْئًا بِغَيْرِ طَيْبِ نَفْسِهِ فَأَنَا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ۱۵

پیامبر(ص) هنگامی که عبدالله بن ارقم را برای وصول مالیات اهل کتاب فرستاد به او چنین فرمود: آگاه باشید که هرکس برهم پیمان مسلمین ستم نماید و یا بیشتر از قدرتش بر او تکلف کند و یا او را ناقص العضو نماید و یا اینکه به اکراه چیزی از او مطالبه کند، من در روز قیامت خصم او خواهم بود.

۳- حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ الْأَسَدِي عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ قَالَ: كُنَّا مَعَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي غَزَاةِ قَمَرِ بْنِ رَجُلٍ وَقَدْ حَنِي فَاكَيْهَةً فَجَعَلَ يُقَسِّمُهَا بَيْنَ أَصْحَابِيهِ قَمَرِ بْنِ سَلْمَانَ فَسَبَّهُ فَرَدُّ عَلَى سَلْمَانَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ قَالَ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا سَلْمَانُ قَالَ فَرَجَعَ فَجَعَلَ يَتَعَذَّرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا بَحَلُّ لَنَا مِنْ أَهْلِ الْاَلِدَّةِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ عَمَّاكَ إِلَى هِدَاكَ وَمِنْ فَقْرِكَ إِلَى غِنَاكَ وَإِذَا صَحِبْتَ الْأَصْحَابَ مِنْهُمْ تَأْكُلُ مِنْ ظَعَامِيهِ وَتَأْكُلُ مِنْ ظَعَامِكَ وَتَرْكَبُ دَابَّتَكَ وَتَرْكَبُ دَابَّتَهُ فِي أَنْ لَا تُصْرِفَهُ عَنْ وَجْهِهِ يُرِيدُهُ. ۱۶

ابی ظبیان گوید: در جنگی با سلمان فارسی همراه بودیم در این حال دیده شد که فردی از بستان اهل ذمه میوه چیده و در میان یاران خویش تقسیم می‌کند در این حال با سلمان روبرو شد و سلمان او را شماتت کرد و او نیز درحالی که سلمان را نمی‌شناخت با الفاظ قبیح به او پاسخ داد، فردی به او گفت که این مرد که به تو اعتراض نمود سلمان فارسی بود آن مرد پشیمان شده و از سلمان عذرخواهی نمود و سپس از او پرسید چه چیز از اهل ذمه بر ما حلال است؟

سلمان پاسخ داد: سه چیز، یکی اینکه اگر راه را گم کردی از او می‌توانی پرسشی و دیگری اینکه اگر در سفر دچار تنگدستی شدی به مقدار ضرورت می‌توانی از اموال آنان استفاده نمایی و سوم اینکه اگر با آنان همسفر شدی از غذای آنان می‌توانی بخوری و آنان نیز از غذای تو بخورند و تو بر مرکب آنان سوار شده و آنان نیز از مرکب تو استفاده کنند مشروط بر اینکه مزاحم نباشی (هرگاه که خواستند از تو جدا شوند بلامانع باشد).

۴- قَالَ: مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا؟ قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَضْرَانِي فَقَالَ (ع) اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَتَّعْتُمُوهُ أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ. ۱۷

محمد بن ابی حمزه از علی(ع) روایت کرده است که به مرد سائلی برخورد که از مسلمانان گدایی می‌کرد، امام(ع) پرسید این مرد کیست گفتند: مردی است نصرانی، امام(ع) گفت: تا قدرت

۱۷- وسائل جلد ۱۱ ص ۴۹.

۱۵- همان ص ۱۲۵.

۱۶- الخراج ابی یوسف ص ۱۲۶.

داشت او را بکار گرفتید و اکنون که عاجز شده واز کار مانده است، او را محروم داشته اید! سپس دستور دادند از بیت المال حقوقی برای او تعیین و دراختیارش گذاشته شود.

۵- یحیی بن آدم در کتاب خراج از علی (ع) روایت می‌کند که به فرماندارش چنین

فرمود:

لَا تُضْرِبَنَّ رَجُلًا سَوْطًا فِي جَبَابَةِ دِرْهِمٍ وَلَا تَبِيعَنَّ لَهُمْ رِزْقًا وَلَا كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ وَلَا دَابَّةً يَتَمَلِّونَ عَلَيْهَا وَلَا تُعَيِّنَنَّ رَجُلًا قَائِمًا فِي ظَلَبِ دِرْهِمٍ قَالَ: قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا أَرْجَعُ إِلَيْكَ كَمَا ذَهَبْتُ مِنْ عِنْدِكَ قَالَ: وَإِنْ رَجَعْتَ كَمَا ذَهَبْتَ وَتَحَكَّ إِنَّا آمِرْنَا أَنْ نَأْخُذَ مِنْهُمْ الْعَقْوُ يَعْنِي الْفَضْلَ.^{۱۸}

هیچ فردی را به خاطر جزیه کتک نزنید و معاش روزمره و لباس تابستانی و یا زمستانی و مرکبی را که وسیله کار اوست برای وصول جزیه در معرض فروش قرار ندهید و کسی را به خاطر پول، سر پا نگاه ندارید، نماینده امام عرض کرد بنابراین من دست خالی به سوی شما باز خواهم گشت امام فرمود هر چند دست خالی برگردی به آنچه گفتم عمل کن وای بر تو مگر جز این است که به ما دستور داده شده است که نسبت به آنان با گذشت رفتار کنیم و از مازاد درآمد آنها بگیریم.

۶- و همچنین قاضی ابویوسف از طاووس یمانی از ابن عباس روایت می‌کند:

قَالَ (ص): لَيْسَ فِي أَمْوَالِ أَهْلِ الذِّمَّةِ إِلَّا الْعَقْوُ.^{۱۹}

در اموال اهل ذمه چیزی جز گذشت وجود ندارد (تنها آنها موظف به پرداخت جزیه و مالیات

سرانه هستند).

۷- ابو حمزه ثمالی از امام صادق (ع) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت می‌کند

که هرگاه آن حضرت تصمیم می‌گرفت ارتشی به جانبی گسیل دارد به فرماندهانش می‌فرمود:

سِيرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغْلُوا وَلَا تَغْلُوا وَلَا تَمْتَلُوا وَلَا تَغْدُرُوا وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَأَيْمًا وَلَا صَبِيًّا وَلَا امْرَأَةً وَلَا تَقَطُّعُوا شَجْرًا إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا وَأَيْمًا رَجُلٍ مِنْ أَدْنَى الْمُسْلِمِينَ أَوْ أَفْضَلِهِمْ نَظَرَ إِلَىٰ أَحَدٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَهُوَ جَارٍ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَإِنْ تَبِعَكُمْ فَأَخُوكُمْ فِي الدِّينِ وَإِنْ أَبِي فَأَبِيهِ قَائِلُهُ مَأْمَنَةٌ.^{۲۰}

به نام خدا و با یاری او در طریق او حرکت کنید و بر آیین پیامبر او استوار باشید، از حد خود تجاوز نکنید و مثله ننمایید و به فرد یا گروهی خیانت نکنید، پیرمرد ضعیف و کودک و زنی را به قتل نرسانید و هیچ درختی را جز به خاطر ضرورت قطع ننمایید، هر مسلمانی از هر طبقه‌ای که باشد، اگر به

بقیه در صفحه ۸۶

۱۸ - الخراج تألیف یحیی بن آدم القرظی ص ۷۵. ۲۰ - وسائل ج ۱۱ ص ۴۳.

۱۹ - الخراج ص ۱۲۳.



پرسش و پاسخ

برادر حامد کرباسی از گنبد قابوس سؤال کرده‌اند:

عقیده مسلمانان براین است که بعضی از انسانهای گنهکار، گرفتار عذاب جاودانی و همیشه خواهند بود، علت مخلد بودن آنها در آتش جهنم چیست؟
ج- عقیده ما براین است که تنها انسانهایی که حقانیت اسلام برای آنان ثابت شده و یا امکان تحقیق و بررسی درباره آن وجود داشته، ولی آنان از ایمان آوردن و یا تحقیق کردن خودداری ورزیده‌اند، مستحق این سرنوشت شوم در آخرت هستند. ولکن افرادی که در عین پای بند بودن به دین حق و اصول مذهبی، معصیت و نافرمانی می‌کنند و یا کسانی که به علت عدم دسترسی به دین حق و فراهم نبودن و یا عدم امکان تحقیق و بررسی درباره آن، اسلام را قبول نکرده‌اند، برای همیشه در جهنم باقی نخواهند ماند.

چون معیار ارزیابی اسلام از انسان، در محور باورها و تفکرات و عقیده‌های صحیح در چهار چوب قدرت و اختیار اوست و اگر فردی دین حق را قبول کند قهراً از دوزخ ابدی رهایی می‌یابد، هر چند که به جهت ارتکاب بعضی از جرائم، سزاوار این است که مدتی گرفتار آتش جهنم باشد، ولکن فردی که این همه آیات واضح و دلایل روشن بر وجود حق را عالمأ و عامداً ندیده بگیرد، حتماً مستحق خلود در آتش خواهد بود.

خواهر ک- ارزیابی از مشهد سؤال کرده‌اند:

عمر بن عبدالعزیز در چه سالی فوت و در کجا دفن شد؟

س- عمر بن عبدالعزیز از خلفای اموی است که در روز جمعه بیستم صفر سال نود و نه هجری و در همان روزی که سلیمان بن عبدالملک مرد، به خلافت رسید و دو سال و پنج ماه و پنج روز خلافت کرد و در روز جمعه بیست و پنجم رجب سال یکصد و یک هجری در دیر سمعان از توابع حمص (از شهرهای سوریه) در سن سی و نه سالگی از دنیا رفت و در همان جا دفن شد و قبر او هنوز در آن جا باقی است و مورد بازدید مردم قرار می‌گیرد.

معرفی کتاب

الحکومت الاسلامیہ قیام سے متعلق
فی احادیث
اشیعتہ الامامیہ

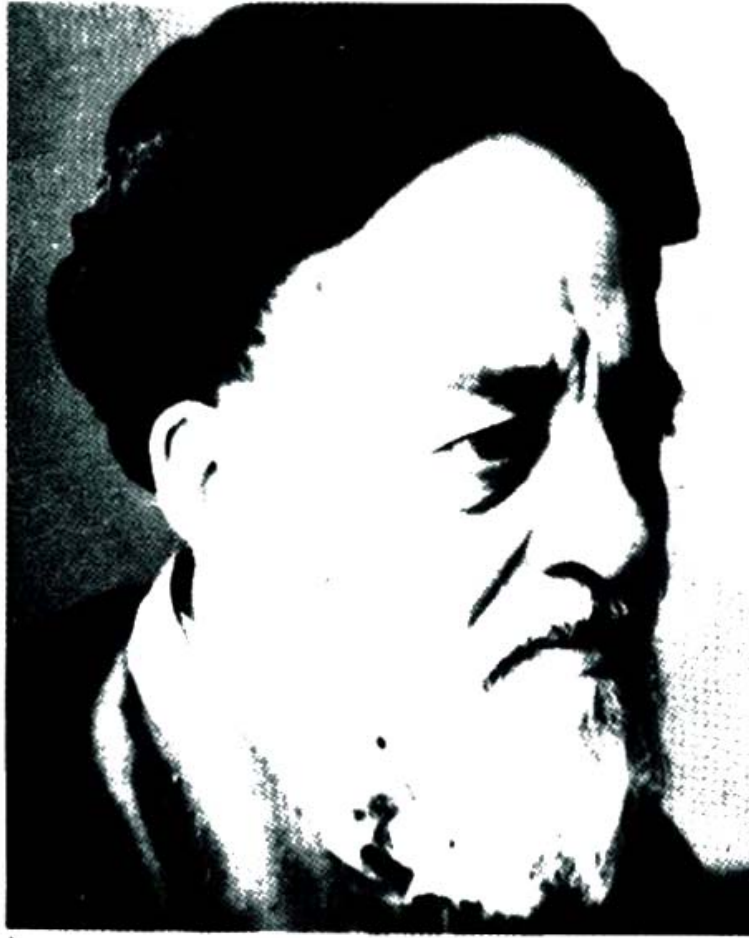
تألیف:

غلامرضا السلطانی، حسین المظاہری،
ابوالحسن المصلحی، محسن الخرازی،
رضا الاستادی

این کتاب، گامی است کوتاه در راه
گردآوری و تبویب و تنظیم مسائل مربوط
به حکومت اسلامی از متون اولیه و
مدارک احکام، بخش عمده‌ای از
احادیث شیعه در زمینه‌های مختلف
حکومت اسلامی با ترتیب و نظم
خاص در این کتاب آمده است.

قال النبي (ص):

إنّ مثل العلماء في الأرض
كمثل النجوم في السماء



مفسر و حكيم الهی حضرت آية الله
سيد محمد حسين طباطبائي (ره)

بها ۲۰۰ ريال

• آدرس: قم میدان شهداء خیابان بیمارستان نیش کوی ادیب - کدپستی ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵

• تلفن: ۰۰۰۰۰۰۰۰